

بخاطر نگهداری آنها در مقابل انقلاب، در ابتدا چون یک میانجی عمل کرد. لنین که گورکی را بسیار دوست می‌داشت و به او ارج می‌نهاد، می‌ترسید او فدای این دل بستگی‌ها و ضعف‌های خود شود. گورکی بالاخره به زحمت توانست خروج داوطلبانه خود را به یک سرزمین بیگانه، فراهم کند. " (۱)

گرچه ممکن است، یک انقلابی حرفه‌ای نظیر تروتسکی که از کارش خوشحال است، در آن وقتی که دنیائی به آخر رسیده، به ارزشهای فرهنگی دلبستگی پیدا کند اما یکی از بزرگترین افتخارات گورکی در این است که او، در حین جنگ و اغتشاشات داخلی، به علاقه و دل بستگی خود به فرهنگ روسیه، به زندگی روشنفکرانی که تجسم آن فرهنگ یا خالق و ناقل آن بودند، همچنان ادامه داد. صبح همان روزی که لنین قدرت را بدست گرفت، گورکی در ستون روزنامه "نوویا ژیزن" که در اختیارش بود، با خط درشت نوشت: "فرهنگ در خطر است" جمع دیگری هم چنین می‌اندیشیدند اما هیچ کس غیر از او این احترام، این انرژی خستگی ناپذیر، این تصمیم سرسختانه و این ارتباط را - که بعداً "آشکار شد - نداشت که احتمالاً بتواند برای فرهنگ کاری بکند.

وظیفه‌ای که گورکی بر عهده گرفته بود بسیار دشوار بود. لنین، که به وسیله او می‌بایست کاری صورت پذیرد، خود چشم مراقب و مرکز آن طوفان جنگ طبقاتی و جنگ داخلی بود. در نظر فرمان‌روای جدید روسیه "روشنفکران بورژوا" شامل همه کسانی میشد که با او و دیکتاتوریش مخالف بودند. "کسی که با ما نیست، برضد ماست." همه آنهایی که بی‌طرفند، کسانی که اصل دیکتاتوری را مورد سؤال قرار می‌دهند و از دمکراسی هواخواهی می‌کنند، همه آنهایی که

## فصل هفتم

### نگهبان فرهنگ ملی

#### ۱- بنیان‌گذار بزرگ

در مرگ گورکی، لئون تولستوی شرحی نگاشت که در ظاهر لحنی پر از تمجید و ستایش داشت و در باطن بینش شایان توجه روح هنرمند را آشکار می‌ساخت:

"در این وجود خود آموخته و فوق‌العاده، رفتاری ستایش‌آمیز نسبت به فرهنگ، از هر چیز دیگر عمیق‌تر، ریشه دوانیده بود. گوئی در اولین برخوردش با آن، در روحش آتشی زبانه کشید و تا آخر عمر وجودش را گرمی بخشید... بستگیش با فرهنگ همیشه بیش از یک بت پرستی ساده و حقیر بود. در زمان جنگ، گورکی بیش از همه، نگرانی ارزش‌های فرهنگی انسانی را داشت... در انقلاب ۱۹۱۷ درست مانند مدیر یک موزه فرهنگی، دچار واهمه و آشفتگی بود. سربازان "لجام گسیخته" و کارگران "بیکاره" در او یک نوع واهمه ترور القاء می‌کردند. آن بی‌نظمی و هرج و مرج طوفانی روزهای ژوئیه، در او ایجاد نفرت کرد... با انقلاب اکتبر، درست مثل یک دشمن، روبرو شد... برای گورکی بسیار مشکل بود که خود را با این واقعیت و تغییر بزرگ ناگهانی پیروزمندانه، تسلی بخشد: در زمین، ویرانی فزونی یافته و در میان اینتلیجنسیا، گرسنگی و تعقیب‌های رنج‌آور. فرهنگ در خطر افتاده است، یا چنین می‌نماید. در سالهای نخستین

نشانی از سوسیالیسم — غیر از سوسیالیسم او — دارند، حتی تمام دانشمندان غیر سیاسی هم، زیادی و درمضان سوء ظن هستند. جیره — بندی‌ها برای طبقه کارگران، سربازان، افسران کمونیست که به تازگی طبقات برگزیده اعلام شده بودند، با بی‌رحمی تقلیل یافته بود. وقتی اینها گرسنه بودند پس وضع روشنفکران که میزان جیره شان به مراتب کمتر از آنها بود، چگونه بود؟

"— آن‌گلیکا بالابانف از روسیه این زمان می‌نویسد" (۱).

"مردان و زنانی را مشاهده کردم که تمام عمرشان را در راه عقیده خود صرف کرده و داوطلبانه از مزایای مادی، آزادی، خوشی‌ها و علائق خانوادگی در تحقق بخشیدن به ایدآل‌های خود دست شسته بودند و اکنون کاملاً "در مشکل گرسنگی و سرما و مانده بودند." اگر این شرایط رزمندگان بلشویک بود، می‌شود وضع بسیاری از روشنفکران را که به حزبی وابسته نبودند، تصور کرد. کسانی که در امور روشنفکرانه اشتغال داشتند، بر طبق قاعده، کارشان فعالیت بدنی شناخته نشده بود. یکی از دستوراتی که فرمان‌روای جدید، پس از اولین ماه کسب قدرتش، شخصا صادر کرده بود "سرویس کار همگانی" بود که مردم شهر را از زن و مرد، مجبور می‌کرد "همان کاری را انجام دهند که شوراها محلی... یا اعضای دیگر سازمان‌های دولت شوروی" تعیین کرده‌اند. (۲) از آنها که "بی‌مصرف شده بودند، و همه چنین بودند" هیچ کاری به عنوان "کار اجتماعی" پذیرفته نبود مگر از روشنفکران که کار بدنی را از آنها قبول می‌کردند

1-Balabanoff, My life as a Rebel ( New York ) 1938 P.204

۲ — برای دستور لنین به مجموعه لنین جلد ۲۶ ص ۳۵۳ مراجعه شود.

و از آنجا که روشنفکران فاقد مهارت‌های فنی و صنعتی بودند معنای آن این بود که برای آنها فقط کارهای بدنی بسیار پست باقی می‌ماند. در اوت ۱۹۲۰ — الکساندر کائون (۱) گزارش می‌دهد:

"هنوز می‌شد روی دیوارهای یک دانشکده اعلانی بدین مضمون خواند که هر مستخدمی، از دانشمند تا دربان، باید به نوبت به مدت شش ساعت از توده هیز می که در پیاده روی جلوی دانشکده انباشته شده است، مراقبت کند."

"شرایطی را که در آن، روشنفکران متخصص، نویسندگان و هنرمندان، کارهای خود را انجام می‌دادند، در زمانی که لنین و گورکی سرگرم بستن قرارداد بودند، غیر ممکن است بتوان برای خواننده توصیف کرد. پاولوف (۲) فیزیولوژیست و روان شناس بزرگ که بعدها او را به عنوان یکی از افتخارات فرهنگ روسیه، معرفی‌ش کردند، به شاگردان گرسنه و سرما زده خویش، بدون داشتن گرما و روشنایی برق، درس می‌داد و آزمایش‌های خود را عملی می‌کرد در حالیکه با دست کش و کلاه خز و در درون کت خزاز سرما می‌لرزید. او برای مصرف غذای خود، سیب زمینی می‌کاشت و حیوانات آزمایشگاهی خود را با خرده‌هائی از ماهی شور و مواد پروتئینی که از غذایش در کنار سفره می‌ریخت، تغذیه می‌کرد و از تلف شدن ساعت‌ها وقت گران بهای خود و نیروی که صرف انجام وظائفی از قبیل درباری می‌کرد که به عنوان "کار مفید اجتماعی" برایش تعیین کرده بودند، شکایت داشت."

وقتی اچ. جی. ولز (۳) در ۱۹۲۰ از روسیه دیدن کرد،

1-Alexander Kaun-"Maxim Gorky and his Russia New York 1931 P.484-85

2-Pavlov ( ۱۸۹۴ — ۱۹۳۶ )

3-H.G-Wells ( ۱۸۶۹ — ۱۹۴۶ ) نویسنده انگلیسی

گلازوف (۱) موسیقی دان را رنگ پریده، لاغر و آشفته دید با این حال تنها تقاضای او این بود که ولز برایش کاغذ بفرستد که بتواند نت های موسیقی را که در ذهن ترکیب کرده است، روی کاغذ بیاورد. شاعران، فیلسوفان، دانشمندان، مورخان و ریاضی دانان تاءثرات، تحقیقات و کومپوزیسیون های خود را روی کاغذ سیگار، کاغذ توالت — که آن هم کمیاب بود — روی تکه پاره کاغذهای بسته بندی با حروف بسیار ریز میکرسکپی یادداشت می کردند. مبل و اثاث و چوب های کف اطاق را می سوزانیدند که خود را گرم کنند. اشیاء گران بهای خود را به قیمت بسیار نازل می فروختند که بدان وسیله غذا، هیزم برای گرما و لوازم برای کار تهیه کنند. با همه این احوال به آن چیزهای معدودی که ادامه کارشان به آنها بستگی داشت، لجوجانه و محکم چسبیده بودند.

فداکاری گورکی بیش از همه بود چون او از نویسندگی که به جانش بسته بود، دست برداشت تا وجود خود را به تمامی، وقف نجات جان دیگران بکند. خود او هم، غالباً "گرسنه بود، بیمار بود — بیمار قلبی — چه با وظیفه سنگینی که خود به دل خواه، بر دوش گرفته بود، در کشمکش بود. این شرح زندگی خاص روزانه دوست و محبوب لنین است که خودش برای کائون نقل کرده است:

"صبح. با بیماری "فساد خون"، دندان های لق است، اگر اه داری از جا برخیزی. به اطاق ناهارخوری، به پائین، می آئی. سی چهل شاکی می بینی گرسنه و سرمازده. سری به "کانون دانشمندان" یا به "کمسیون کارشناسان گنجینه های هنری" می زنی... نیم ساعت، چهل دقیقه روی سنگ جدول می نشینی... فقط برای اینکه

از آن غذای لعنتی دور بمانی." (۱)

رابط اول گورکی، خود لنین بود — طرف حاکم و مسلط در قرارداد، متفق و شفیع بسیار مقتدر و در عین حال یک منبع عمده خطر — لنین و دستیارانش، با عوام فریبی و خشمی بی پروا، توده های مردم را بر علیه بورژواها تحریک می کردند. زیرا در نظر عامه مردم در شهرهای بزرگ — و هم در نظر مردم فقیر دهات که لنین بزودی به آنها روی خواهد آورد — همه کسانی که کت سیاه بر تن داشتند ولو کت فرسوده و نخ نما، بورژوا بودند. حتی داشتن عینک کافی بود که به آدم داغ بورژوا بزنند. (۲)

لنین در نوشته ها و سخنرانی هایش مردم را به اجرای "عدالت خیابانی" و "دادگاه های انقلابی"، و غارت احزاب، و نظامیان را به آتش گشودن و "به گلوله بستن در جای، همه آنهایی که چیزی را پنهان می دارند" دعوت می کرد.

برای اینکه تصویری از محیطی که لنین ایجاد کرده بود داشته باشیم، کافی است به نوشته او که با طنزی ناآگاهانه، عنوان آن را "چگونه باید همکاری را سازمان داد" برکزیده بود، نظری بیفکنیم: "هر کمون، هر ده، هر شهر باید در طرق "پاک کردن" سرزمین روسیه از "حشرات مودی" از این "کک های پست"، "سایه های چاق

۱ — Kaun ص ۴۹۷. "کانون دانشمندان" و "کمسیون کارشناسان گنجینه های هنری" بنیادهائی است که به ابتکار گورکی، به منظور نجات زندگی و فرهنگ، جزو مجموعه اقداماتی که برای حفظ فرهنگ روسیه بطور کلی انجام گرفت، برپا شد.

۲ — به کتاب (A.Memoir-1917) نوشته Sergei

Pushkasev Russian Review, January 1967 P.66

مراجعه شود.

و چله" و... ابتکار و ابداع نشان بدهد. در یک جا باید آنها را به زندان انداخت: تعدادی از آدم‌های مال‌اندوز، تعدادی آدم‌های رذل و پست، تعداد کمتری از کارگرانی که از کارخانه خالی می‌کنند... در یک جا باید آنها را واداشت مستراح‌ها را پاک کنند... در دیگر جا، پس از گذراندن دوره زندان، باید به آنها یک کارت زرد داد - از همان نوع کارتی که به فواحش می‌دهند - تا مردم به توانند آنها را، چون آدم‌های زیان‌بخش، مراقب باشند. در گروه چهارم، از هر ده نفر یکی را، به گناه سستی و بی‌کارگی، باید درجا تیرباران کرد... هر چه این شیوه‌ها و ابتکارات متنوع‌تر، بهتر... زیرا فقط عمل است که بهترین نتیجه را می‌دهد."

خوشبختانه این اسناد وحشت‌انگیز، در مدتی که لنین در سفر تعطیلات پنج‌روزه، در فنلاند بسر می‌برد نوشته شد "مجموعه لنین جلد ۲۶ (صفحات ۷۶ - ۳۶۷) اما لنین فرصت داشت بار دیگر درباره آنها ببیندیشد که نتیجه آن جلوگیری از چاپ آنها بود. با این همه کتاب‌هایش پراست از این نوع دستورات برای مجازات‌های خودسرانه و غیرقانونی که چاپ شدند و او در حال خشم و غضب روی آنها خط کشید (۱).

علاوه بر تحریکات برای تجاوز خودسرانه و آنی، لنین دستوراتی صادر کرد برای یافتن و به تصرف درآوردن احزابی که از کارگران،

۱ - برای مطالعه این نوع دستورات رجوع شود به مجموعه لنین جلد ۴ ص ۶۹ - ۳۶۶. جلد ۹ ص ۹۳ - ۳۸۹. جلد ۲۳ ص ۸۵ - ۲۷۹. جلد ۲۶ ص ۵۹ - ۵۵۷ و ۳۷۵ - ۲۶۶. برای آشنائی بیشتر با این گونه خلق و خوی لنین مراجعه شود به

Wolfe, " Leninism " in Marxism  
in the Modern World Stanford, 1965-PP. 69-76

دهقانان فقیر و سربازان تشکیل یافته است. در ۲۷ ژانویه ۱۹۱۸ خواستار شد همه طبقات کارگر به این گروه‌ها به‌پیوندند برای شکار "سفته‌بازان" یا "کیسه به دوشان" - دهقانانی که بعضی محصولات خود را در کیسه‌هایی به شهر حمل می‌کردند تا آنها را با اشیاء شهری مورد احتیاجشان، معامله کنند - هر کارخانه و هر بخش باید "چندین هزار دسته‌های مهاجم، هر یک مرکب از ده تا پانزده نفر تشکیل دهد." "کارخانه‌ها و بخش‌هایی که تعداد خواسته شده از این دسته‌ها را، به درستی و دقت، ترتیب ندهند از دریافت کارت نان محروم خواهند شد و در معرض اقدامات تنبیهی و تعقیب قرار خواهند گرفت... سفته‌بازان، با کالاهایشان دستگیر خواهند شد... و در جا از طرف این دسته‌ها، تیرباران خواهند شد. تا وقتی که دست به ترور نبریم، در جا نکشیم - به هیچ جا نمی‌رسیم." (۱) در اواخر دسامبر ۱۹۱۷ و اوایل ۱۹۱۸، لنین یک بنیاد ترور کاملاً "سازمان یافته و سیستماتیک را، پی‌ریزی کرد و دزرژینسکی (۲) را در رأس یک کمیسیون فوق‌العاده، به منظور مبارزه با ضدانقلابیون و خراب‌کاری، گمارد. روحیه این کمیسیون جدید که بوسیله مبتکرش بنام "چکا" (۳) شناخته شد، در شروع کارش، در شماره اول روزنامه "ترور سرخ"، ناشر افکار این سازمان، در مقاله‌ای که توسط مارتین - ایوانوویچ لاتسیس (۴) رئیس بخش اوکراین آن سازمان نوشته شده، چنین توصیف شده است:

"ما با اشخاص، به صورت فردی، مبارزه نمی‌کنیم. ما در صدد نابود کردن بورژوازی، به صورت یک طبقه هستیم. در تحقیقات و

۱ - مجموعه لنین جلد ۲۶ ص ۵۹ - ۴۵۷.

2-Dezerzhinsky 3-Cheka

4-Martyn Ivanovich Latsis

تجسّسات خود دنبال مواد و مدارکی نیستیم که بدانیم متهم، در اعمال و گفتار، برضد دولت شوروی اقدام کرده است یا نه. اولین سئوالی که باید مطرح شود این است: او به چه طبقه‌ای تعلق دارد؟ اصل و نسبش چیست؟ چه سواد و حرفه‌ای دارد؟ از این پرسش‌هاست که باید سرنوشت متهم معلوم گردد. منظور و اهمیت و "جوهر ترور سرخ" در این مطلب نهفته است. (۱)

درست در همین اوقات بود که "نگهبان" جدید حفظ آثار فرهنگی و هنری از جهالت و وحشی‌گری توده تحریک شده، خود را وظیفه‌دار کرد و وارد اقدام شد تا زندگی روشنفکران را از گرسنگی، از سرما، از چکا و از تیراندازی بی‌مطالعه و آنی نظامیان، حفظ‌کننده سیستم بعضی انواع مؤسّسات را بهبود بخشد تا شاید بتواند در آنجاها، به تعقیب علائق روشنفکران بپردازد، با آنها زندگی کند و لاقلاً افرادی را در رشته‌هایی که مهارت دارند بکار بگمارد. بارها و بارها با لنین به جر و بحث پرداخته و از او به التماس خواسته است امضای خود را پای دستوری بگذارد و جان کسی را که قربانی خشمی شده است که خود معلول جنگ داخلی، آشفتگی محیط، تحریکات خود لنین و دستورات ویران‌گر اوست، نجات دهد.

گورکی تجلی این خشونت و وحشی‌گری بوالهوسانه را پیش از این دیده بود چه خود با لومپن پرولتاریا عمری به سر آورده و آنها را خوب می‌شناخت که خیلی راحت به شکل توده‌های شهری، گروه‌های مهاجم و دهقانان، به خصوص "دهقانان فقیر" بی‌اصل و ریشه که به درد هیچ کار نمی‌خورند و حتی خود لنین هم از آن پس‌به‌آنها

1-Krasnyi Terror No 1 November 1, 1918

این مقاله بار دیگر در روزنامه پراودا شماره ۲۵ دسامبر ۱۹۱۸ چاپ شده است.

روی خواهد آورد، درآمده و خود را در اختیار مهاجمان می‌گذارند. فرار خود را در ۱۸۸۸، در آن تاریک روشن حاصل از اشتعال آتش، به همراه مربی خیر خواهش، روماس، به خاطر می‌آورد که از آتش‌سوزی بداندیشانه و تعقیب توده مردم در کراسنودوفو (۱) جان بدر برد. به یادداشت در ۱۸۹۱، در کاندوبوفکا (۲) در ناحیه گوبرنیا (۳) از خرسون (۴) چگونه از توده دهقانان به قصد کشت کتک خورد. کشتار عمومی را در ۱۹۰۳ و در ۱۹۰۶ بیاد می‌آورد که توده‌های سیاه مست از ودکا، نهانی تحریک شده وسیله معدودی افسر، با "دانشجویان و یهودیان" چه کردند. اما پیش از آن هرگز تعدی و تجاوز، به این آشکاری، با علم و اطلاع و با این اصرار و سماجت از سوی فرمان‌روای عالی کشور تشویق و بنام سوسیالیسم و عدالت، از آن دفاع نشده بود. این توده‌های تازه یا "گروه‌ها" هنوز اونیفورم‌های ژنده و پاره خود را بر تن و تفنگ‌های خود را در دست داشتند و در اثر جنگ و خون‌ریزی، به درو و برداشت محصول مرگ، خو گرفته بودند. مقالات و دستورات لنین، در نظر آنها، در حکم جواز ورود به هر خانه‌ای بود که هر شیئی را بردارند و به هر چه در نظرشان بی‌فایده بود یا فقط برایشان غریبه و بیگانه می‌نمود، صدمه بزنند.

گورکی تحریکات لنین را که مردم بینوا و فقیر دهات را به جنب و جوش می‌آورد، با دل‌سوزی و نگرانی نظاره می‌کرد.

لنین در اولین کنگره نمایندگان سراسر روسیه که از این طبقه دعوت کرده بود اظهار داشت: "وحدت دهات از میان رفته است... تشکیل کمیته‌های دهقانان فقیر، نقطه عطفی است برای بردن مبارزات

1-Krasnovidovo

2-Kandubovka

3-Gubernia

4-Kherson

آگاهانه سوسیالیستی به دهات... از اتحاد این دهقانان فقیر با پرولتاریای شهری، مبارزه قاطعانه‌ای بر علیه سرمایه در تمام اشکالش، حاصل خواهد آمد..."

لنین در اولین کنگره‌های منطقه‌ای از همین نمایندگان، اعلام داشت: "این کمیته‌ها باید سراسر روسیه را فراگیرند... ما کمیته‌های این دهقانان فقیر را با شوراهای محلی درهم می‌آمیزیم و این کمیته‌ها را به شوراهای تبدیل خواهیم کرد" (۱) خلاصه اینها اربابان ده بودند و کارگران مسلح لردهای شهر. بدیهی است که "نگهبان فرهنگ" جدید که از پیش خود بدین وظیفه قیام کرده و مورد تأیید لنین هم هست، اختیارات کامل دارد.

گورکی با افسوس و پشیمانی بسیار انتخابات "دهقانان فقیر" اجتماع ناحیه شمالی را در پتروگراد نظاره می‌کرد و بعد از تشکیل جلساتشان، از سوم تا نهم نوامبر و پس از انتخاب لنین به عنوان عضو افتخاری هیأت رئیسه، نوشت:

"هزاران دهقان از نواحی شمالی آمدند. از این عده صدها نفر در "قصر زمستانی" رومانف‌ها، مسکن گزیدند. وقتی کنگره پایان یافت و آنها رفتند، کاشف بعمل آمد که نه تنها وسائل حمام را آلوده و خراب کرده‌اند، بلکه تعداد بی‌شماری از گلدان‌های گران بها، از جمله گلدان‌های سور، ساکسون و شرقی را هم که از آنها، بجای "لگن شب" استفاده کرده بودند. این کارها بر حسب ضرورت و احتیاج نبود - همه توالت‌ها مرتب بود و لوله‌های آب بخوبی کار می‌کرد -

۱ - اظهارات لنین خطاب به نمایندگان در اجتماع دهقانان در پتروگراد فقط در روزنامه‌ها و بیانات او در کنفرانس مسکو و در کنفرانس سراسر روسیه در نوامبر و دسامبر ۱۹۱۸ به تمامی در مجموعه لنین جلد ۲۸ صفحات ۳۲۵ - ۳۱۴ و ۵۸ - ۱۵۲ آمده است.

نه، این رذالت، مبین شوق آنها به خرابی، به از شکل انداختن، آلوده کردن اشیاء زیبا بود. در فاصله دو انقلاب و جنگها، صدها بار شاهد تقلای تیره و کینه جویانه این آدم‌ها در شکستن، خراب کردن، خوار شمردن و بی‌حیثیت کردن هر چه که زیباست بوده‌ام... این علاقه و شوق شیطانی که هر چیز زیبا و استثنائی را نابود کنند از همان جایی سرچشمه می‌گیرد که تقلای شرم‌آور بهتان زدن و بدنام کردن افراد انسان. (۱)

گورکی، برای لونا چارسکی، کمیسر (۲) تعلیم و تربیت، یک اعلامیه آورد با عنوان "درخواست و التجا از همه مردم روسیه." در واقع آن را قبلاً "نوشته و از طریق پست وسیله "کمیته اجرائی شوروی" که لنین آن را منحل کرد، پخش کرده بود. حالا لونا چارسکی آنرا دوباره به پست داد. متن آن چنین است:

"هم شهریان - استادان قدیمی رفتند و از خود میراث عظیمی بجا گذاشتند. اکنون این میراث مال همه مردم است. هم شهریان از این میراث محافظت کنید. قصرها را نگهدارید که آنها کاخ‌های هنر ملی شماست. تابلوها، مجسمه‌ها و بناها را حفظ کنید. آنها نمایان گراقتدار معنوی شما و نیاکان شماست. هنر، آن کمال و زیبایی است که هنرمندان می‌دانند چگونه آن را، حتی در زیر یوغ مستبد خودگامه، ابداع کنند. به هیچ قطعه سنگی هم دست نزنید. ساختمان‌های تاریخی، بناها، اشیاء عتیقه، اسناد را نگه دارید. همه اینها تاریخ شماست، افتخار شماست، غرور شماست. به خاطر بسپارید که این خاکی است که هنر ملی جدید شما در آن رشد خواهد کرد." برای آنکه اطمینان یابد هم شهریانش به آن توجه کرده‌اند و

1-V. I. Lenin; A. M. Gorky, P. 240

۲ - وزیر را کمیسر خلق نام نهاده بودند. (م)

اینکه جایی برای حفظ این گنجینه‌ها (و چند کارمند منظم و دائمی برای همکاری با معدودی دانشمند "زیادی" که تنها تخصصشان معرفت هنر است) وجود دارد، گورکی، کمیسر تعلیم و تربیت را واداشت که خود او را رئیس "کمیسیون حفاظت موزه‌ها و اشیاء هنری و بناهای تاریخی" برگزیند.

در حین خدمت در وظیفه نگهداری اشیاء هنری، به زودی دریافت که او نه تنها با تحریکات ویران‌گر توده‌ها در منازعه است بلکه با خود لنین و کمیسرهای او و ماء‌موران مورد اعتمادش نیز. آنها گروه‌های حمله و تهاجم به خانه‌ها و کلیساها فرستادند که تصاویر مذهبی، لباس‌های رسمی کشیشان، ظروف مربوط به اجرای مراسم مذهبی، مجسمه‌ها، جواهرات، ظرف‌های سرامیک، نقاشی‌ها را بربایند نه به قصد نگهداری بلکه برای خارج کردن از کشور و تبدیل آنها به پول نقد. گورکی به آرامی و بی‌سرو صدا، خودش در بازارهای سیاه، ظاهر می‌شد، با پول‌هایی که بابت حق تاءلیفاتش از خارج برایش می‌رسید، اشیاء قیمتی را به ثمن بخش می‌خرید و پناهگاه‌های خود را با آنها زینت می‌بخشید بطوریکه خانه‌اش به صورت یک موزه هنری درآمد و همین امر موجب شد که به او تهمت بزنند که با لنین ساخته است تا در این سال‌های بدبختی و بیچارگی عمومی شاهانه زندگی کند. او در دفاع از خود هیچ ننوشت. به لنین هم هیچ نگفت. اما وقتی زمان تاراج عمومی بسرآمد و اشیاء نفیس دیگر در خطر فوری نبودند، غیر از بعضی قطعات کوچک که به نویسندگان و هنرمندان اهدا کرده بود، مجموعه شکوهمند و عظیم خود را به موزه‌های مختلف دو شهر اصلی، مسکو و پتروگراد، فرستاد.

اشیاء هنری و بناهای تاریخی ارزشمند بودند اما، در نظر او، نه به اهمیت انسان‌هایی که آنها را می‌فهمید، ستایش می‌کرد و از

آنها بهره می‌برد و همه‌شان سرگرم خلق و انتقال این اشیاء نفیس به نسل آینده بودند همان‌هائیکه، امیدوار بود، سرانجام توده‌ها را از این آنارشیزم و ویران‌گری تیره بازدارند و روسیه را از این "عقب‌ماندگی آسیائی" برهانند.

هرگاه گورکی، بر اثر وسعت افق دید و تصور، این وظائف را بر خود تحمیل نمی‌کرد، تعداد کمی از انتلیجنسیا از آن سال‌های سخت، آن سال‌های تیره گرسنگی، سرما، فرسودگی در اثر کارهای نامناسب، قدرناشناسی حاکمان جدید از روشنفکران و امور مورد علاقه آنها، — این دشمنان در همه جا پراکنده بودند — نجات می‌یافت. در بین آنهائیکه از گرسنگی جان سپردند، با آنکه گورکی سازمان‌هایی برای رساندن غذا و تقویت روحی و جسمی آنها ایجاد کرده بود، کسانی از دانشمندان روسیه یافت می‌شدند، چون پروفیسور گسه‌خیوس (۱) دانشمند عالی قدر، معاون مؤسسه تکنولوژی پترزبورگ و یک عالم معتبر و سرشناس در فیزیک اتمی و صوتی (کارهای او در اصطکاک اتم‌ها هنوز هم قابل استفاده است)، پروفیسور برانت (۲) عالم معروف در اسلاو شناسی، پروفیسور باتیوشکوف (۳) دانشمند رشته گوتیک (زبان و ادبیات عالی و قدیمی ژرمن و رم)، پروفیسور کوسورولف (۴) از دانشکده طب، پروفیسور خوستوف (۵) از دانشگاه مسکو، پروفیسور بلوبرگ (۶) از ادسا، لیاپونف (۷) ریاضی دان که چون امکانی برای ادامه کار خود نیافت، خودکشی کرد. . . . سلسله غم —

1-Gesekhus

2-Brandt

3-Batiushkov

4-Kosorolov

5-Khvostov

6-Blauberg

7-Lyaponov

انگیزی که تا بی‌نهایت ادامه دارد: (۱)

تعداد کارگرانی که فعالیت‌های فکری و مغزی داشتند و در سال‌های اولیه انقلاب هلاک شدند "پنج تا شش برابر تعداد افراد معمولی بودند... تعداد سرگیجه‌آوری از مرگ دانشگاهیان (اعضای دانشکده علوم) معلوم و به ثبت رسیده است که علت آن بی‌غذائی یا کار طاقت فرسا بوده است." (۲)

"- گورکی با نگرانی و دلتنگی می‌نویسد - ثروت واقعی و اساسی کشور عبارت است از کثرت مغزها و فزونی تعداد نیروهای روشنفکری که وسیله ملت جمع‌آوری و درهم سرشته و طبیعی شده است... بسیار اهمیت دارد که مردم به تعداد کافی کارگران علمی داشته باشند و اینکه زندگی این گونه افراد، بی‌مصرف نماند و تلف نشود... اگر یک متخصص‌کننده کاری فلزات را واداریم چاه مستراح پاک کند، یک زرگر، کوره آهنگری را روشن نگه دارد، شیمی‌دان چاه بکند، نه تنها به علت حماقت بلکه به سبب جنایتی که مرتکب می‌شویم گناهکاریم... باید بفهمیم که کار دانشمندان به همه افراد بشر تعلق دارد و اینکه قلمرو علم در عالی‌ترین سطح بی‌طرفی و بی‌غرضی است. خدمت‌گزاران رشته آموزش و علم باید مهم‌ترین حاصل و ارزشمندترین نیروی ملت ارزیابی شوند و ما باید چنان شرایطی به وجود آوریم که، بهر طریق، رشد و تکامل این نیرو سهل و آسان

۱ - معیار دیگری برای نشان دادن سقوط فرهنگی توجه به این واقعیت است که در ۱۹۱۳، در زمان آخرین تزار، اسامی بیش از ۳۴۰۰۰ نفر از دانشمندان چاپ شده است و این رقم در ۱۹۲۰ به ۲۰۰۰ نفر تقلیل یافت که بیشتر حاوی نام سیاستمداران و تبلیغات - چی‌ها بود.

۲ - به نقل از گزارش دانشگاه علوم در کتاب Kaun ص ۴۸۶.

باشد. فرسودگی یا مرگ زودرس یک دانشمند زیان بسیار عظیمی برای مملکت است و این حقیقت باید، بخصوص برای یک حکومت کارگری، مبرهن باشد... این است اسامی دانشمندانی که در چند ماه اخیر تلف شده‌اند... اگر مرگ دانشمندان به همین روال و سرعت ادامه یابد، کشور یکباره از این مغزها محروم خواهد ماند... در این روزهای سخت، زندگی یک دانشمند از لحاظ جسمی هولناک و از لحاظ روحی شکنجه‌آور است زیرا کسی که احساس می‌کند قادر است کوهی را از جا بر کند حالا از داشتن این امکان محروم است که یک مشت ماسه از زمین بردارد. هرگاه این امور ننگ‌آور... فقدان روشنائی برای کار، سرما و گرسنگی، مانع راه اکتشافات علمی گردد که ممکن است کشور را غنی سازد و ملیونها نفر را شادی بخشد... این جنایت است..."

خوب مساله را بررسی کنیم. لنین می‌توانست موافقت کند. گورکی با حمایت مردی که در روسیه "دیکتاتوری پرولتاریا" حرفش "قانون" است و با مساعدت بی‌دریغ کمیسر تعلیم و تربیت، لونا - چارسکی، در حل یک مساله بسیار مهم - مساله نگهداری فرهنگ روسی - کامیاب شد. با ابتکار و قریحه سازمان یافته شخصی بنام ایگنات گوردیف (۱) - شاهزاده بازرگانی که گورکی او را در زمان خود در وصف از بازرگانان ولگا، بسیار ستوده است - این "نگهبان فرهنگ" خود برانگیخته یک رشته سازمان‌های فرهنگی و ادبی برپا داشت که جا دارد هر بازرگان شهزاده‌ای به آن غبطه برد. گورکی در امور فرهنگی بازرگانی معتبر شد؛ مشوقی شد برای تمام هنرها، حامی برای همه کسانی که به هنر اشتغال دارند، مدیر سالن تئاتر و کنسرت، ناشری با تعداد زیاد و متنوع مؤسسات نشر زیر نظر و مدیریت

او، رئیس کمیسیون بهبود زندگی روشنفکران و دانشمندان، مبارزی سمج برای افزودن به جیره، وسائل سوخت، روشنائی، فضای سکونت، فضای کار و آزمایشگاه، سازمان دهنده‌ای برای حفاظت از منازل و مؤسسات، پشتیبان و حفاظ برای کسانی که در معرض خطر بودند، مسوول و مشوق در هر کجا که نفوذ و قدرتش لازم می‌آمد، مؤسس، مدیر و رئیس تمام سلسله تشکیلاتی که برای تشویق و تشجیع فعالان و نجات زندگی و حیثیت روشنفکران به وجود آمده بود. (۱)

گورکی به کمیسیون حفاظت اشیاء هنری، کمیسیون بهبود شرائط زندگی دانشمندان را اضافه کرد و از این راه توفیق یافت برای آنها پناهگاه گرمی فراهم آورد و روشنائی بهتر، جیره افزون‌تر. (زحمت زیادی لازم بود تا بتوان مختصری به جیره "طبقه پائین - مدرسان کوچک، معاون، معاون آزمایشگاه و... - افزود). یک "کانون دانشمندان" ایجاد کرد با اطاق‌های خواب، اطاق مطالعه و تحریر، سالن‌های سخنرانی همراه با آسایشگاه و محل‌های تابستانی و مغازه‌های مخصوص که امکان خرید لباس هم در آن بود - چیزی که حتی از غذا هم کمیاب‌تر بود. علاوه بر آن یک "کانون نویسندگان" یک "کانون هنر" همه بصورت موقوفه، یک "بنگاه نشر ادبیات جهانی" به مدیریت خود و مشاورت تعدادی از نویسندگان و دانشمندان با کارمندان و مترجمان، یک "بنگاه چاپ و نشر کتب ارزان" از آثار

۱ - درخواست، اعتراض، التماس و استمداد از لنین درین موارد در صفحات ۶۹-۱۱۶ کتاب V.I.Lenin i A.M.Gorky ذکر شده است و اینها شامل مکالمات بی‌حد و حصر تلفنی و حضوری یادداشت‌های تند که تاکنون به چاپ نرسیده است، نیست هر چند گاهی پاسخ لنین چاپ شده است (برای نمونه، به جواب لنین به یک نامه تند و خشم‌آلود گورکی که اصل نامه تاکنون چاپ نشده است، مراجعه کنید به مجموعه لنین جلد ۳۵ صفحات ۵۰-۳۴۷)

کلاسیک روسیه. بنگاه نشر دیگری برای چاپ آثار نویسندگان معاصر روسیه، روزنامه‌ای برای کودکان، یک دانشگاه کارگران در قصر اوریتسکی (۱)، یک کمیسیون برای مجموعه‌های اشیاء عتیقه و کتب و ارزیابی آنها (بعضی از آنها را گورکی علاقمند بود در خارج از کشور به فروش رساند برای استفاده از پول آنها در فعالیت‌های دیگر). چه بسیار سازمان‌ها، کمیسیون‌ها، طرح‌ها و بنیادهائی که پیدا کردن رد آنها امروزه نامیسر است.

همه این اقدامات، طرح‌ریزی شد و استقرار یافت برای ده‌ها سال و نه فقط برای مقابله با یک ضرورت فوری. "بنگاه نشر ادبیات جهانی" برنامه کارش را حداقل ترجمه و نشر همه شاهکارهای جهان، متعلق به هر زمان، به زبان روسی، قرار داده بود و هدف دیگرش این بود که هزینه به صورت درام و نمایشنامه درآوردن همه رمان‌های بزرگ ادبیات جهان و همه لحظات مهم تاریخی دنیا را، تأمین کند. بدین طریق آنهایی که قادر نبودند اثر خود را، به علت اهمال یا تنگ دستی دولت - که به تدریج همه ذخایر کاغذ را در اختیار گرفته بود - به صورت اصلی برای چاپ بفروشند، حداقل از راه ترجمه بعضی آثار نویسندگان ارزشمند به زبان ادبی روسی، بتوانند امرار معاش کنند. برای ترجمه‌ها حق‌الزحمه، هر چند نه چندان زیاد، پرداخت می‌شد، به صورت "جیره"، "محل سکونت" و یا روبل‌های کاغذی تقریباً بی‌ارزش. تعدادی از کتابهایی که ترجمه‌شان به تأخیر افتاد هنوز هم به چاپ نرسیده است. بقیه آنها به عنوان آثار کلاسیک در ترجمه‌های روسی خود، هم‌اکنون هم وجود دارند. از "کمیته نمایشنامه‌های تاریخی" تعداد کمی بروی صحنه آمد با این همه، چون دیگر اقدامات، برای نجات و حفظ حیثیت و مقام

بعضی از روشنفکران در آن سالهای قحطی، سودمند افتاد.

گورکی هر کمیسیون را سرپرستی می کرد، هر اقدامی را مراقب بود، حتی ریاست اجتماعات دانشجویان عالی و دانشمندان را، با فروتنی و شایستگی - و با معلوماتی شگفت آور - خودش بر عهده می گرفت. این آواره خود آموخته که همه معلومات رشته خویش را فرا گرفته بود و نسبت به همه آن کسانی که می شناخت و یا درباره شان فکر می کرد و می نوشت احترامی حقیقی داشت، مایه تعجب و خوشحالی دانشمندان بود که اجتماعاتشان را اداره می کرد. چنان می نمود که آن شوق و شور نامنظم و عطش سیراب نشدنیش دز کسب معرفت و دانش، در همه رشته های علوم، او را برای وظیفه ای که به عنوان نگهبان تمامی قلمروهای بی شمار و گوناگون فرهنگ، بر عهده گرفته بود، شایستگی بخشیده بود.

اوگنی زامیاتین (۱) در وصف این بنیان گذار ذوفنون می نویسد: "در پایتختی که حتی نان، برق، اتومبیل شهری، پیدا نمی شد، در یک محیط فاجعه و ویرانی، چنین اقداماتی، در منتهای مراتب، به فانتزی های "آرمان شهر" می مانست. گورکی به آنها اعتقاد داشت ("آدم باید معتقد باشد") و با همین ایمان خود قادر بود به مردم بدگمان پترزبورگ، آن را القا و تزریق کند. دانشگاهیان فهمیده، شعرا، استادان، مترجمان، نمایشنامه نویسان در بنیادهائی که گورکی بنا نهاده بود، آغاز به کار کردند و بیشترشان در آنها جذب شدند. . . . در همه جا گورکی رئیس دائمی بود. . . . بارها با تعجب از خود سوءال کردم: یک روز این مرد، چند ساعت دارد؟ . . . آن داروی معجزه آسائی که او را در بیماری (بیماری سل) و در آن کار خستگی -

ناپذیر، نگهداری می کرد. . . . ایمان او بود.

این اظهارات کسی است که گورکی او را، دوبار، از مرگ نجات داد: یک بار از گرسنگی بار دوم وقتی که استالین به تصفیه گروه های قدیمی دست یازیده بود و "نگهبان" او را ترغیب کرد اجازه دهد زامیاتین به خارج سفر کند - در آن جائیکه زندگی را در غربت بدرود گفت و سرانجام به این عقیده رسید که "ادامه حیات دنیا فقط به وجود آدم های فاسدالعقیده بستگی دارد." این نوع شهادت های نویسندگان بی شمار که در روسیه بودند و جان سالم بدر بردند و در تاریخ ادبیات آن کشور در کارهای خوب و بد آدم های مهمی شدند، از توجه خاص گورکی حکایت می کند.

از این آدم های خوب یقیناً یکی هم کورنی چیوکوفسکی (۱) است که اکنون در حدود ۸۵ سال دارد و در زمان آخرین تزار، به خاطر مدیریت یک روزنامه سیاسی طنزآمیز، زندانی و تبعید شد. او مترجم آثار والت وایتمن (۲) و شکسپیر و تعدادی از نویسندگان آنگلو ساکسن به روسی است. برنده عنوان دکترای افتخاری است در ادبیات از آکسفورد و جائزه لنین از کشور خودش. هنرمندی است مورد تحسین و دارای کتب متعدد در رشته های مختلف. نویسندگی است که لااقل یکی دو تا از کتابهایش در خانه هر روسی یافت می شود. کسی است که با افسانه های شاعرانه و شوخی آمیز و نوشته های شیرینش برای کودکان به زندگی دوران کودکی هم وطنانش روشنی بخشیده و محبوب ملیونها نفر از آنهاست. هم اوست که به خاطر شهامت اخلاقی و حفظ عقیده و اندیشه اش، در طول دگرگونی برنامه پنج ساله ماشینی کردن ادبیات و دیکتاتوری توتالیترا دبی،

زندگی طولانی و پرثمرش با وساطت گورکی نجات یافت و او در خاطراتش با سپاس بسیار از "اقدامات متحده گورکی" یاد می‌کند که به او و بسیاری از افراد نسل او امکان داد زنده بمانند.

"او نه تنها همه "کمسیون"های ما را سرپرستی می‌کرد بلکه همه زحمات و بار رفع احتیاجات ما را بر دوش می‌گرفت. . . . وقتی کودکی در یکی از خانواده‌های ما متولد می‌شد، این گورکی بود که برایش پستانک تهیه می‌کرد، اگر کسی به مرض تیفوس مبتلا می‌شد او جایی در بیمارستان تهیه می‌دید. . . . اگر کسی برای مدتی کوتاه می‌خواست به ده برود، او به موءسسات مختلف نامه می‌نوشت و اجازه می‌گرفت. . . . دیگر گورکی نه داستان می‌نوشت و نه رمان. تنها کارش نوشتن این نامه‌های تمام نشدنی بود. . . . خانم شاعری به دیدار او رفت. پس از بیرون شدنش گورکی یادداشت کرده است: "فقط شیطان از کار اینها سر در می‌آورد! هیزم برای گرما نیست، برق نیست، نان نیست. . . . و اینها طوری زندگی می‌کنند که گوئی آب از آب تکان نخورده است. . . ." این خانم کودکی به دنیا آورد و گورکی اجازه‌ای به دستش داد: "به خانم شیر فروش. . . به این وسیله اجازه داده می‌شود که به خانم ماکسیم گورکی. . . شیر تحویل دهد. . . ." برای خانم دیگری توصیه‌ای نوشت به عنوان "خواهر من".

بدین سان مردی که یک وقت در نیویورک، به خاطر خانمی که زنش نبود آن همه به زحمت افتاد، حالا زنان و خواهران و فرزندان متعدد یافته است. این اعضای خانواده گسترده، این گروه افرادی که حمایت او را خواستار می‌شدند، این زنان و مردانی که نه گورکی آنها را می‌شناخت و نه به کارهای هنری اشتغال داشتند، همه به عنوان آخرین پناه به او روی می‌آوردند.

"- بنا به نوشته خوداسویچ (۱) شاعر- آنها به گورکی متوسل می‌شدند برای نجات زندانی‌هایشان وساطت کند. . . . جیره لباس، دارو، روغن، بلیط راه‌آهن، اجازه و بلیط سفر، توتون، کاغذ تحریر، مرکب، دندان‌های مصنوعی برای پیران، شیر برای نوزادان و مسکن و هر آنچه که بدون توصیه و سفارش قابل تهیه نبود، برایشان فراهم آورد."

چیوکوفسکی مطلب را برای خود و دیگران اینطور خلاصه کرده است:

"اگر ما از آن سالهای بی‌نانی و پر از بیماری تیفوس جان سالم بدر بردیم، آن را تا حد زیادی مرهون "خویشاوندی" با ماکسیم گورکی هستیم زیرا همه با او "فامیل" شدیم. (۲)

حتی نثر آدمی زحمت کش و نویسنده مزدور حزبی مانند کورنلی زلینسکی، در آن هنگام که از کارهای قهرمانانه گورکی، با ستایش و احترام بسیار، سخن می‌راند، که چگونه در سالهای بین ۲۰ - ۱۹۱۸ از فرهنگ روسی نگهداری کرده است، جان می‌گیرد: "نادرست نیست اگر گفته شود که نه تنها شروع یک اقدام مهم و قابل توجه فرهنگی، خاصه کاری که با انتلیجنسیای خلاقه رابطه داشته باشد، در آن سالها بدون دخالت نزدیک و مؤثر گورکی جامه عمل نمی‌پوشید. گورکی پرزیدنت "غیررسمی" تمام انتلیجنسیا بود که همپای آنها رنج می‌برد، برای آنها، در تمام

1-Khodasevich

۲ Chukovsky شرح مبسوطی از اقدامات گورکی را در کتاب‌های متعدد خود آورده و می‌نویسد اگر نامه‌های بی‌شماری را که گورکی برای کمک به اشخاص نوشته است جمع‌آوری و چاپ کنند، لااقل شش جلد دیگر به تعداد کتب گورکی افزوده خواهد شد.

کارهایشان، پیش لنین وساطت می‌کرد. در سازمان بخشیدن به "اتحادیه نویسندگان"، "دادگاه رسیدگی به شکایات" (کمیته رسیدگی)، "اتحادیه شعرا و کانون هنرمندان و نویسندگان"، "کانون کمک به ناشران، نویسندگان، دانشمندان" و کمک به هر کس که می‌توانست، در هر کاری که می‌توانست، اقدام کرد. با نوشتن نامه، با پند و اندرز، با پول، در تثبیت جیره دانشگاهیان، حتی در مسائل کوچکی مثل تهیه کفش... به کمک مردم شتافت... تنها در قسمت مدیریت "ادبیات جهانی" هشتاد نویسنده و دانشمند به کار اشتغال داشتند... تحت مدیریت او در حدود ۱۲۵ اثر به چاپ رسید... نویسندگان "جسما" و "روحا" مواظبت می‌شدند. گورکی در آن سالها تقریباً تمام نیروهای انتلیجنسیای قبل از انقلاب را به حرکت درآورد و به کارهای سودمند واداشت. تنها اینها نبود او همچنین پدر و دوست قدیمی نویسندگان نسل جدید روسیه بود که به تازگی شروع بکار کرده بودند. (۱)

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

1-Kornelii Zetinskii on the Border  
Between Two Epochs: Literary Encounters  
of the Years 1917-1920 Moscow 1960 PP.  
287-98

## فصل هشتم

### نگهبان فرهنگ ملی

#### ۲- عدالت برای گران دوک‌ها و شاعران

لنین بزودی به سودمندی اقدامات گورکی و ارزش تبلیغاتی آن برای رژیمش پی برد و بر آن شد که طرح‌های وسیع این "نگهبان" را در سراسر جهان بشناساند. لنین، چون یک سلطان شرقی، آن قدرت را داشت که از طرق مختلف در کار مداخله کند، دستورات بدهد، اعتبارات مالی لازم فراهم آورد، ساختمان و وسائل چاپ و تحریر تهیه نماید، کارکنان را از جایی بجای دیگر ببرد و به طور کلی درخواست‌های این مؤسسه محبوب را تأیید و تصویب کند. اما در عین حال از مداخلات و مخالفت گورکی با ترور که لنین برای نشان دادن روسیه بر طبق نقشه‌ای که در ذهن داشت، لازم می‌دید، خشمناک بود. نیز ناراحت و عصبانی می‌شد وقتی گورکی حق خود را برای انتشار مجدد روزنامه‌اش، نوایا ژیزن، مطالبه می‌کرد. همچنین از تقاضاها و اعتراضات بی‌حد و حصر گورکی، به خاطر فضلا، شعرا، گران دوک‌ها و افراد بی‌شماری، چون مادر یا خانمی که دل او را به رحم می‌آوردند عمیقاً ناراحت بود.

"گورکی بعدها چنین یادداشت کرده است - من با انواع تقاضاها، غالباً موی دماغ لنین بودم و در همان موقع احساس

می‌کردم که التماس و درخواست‌های من بخاطر مردم، در او یک نوع ترحم - حتی یک نوع احساس خفت و خواری نسبت به من - ایجاد می‌کند. از من می‌پرسید: "آیا از خاطرت نگذشته است که خود را با کارهای بی‌معنی و بی‌اهمیت مشغول می‌کنی؟" اما من کارهایی را انجام می‌دادم که لازم می‌دانستم و کج خلقی و نگاه‌های خشم‌آلود مردی که تعدادی از دشمنان پرولتاریا را می‌شناخت، مرا از کار باز نمی‌داشت. او سرش را با تأسف تکان می‌داد و می‌گفت: "تو خود را در چشم کارگران و رفقا خوار و خفیف می‌کنی" و من خاطرنشان می‌ساختم که رفقا و کارگران، آن‌گاه که در حال خشم و غضب هستند، با آزادی و زندگی مردمی والا، غالباً "رفتاری سبک و خفت‌آمیز دارند... کارهای من مایه سبکی و خفت نیست... بلکه یک انقلاب غیرلازم و غالباً" همراه با بی‌رحمی نامعقول است... که مانع کمک عده‌ای به آن می‌شود..."

"اکنون لحظه‌ای را بیاد نمی‌آورم که ایلچ تقاضای مراد کرده باشد (تذکر گورکی در لحظه مرگ لنین ملایم و خیرخواهانه شده است) اگر چنین اتفاقی پیش می‌آمد و تقاضای من مورد قبول واقع نمی‌شد، این در واقع تقصیر او نبود بلکه تقصیر "کوتاهی و نقص میکانیکی" ماشین حکومت روسیه بود که همیشه و به وفور از آن رنج می‌برد. بعلاوه ما باید به نفرت و بیزاری کینه‌جویانه یک نفر دیگر هم راه بدهیم که در پی آرام کردن و تسکین سرنوشت انسان‌ها و نجات زندگی آنهاست. کینه‌جوئی و انتقام هم غالباً "بطور جبری عمل می‌کند. البته اشخاص کوچکی هم یافت می‌شوند که از لحاظ روحی ناسالمند و از درد و رنج هم نوعان خویش، با عطشی بیمارگونه، لذت می‌برند."

گورکی ذهنش به خصوص متوجه زینوویف (۱) بود که در پتروگراد به عنوان رئیس، با او سروکار داشت و هم منظورش متخصصانی با خشونت و بی‌رحمی‌های سادیستی بود که دزرژینسکی خودش باید نام تعداد بی‌شماری از آنها را در تشکیلات چکا جست و جو کند. لنین گاه‌گاه حوصله‌اش سر می‌رفت و از مداخلات بی‌حد و حصر "نگهبان"، در شکایت از شقاوت و خشونت که در رژیم بیدادگرش لانه کرده بود، بی‌تاب و خشمگین می‌شد. او دو سال پس از به قدرت رسیدنش اعلام داشت: "دیکتاتوری کلمه‌ای خشن و خونین است" و آن را برای آدم‌های دل‌رحم، که گورکی هم یکی از آنها بود، با سادگی زیبایی وصف کرد:

"مفهوم علمی دیکتاتوری، نه کم و نه زیاد، عبارت است از قدرتی نامحدود که مستقیماً" به زور تکیه دارد، هیچ چیز مانع آن نمی‌شود، هیچ قانون، هیچ قاعده مطلق، آن را محدود نمی‌کند. همین و بس." (۲)

با همه این احوال هنرمند که به هنگام توصیف رنجهای هم - نوعانش دست نوشته‌های خود را اشگ‌آلود می‌کرد، در تقاضاهای خود در اجرای عدالت، ترحم و شفقت و رعایت قوانین حقوقی، مقررات، اخلاق و سنت‌های متعارف انسانی - قید و بندهائی که هدف "تعریف علمی" لنین از قدرت کامل و دیکتاتوری، این بود که او را از آنها آزاد سازد - اصرار می‌ورزید. لنین بارها به او اعتراض کرده بود که:

"تو وقت خود را با این امور جزئی و بی‌اهمیت تلف می‌کنی. این کارها کار یک پسر بچه، کار یک روشنفکر بورژواست. این

انقلاب است که ادامه دارد. می‌فهمی انقلاب یعنی چه؟" گورکی اتفاقاً "همین را خوب می‌فهمید و بهمین جهت هم آرام نمی‌نشست و خطاب به انقلاب فریاد می‌زد دادگر و رحیم باشد و زندگی مردم را رعایت کند. گاهی اختلاف آن دو چنان بالا می‌گرفت که به نقل گورکی برای الکساندر کائون، کار به "داد و فریاد و کوبیدن مشت روی میز با چهره‌های برافروخته" می‌کشید. چگونه آن دو تن می‌توانستند با یک دیگر در نزاع و مناقشه نباشند وقتی یکی از آنها به قداست و ارزش زندگی هر فرد انسان باور داشت و آن دیگری، چون معتقدان به توتالیتاریسم، محکومیت تمام طبقات و گروه‌های انسانی را ممکن می‌دید: نه به خاطر اعمال هر یک از آنها بلکه به گناه شرایط اقتصادی و خونی که به ارث در رگهای آنها جاری است، و اینکه در یک فامیل خاص، در یک گروه یا در یک طبقه معین بدنیا آمده‌اند؟ لنین برخلاف ژوزف استالین، جانشینش، نتوانست خود را کاملاً از موانع دست و پاگیر سنت‌های انسانی انتلیجنسیای قرن نوزدهم خلاص کند از همین روی با آنکه غالباً "عصبانی می‌شد، گورکی توفیق می‌یافت در بیشتر اوقات نقاط حساس قلب او را لمس کند و آن دیکتاتور، برای آنکه عرض حال دهنده را شاد کرده باشد، بطور غیر منتظره تسلیم می‌شد.

بی‌گمان آنچه برای لنین دردناک بود و او را بی‌تاب می‌کرد وضع گراندوک‌ها بود که زن‌هایشان، گریه‌کنان پیش گورکی می‌رفتند. گناه آنها فقط این بود که شاهزاده و در خانواده رومانف به دنیا آمده بودند گرچه شخصاً "از هر گونه اقدام مخالفی، در عمل و در گفتار، بر علیه رژیم جدید، خودداری می‌کردند. فقط به خاطر نامی که رنگ خون گرفته و از موقع تولد بر سرشان بود، گراندوک پاول -

الکساندروویچ (۱)، گئورکی میخائیلوویچ (۲) و نیکلای میخائیلوویچ (۳) محکوم به مرگ بودند. تنها به اولی نسبتی داده بودند که گناهش را سنگین‌تر می‌کرد: وقتی او وارد سالن تأثر شده بود - در حالیکه آشفته و سراسیمه بوده - حضار او را شناخته و برایش کف زده بودند. در زمان تزار او رئیس افتخاری جامعه روسیه برای حفظ بهداشت مردم، بوده است. نیکلای میخائیلوویچ، عضو انتلیجنسیای قدیمی روسیه، مورخ و رئیس جامعه سلطنتی تاریخ و جغرافیا بوده. در نظر گورکی کسانی هم که در خانواده رومانف به دنیا آمده بودند، انسان بودند. درباره افراد باید بر طبق اعمالشان داوری کرد نه بر حسب نام و نسبشان. وقتی زنهای آنها، شیون‌کنان، به او روی می‌آوردند او گوشی تلفن را برمی‌داشت و راجع به آنها با لنین بحث می‌کرد. بعد به مسافرتی تن فرسای از پتروگراد به مسکو تن در می‌داد تا امضای لنین را در زیر سندی بیاورد که بدان وسیله مجازات را متوقف و زندانیان را آزاد کند، و تضمین می‌کرد هر وقت احضار شدند، خود را معرفی کنند. وقایع بعدی را همسر دکتر مانوخین (۴) یادداشت کرده است - طبیعی که در زمان تزار واسطه نجات گورکی از زندان شده بود و حالا، همان کار را برای زندانیان

1-Pavel Alexandrovich 2-Georgii Michailovich  
3-Nicolai Michailovich

۴ - Manukhin - در بهار ۱۹۵۱ ماکسیم گورکی در نژنی - نوو گورود بعلت کارهای بی‌اهمیتی نظیر اجازه تشکیل میتینگ در خانه‌اش توقیف شد. تولستوی با توسل به شاهزادگان و دیگر افراد خانواده تزار موفق شد پس از چند ماه گورکی را از زندان آزاد کند. دوباره در سال ۱۹۵۶ بعلت اقدامات سیاسی دستگیر و زندانی بقیه پاورقی در صفحه بعد

رژیم جدید تکرار می‌کند.

"- گورکی برای دکتر مانوخین نقل کرده است - من با در دست داشتن سندی که به امضای لنین رسانیده بودم با شتاب به طرف ایستگاه راه آهن روان بودم. عجله داشتم خود را با شتاب به ترنی که آن شب به پتروگراد می‌رفت، برسانم. از سکوی راه آهن یک نسخه روزنامه عصر برداشتم... رومانف‌ها تیرباران شدند! خشکم زد! سوار ترن شدم. دیگر چیزی به یاد ندارم. وقتی نیم شب در یک اطاق ترن که به طرف کلین در حرکت بود داخل شدم، تنها بودم." (۱)

آیا زینوویف و چکای پتروگراد، پس از آنکه فهمیدند گورکی با حکم عفو باز می‌گردد، سر خود، به این کار دست زدند؟ آیا لنین گفته که از سندی که گورکی به امضای او رسانیده است، چندان راضی نیست؟ هر چه بود گورکی لنین را از مسوئولیت مبرا می‌دانست. از کسانی که این قهرمان اجرای عدالت ساده به نجاتشان موفق شد، دو نویسنده بودند که با قالب "دیکتاتوری پرولتاریا" خیلی جور در نمی‌آمدند. یکی از آنها زمان نویسی بود که سابق از دهقانان طرف داری می‌کرد، بنام ایوان ولنی (۲). این نام

شد. در دژ پتر - پل موفق شد نمایشنامه "بچه‌های خورشید" را بنویسد عده‌ای از نجبای روسیه و خارجی برای آزادی او اقدام کردند و جمعی از طبیبان وضع بیماری سل او را وسیله قرار دادند که در نتیجه به او اجازه داده شد برای مداوا به جزایر کریمه برود که پس از آن روسیه را به مقصد ایتالیا ترک گفت.

۱- به نقل از David Shub در کتاب: Maxim Gorkii i Kommunisticheskaia Diktatura, Mosty (Munich) No.1 1958 P.243

2-Ivan Volnyi

ساختگی در زبان روسی، به معنی آزادی است، کلمه‌ای که بر روحیه‌ای دلالت می‌کند که با بولشویسم خیلی رابطه ندارد. او قبل از انقلاب یکی از اعضای گروه تروریست حزب سوسیالیست انقلابی بود. او هم مانند تعدادی از نویسندگان جوان، دوست و مورد حمایت ماکسیم گورکی بود. در ۱۹۱۹ به گورکی گفت که مشتاق است به یک ده دور افتاده و آرامی برود و دهقانان را همانطور که از نزدیک می‌بیند در نوشته‌های خود تصویر کند. حامی او، چنانکه برای ما آشناست، او را از خشونت دهقانان و خوار شمردن کسانی که با قلم و کاغذ سر و کار دارند، بر حذر داشت و هم از زمختی و ناهنجاری ارباب‌های آن دهات دور دست که با آنها روبرو خواهد شد، اما نتوانست ولنی را از مقصودش باز دارد. طولی نکشید که این نویسنده نارودنیک خود را در زندان ده یافت، نامه‌ها و دست نوشته‌هایش ضبط شد و جانش به خطر افتاد. در این وقت بود که فریاد کمک خواهیش از حامی خود بلند شد و گورکی دو تلگرام از طرف لنین فرستاد. اولی برای مقامات ناحیه آرچان‌گل‌سک (۱):

"ایوان ولنی نویسنده دستگیر شده است. گورکی، دوست او، مجدانه تقاضا دارد توجه بیشتر و تحقیقات دقیق و بی‌نظرانه از او بشود. آیا نمی‌شود تحت مراقبت کامل او را آزاد کرد؟ تلگرام"

دو روز بعد لنین به حامی خستگی ناپذیر این نویسنده جوان تلگراف کرد: "رئیس کمیسیون تحقیقات اورلف تلگرافی بمن اطلاع داد که ایوان ولنی موقتاً آزاد شده است تا موضوع بعداً روشن شود."

با این همه حتی نام لنین قادر مطلق هم از بازپس گرفتن دست - نوشته‌ها و نامه‌ها و کتابهای ولنی، عاجز ماند. یک رمان، یک تاریخچه

وقایع، تعدادی داستان‌های کوتاه، به عنوان اینکه ارزش ادبی ندارند، وسیله خرده‌گیر چکا نابود شد. در شرح حال ولنی در آنسیکلپدی روسیه شوروی، این صفحات رنج‌آور زندگی نویسنده، به سکوت برگزار شده است و برای جبران آن به ما می‌گوید که در ۱۹۲۷ ولنی از نظریات دهقان - خواهیش، اظهار ندامت کرده است و در ۱۹۳۰ "رفتار تازه‌ای نسبت به دهقانان در پیش گرفته" و در شمار طرف داران کوشش بزرگ استالین به منظور شناختن دهات به صورت مزارع اشتراکی اجباری، درآمده است. اینکه آیا او دوباره، به صورت یکی از بلاهای استالین، به ده برگشته است یا از آن چه در آنجا دیده، مانند تعداد کثیری از کمونیست‌های جوان ایدآلیست، یکه خورده است هرگز خبری به دست نخواهیم آورد زیرا او در این سالها، در یکی از همین دهات دور افتاده، دیده از جهان فرو بسته است. (۱)

یکی دیگر از توفیق‌های این دادگاه خود انگیخته گورکی برای دادرسی، موضوع خودا سویچ است. خودا سویچ شاعری بود با روحیه‌ای خاص که نه با محوطه زندان "مجمع نویسندگان پرولتر" سازگاری داشت و نه جامه تنگ "رآلیسم سوسیالیستی" به تنش می‌خورد. آدمی بود نیک خواه، صوفی منش، استاد در بذله‌گوئی ظریف و شاعرانه به شیوه قرن هیجدهم. اما این سعادت نصیبش نشد که در روسیه بماند و بنویسد و آثارش را در همانجا چاپ کند. زندگی و استعدادش را هم دوستی گورکی نتوانست حفظ کند. گورکی اعتقاد داشت که او بزرگترین شاعر معاصر روس است. این داوری قابل بحث است اما بدون شک استعدادهای این شاعر جوان بسیار زیاد بود. گورکی

۱ - نام حقیقی ولنی Ivan Yegorovich Vladimirov است. در آنسیکلپدی شوروی نام او را تحت نام مستعار دیگری ( I.V.Volnov ) ثبت کرده‌اند.

وقتی برای نجات او به لنین متوسل شد، لنین که خود مدعی نبود در شعر صاحب نظر است، به اعتماد نظر او قبول کرد که فرد مورد حمایتش یک نابغه است. گورکی کوشید فرصتی در اختیارش بگذارد که به نوشتن بپردازد پس با انتصاب او به سمت رئیس بخش مسکو بنگاه ادبیات جهانی، وظیفه‌ای به او محول داشت که فراغت کافی برای نویسندگی داشته باشد چه گورکی کارهای این مؤسسه را به تنهایی از پتروگراد اداره می‌کرد. اما این انتصاب موجب نشد که از نام نویسی شاعر برای خدمت نظام صرف نظر کنند و بر طبق دستور فوری به جبهه اعزام شد تا در جنگ‌های داخلی شرکت جوید. گورکی یک راست پیش لنین رفت و گفت بیشتر ارزش دارد که او قلم بدست بگیرد تا شمشیر. لنین احضار او را به سربازی لغو کرد. این بار، به رعایت امنیت بیشتر، گورکی شاعر را در شمار کارکنان متعدد خانهاش درآورد - جائیکه زیر نظر آن نویسنده پیر درامان بود. بعد به موقع اجازه گرفت که از خودا سویچ برای همکاری به سمت دستیار مدیر مجله‌ای که بسدا (۱) نام داشت به خارج برود. - باید در این جا آن را "مکالمه" ترجمه کرد زیرا گورکی طرح آن را بصورت مجله‌ای ریخته بود که مهاجران و نویسندگان شوروی، هر دو، با چاپ مطالبی در آن، از طریق کارهایشان، با یکدیگر در گفتگو باشند. ما بعضی یادداشتها و خاطرات جالب را از گورکی، مرهون خودا سویچ هستیم که آخرین و قابل‌ترین آنها در سال ۱۹۳۹. سال مرگ شاعر به چاپ رسید. (۲)

1-Beseda

۲ - بر رغم اعتراض‌های خشم‌آلود گورکی، لنین به آن مجله اجازه انتشار نداد. هیچ نویسنده‌ای در داخل روسیه مجاز نبود برای مجله مقاله‌ای بفرستد. به یک شماره از آن هم اجازه داده نشد به روسیه وارد شود.

قبول شاعر به عنوان عضوی از کارکنان خانه‌اش، یک تدبیر امنیتی بود که در روسیه غالباً "بکار گرفته می‌شد. در روسیه هم مانند زمان توقف در ایتالیا، همیشه میهمانان و دنباله‌های آنان، در فصول خوب و بد، به خانه این شاعر بزرگ هجوم می‌آوردند. هر که در موقع غذا می‌رسید، غذا می‌خورد. اگر در آنجا اقامت می‌گزید به او اطاق — یا گوشه‌ای از اطاق — داده می‌شد و چیزی که در آن بخوابد. هرگاه کسی مزاحم کار نویسندگان نبود اصلاً کسی نمی‌پرسید چه موقع قصد عزیمت دارد. نویسندگان و آنها که امید می‌رفت نویسندگان شوند، هنرپیشه‌گان و نمایشنامه‌نویسان، نوازندگان و خوانندگان، عده‌ای از منشی‌ها — که همیشه چند نفرشان مأمور چکا بودند که فعالیت او را گزارش بدهند — بازدید کنندگان و آوارگان از وضع و شریف، مهاجرانی که در خارج در ایتالیا و در آرزوی روسیه بودند و هر که در خطر بود یا احتیاجی داشت، همه در آنجا در خانه را بروی خود گشاده می‌یافتند. گورکی به کائون، شرح حال — نویسش، توضیح داده است:

"در پتروگراد همیشه بین ۲۵ تا ۳۰ نفر دور میز ما بودند. یک روز عصر، گروهی نظامی سرزده وارد شدند و به "جست و جوی بمب پرداختند". آنها گرسنه بودند. ما هم. در ساعت هشت آن شب جوانکی ارمغانی عزیز برای ما آورد: سیب زمینی، چغندر، سه تا ماهی سفید، چند برش عالی گوشت خوک. نیم شب آشپزخانه همه را در تابه‌ای به درون آورد. ما با سربازها درباره موضوع بی‌معنی جست و جوی بمب در محل سکونتمان، مشغول مشاجره بودیم... چشمانشان یک دفعه باز شد و دهانشان آب افتاد. "گفتم "بچه‌ها بنشینید." و "آنها نشستند..."

بی‌گمان بیگانه‌ترین عضو خانواده بزرگ کارکنان خانه، حالا

"گراندوک بزرگ" دیگری بود به نام گاوریل کنستانتی نوویچ رومانف (۱) که روزی با همسرش آنتونینا (۲) که پیش از این رقاصه باله بوده، دخترش و سگ بزرگش به آنجا کوچ کردند. چون به نظر می‌رسید این سگ با میهمانان پرولتر و کولی میانه‌ای ندارد می‌بایستی او را در گلیمی به پیچند تا مانع شوند عملاً "هم بی‌میلی خود را ظاهر سازد. گراندوک گاوریل، مانند همه اعضای خانواده رومانف، به گناه خون‌ریزی و آدم‌کشی، در خطر مرگ بود. بعلاوه بشدت بیمار بود و به وسیله دوست و طبیب خصوصی گورکی، دکتر مانوخین، مداوا می‌شد. هم او گورکی را تشویق کرد خانه‌اش را بیمارستان و پناهگاه گراندوک سازد. گورکی همچنین به خاطر آورد که پدر گاوریل، کنستانتین کنستانتی نوویچ رومانف، در ۱۹۰۲، وقتی که گورکی به عضویت آکادمی علوم روسیه انتخاب شد، (انتخابی که از طرف نیکلای دوم رد شد) رئیس آن بود و به یاد آورد که او با نام مستعار ک. ر. خود را شاعری با استعداد نشان داد. گورکی ورود این "پسر علیل را به خانه‌اش خوش‌آمد گفت. با تجربه‌ای که از آن سه گراندوک بدست آورده بود — کسانی که وقتی حامی آنها، با در دست داشتن سر خط آزادی‌شان به خط لنین، در سفر بود، وسیله زینوویف به قتل رسیدند — نویسندگان مستقیماً "به سراغ زینوویف، با آنکه از او سخت متنفر بود، رفت اما می‌دانست چگونه، مثلاً "با نشر مقالات امضا شده در روزنامه پراودای پتروگراد، به او رشوه بدهد. مشکل او این بود که باید مطلبی تملق‌آمیز بنویسد که زینوویف را خوش آید بی‌آنکه عقاید خود را لو بدهد. یکی از این مطالب را که "خونبهای" کسی شد بعداً "ملاحظه خواهیم کرد (فصل نهم).

1-Gavriil Konstantinovich Romanov

2-Antonina

گاوریل از بیماری سل رنج می برد. گورکی، بهر نحوی بود، بر زینوویف غالب آمد و برای این بیمار اجازه‌ای گرفت که برای معالجه به فنلاند برود. اما البته این از اموری بود که زینوویف بی درنگ بر حسب وظیفه و یا برای آب و تاب دادن به شایعه به لنین گزارش می کرد. لنین تلگرافی اعلام داشت "بیماری رومانف را باور ندارم. مسافرت را قدغن کردم."

نارضائی لنین باعث نشد که شاعر برخاسته از طبقات پست اجتماع، میهمان شاهانه اش را رها کند. زوج رومانف، بر سر میز گورکی، بلشویکهای متشخصی چون لونا چارسکی و ستاسوا (۱) را دیده بودند. بطور اجتناب ناپذیر گاهی بحث‌هایی در می گرفت. بنابراین در آخر رومانف‌ها می توانستند با میزبان، با همسر او آندریوا که قبلاً بازی کن تآتر بوده و با شالیاپین (۲) خواننده بزرگ و محبوب پیشین دربار، هم سخن شوند. پس از چندی گورکی — این دفعه پنهان از رئیس پتروگراد — درخواست تازه‌ای برای زینوویف فرستاد و موفق شد یک اجازه خروج، دستور مسافرت و حتی مبلغی هزینه سفر برای میهمان عالی قدرش تهیه کند. در ۱۱ نوامبر ۱۹۱۸، بی اطلاع لنین، گاوریل، همسرش، دخترش و سگ بزرگش، همه از مرز فنلاند گذشتند — جائیکه در یک سناتوریم، بیماری گراندوک بهبود یافت. او بیست سال دیگر عمر کرد و داستان نجات خود را به پایمردی گورکی، در خاطرات خود بنام "در یک قصر مرمر" (۳) بیان داشت. نجات زندگی حتی یکی از آن چهار گراندوک اقدامی شگفت‌انگیز بود — کاری که فقط او می توانست بدان دست یازد و از عهده برآید. اما

لنین رنجید زیرا نمی توانست این مطلب را از ذهن خود خارج کند که هر رومانف مستحق مرگ است و او هم یک رومانف بود بنابراین چه بسا هم او کانون اجتماع مجدد ضد انقلابیون شود.

www.adabestanekave.com

کار" نام‌نویسی کرده بود، سرکوب شد. مسافرت کارگران به دهات برای تهیه کمبود جیره ناچیزشان، از طریق مبادله یا خرید غذای مورد احتیاجشان از دهقانان، از طرف چکای لنین بعنوان معامله "قاچاق" محکوم و عاملین آن به جنایت "سفته‌بازی" گناه‌کار شناخته شدند. مجلس مؤسسان که تشکیل آن وعده داده شده بود، با توسل به نیروی نظامی پراکنده شد. شوراها که تمامی "قدرت" را بدست گرفته بودند، هر چه را که شباهتی به دموکراسی داشت، با غیرقانونی کردن همه احزاب دمکراتیک و سوسیالیست، قلع و قمع کردند و قدرت یکباره بدست حزب بلشویک و رهبر آن، افتاد. حتی در داخل حزب هم نارضائی در این خصوص بسیار شدید بود و شیلیاپنی کف (۱) و کولونتای (۲)، دستیاران قدیمی زمان جنگ لنین "کارگران مخالف" را رهبری می‌کردند. وقتی اعتصاب در پتروگراد درگرفت و ناویان کرونشتادت درخواست‌های معتدلی برای آزادی انتخابات شوراها، آزادی تجارت ضروریات زندگی بین شهر و ده را پیش کشیدند، تمام کارکنان بحریه کرونشتادت یعنی افراد پادگان، ناویان و کمونیست‌های کرونشتادت به اتفاق و یک دل و یک زبان، از آن پیشنهادها، برای سبک کردن کار سخت‌شان، پشتیبانی کردند. لنین در صدد برآمد همان ترتیبی را که با صدور فرمان اقتصادی نادرستش بوجود آورده و با مخالفت روبرو شده بود یک بار دیگر امتحان کند اما نخست زینوویف، که از سوی لنین، تروتسکی و اکثر سرآمدان اجتماعی که در آن موقع در کنگره و در حزبشان گرد آمده بودند حمایت می‌شد، تصمیم گرفت به توده‌ها "درسی بدهد" و به "خود جوشی خرده بورژواها" (یعنی فعالیت خودسرانه، اعمال قدرت، احساس آزادی) خاتمه دهد — همان چیزی که لنین آن را "خطرناک‌تر

## فصل نهم

### نگهبان فرهنگ ملی

#### ۳-مرگ دوشاعر

در اوایل سال ۱۹۲۱ شکاف بین لنین و گورکی دوباره وسعت گرفت و پل سست رابطه آن دو یکبار دیگر به فروریختن در گرداب اختلاف تهدید شد. دوری و بی‌زاری گورکی بر اثر دو اقدام بیداد — گرانه و شدید لنین بود که به هلاک دو شاعری که گورکی برای آنها شفاعت کرده بود، منجر شد.

بیداد نخستین رفتار زینوویف بود با حمایت کامل لنین و تروتسکی، نسبت به اعتراض کارگران پتروگراد و ناویان کرونشتادت (۱). از هنگامی که جنگ داخلی با پیروزی بلشویک‌ها پایان یافت، ناویان کرونشتادت (که با پشتیبانی فعالانه آنها لنین قدرت را بدست گرفت) و کارگران پایتخت و دهقانان سراسر روسیه (که با حمایت غیرفعال آنها لنین توانست قدرت را نگهدارد) احساس کردند که سرانجام موقع آن فرا رسیده است که لنین سرنوشت سخت آنها را سبک و آسان کند و قسمتی از وعده‌هایی را که در راه رسیدن به قدرت به آنها داده است، جامه عمل بپوشاند. مزد کارگران صنعتی خیلی پائین‌تر از حداقل زندگی بود. نا آرامی آنها با طرح تروتسکی که سربازان مرخص شده ارتش سرخ را، بعنوان سرباز وظیفه، در "سپاه

از فعالیت هر سه تن، دنی کینس (۱)، کولچاکس (۲)، یودنی چس (۳) اعلام داشت (۴) کنگره حزب به رهبری لنین، این درخواست ساده و این اعتراض را یک "طغیان" تلقی کرد که مانند "توطئه گارد سفید" از سوی "قدرت‌های بیگانه" الهام، اداره و پشتیبانی می‌شود. درخواست کنندگان را یاغی نام دادند و "متفقان" نشان دار "دنی - کینز و در این قمار آلت دست او". در حالیکه لنین عاقلانه فکر نمی‌کرد و توجه نداشت که کارگران مخالف در داخل حزب هم نظیر همین تقاضاهای کارگران پتروگراد و ناویان کرونشتادت را داشتند. پس به شومی به کنگره گفت: "این عادت قشون است که در موقع عقب نشینی، برای سر و صدا و ایجاد وحشت بی‌جا، چند تیری هم خالی کند." به جای بکار بردن اسلحه در این مورد، ممنوعیت‌های چندی مقرر و برای تشکیل گروه و دسته، در داخل حزب، مجازات اخراج تعیین کرد. به این طریق آخرین روزنه هم برای بحث در مسائل عمومی مسدود شد.

با اعمال و اظهارات رسمی زینوویف و لنین، دانسته یک قیام در کرونشتادت تحریک شد. در دوم مارس اعلام گردید که قلعه نظامی و پادگان شهر از سوی "شورشیان گارد سفید" اشغال شده است. شانزده روز بعد همه چیز تمام شد و پس از یک حمله خونین به قلعه نظامی کرونشتادت از روی خلیج یخ بسته فنلاند، با نیروی ارتش سرخ که افراد آن بخصوص با دقت از شرق دور انتخاب شده بودند، و نامزدهای افسری و افسران ارتش سرخ زیر نظر قریب سیصد

1-Denikins      2-Kolchaks      3-Yudeniches

۴ - مجموعه لنین جلد ۲۷ ص ۴ - ۳۰۳ و جلد ۳۰ ص ۳۳۹ - ۱۵۵. این سه تن ژنرال‌هایی بودند که نیروهای روس سفید را که در جنگ داخلی شکست خوردند، رهبری می‌کردند. (م)

نفر از اعضای کنگره که وسیله تروتسکی کمیسر جنگ و توخاچفسکی فرمانده لشکر هدایت می‌شدند، این جنبش بکلی سرکوب شد.

اسیران زخمی جنگ در خیابان‌های کرونشتادت و میدان بندر با بی‌رحمی کشته شدند. آنها که جان بدر بردند زندان‌ها را پر کردند و یا بازداشتگاه‌های شمالی را در جزایر سولووتسکی (۱) در مدار قطب شمال. چند ماه بعد هم تعدادی از ناویان از طرف چکا تیرباران شدند.

اینجا، جای شرح این داستان غم‌انگیز نیست. کافی است توجه بدهیم که اظهار لنین به کنگره درباره "توطئه گارد سفید" اتهامی افسانه‌ای بود (۲) ماکسیم گورکی در پی آن بود که سرزنش اصلی را متوجه زینوویف کند و نه لنین با این همه شکاف بین آن دو دوست، بر اثر این بیدادگری، چنانکه قابل فهم است، وسعت بیشتر یافت. حتی گورکی بعضی از این ناویان را در خانه خود پنهان ساخت و توانست بر لنین غالب شود و برای آنها تقاضای اعاده حیثیت کند.

بیدادگری دوم به گورکی بیشتر گران آمد زیرا این خود لنین بود که گورکی را در آن درگیر کرد. قرار اصلی بین آن دو نفر وقتی

1-Solovetsky

۲- لنین در دهمین کنگره که جلسه‌اش تشکیل یافته بود اظهار داشت: "تجربه کرونشتادت نشان داد که آنها نه "گارد سفید" را می‌خواهند و نه حکمرانی ما را - شق سومی هم وجود ندارد...". مجموعه لنین جلد ۳۲ صفحه ۲۰۴. بوخارین که کمتر از لنین ظنین بود در سومین کنگره کمینترن گفت "بخاطر عقیده، بخاطر وظیفه مان، ما مجبور شدیم طغیان برادران خطاکارمان را سرکوب کنیم. ما آنها را چون برادران واقعی خودمان دوست داشتیم، چون برادران تنی خودمان...".

گذاشته شد که لنین در بستر بیماری افتاده بود و جراحی گردنش بر اثر تیراندازی، بهبود یافته بود. بر طبق آن قرار لنین تفاهم نشان داد و قبول کرد که گورکی از نفوذ خود استفاده کند و انتلیجنسیای روسیه را به همکاری با رژیم بلشویک بکشد. شاعر سعی کرد در چند واقعه به قول خود نسبت به سیاستمدار وفا کند اما طبیعت دیکتاتوری به آسانی به آن راه نمی‌داد. به این نحو که در اکتبر ۱۹۲۵ گورکی دوست قدیمی خود، کیوسکوا (۱) را ملاقات و به او پیشنهاد کرد که او و شوهرش، پروکوپوویچ (۲) اقتصاددان، نمایندگان انتلیجنسیای قدیم روسیه را جمع کنند که با دیکتاتور مذاکره‌ای داشته باشند. چند روز بعد روشنفکران، با تمایلات مختلف، در گروه‌های کوچکی گرد آمدند که این دعوت جدید را بررسی کنند. بعد همه آنها، به استثنای دو نفر، تصمیم گرفتند این افتخار را رد کنند. بعضی از آنها از بی‌پروائی توهین‌آمیزشان نسبت به قدرت — مندترین مرد و انتقام و تلافی او، اندیشناک بودند اما همه‌شان در پاسخ محکم و استوار، اینست توضیحات کیوسکوا به گورکی درباره انگیزه‌هایشان:

"ما، انتلیجنسیا، زندانیان یک دیکتاتوری هستیم: نه روزنامه داریم، نه تشکیلات داریم، نه میتینگ‌های علنی و نه معمولاً هیچ وسیله‌ای برای ابراز نظریاتمان که به بینیم آیا مورد قبول مردم کشورمان هست یا نه. از آنجا که ما در بندیم و خاموش، نمی‌توانیم، حتی نزد نمایندگان قدرت شوروی، نماینده نفعی و مصلحتی باشیم یا صاحب حقی. تحت این شرایط و با آگاهی که روشنفکران از بی — یآوری خود دارند، کاملاً "بی‌پوده است با کسانی به گفتگو بنشینیم که خود این شرایط را به وجود آورده و در حفظ آن کوشا هستند."

چنین پیداست که لنین این رفتار بزرگ‌منشانه را درک کرده و از رد کردن پیشنهاد ملاقات، آزرده‌گی خاطر پیدا نکرده است و گورکی با توجه به علت سکوت و خاموشی روشنفکران، که با آنها موافق بود، از هرگونه اقدامی برای ترتیب ملاقات دست برداشته. در طول زمستان و بهار سال ۱۹۲۱ که قحط و غلا سراسر کشور را در خود گرفت و شخصیت‌های معروف از دوستانشان شنیدند که گرسنگی در آن مناطق چه بیداد می‌کند، به ابتکار خود، اجتماع کردند و برای کمک و جمع‌آوری اعانه برای قحطی‌زدگان، همچنانکه به دولت تزار پیشنهاد کرده بودند، آمادگی خود را به دولت لنین ابراز داشتند. این کیوسکوا و شوهرش پروکوپوویچ بودند که دوستان را جمع کردند و گزارش قحطی را در منطقه به آنها بازگفتند و این کیوسکوا بود که درباره آمادگی جمع برای کمک با گورکی ملاقات و مذاکره کرد. گورکی به شتاب نزد لنین رفت.

رهبر بلشویک در اینجا چون سنگ خارا سخت و محکم، در نظر خود مصر بود که هیچ نوع تشکیلاتی، از هیچ نوع، مستقل از حزب و دولت وجود ندارد. دولت تزار هم به اینگونه فعالیت‌های خود جوش شخصیت‌های معروف، اعتمادی نداشت منتها چون آن دولت در جاه طلبی‌هایش کمتر قدرت طلب و سلطه‌جو بود، در منع فعالیت مستقل اجتماعی هم سخت‌گیری کمتری داشت.

لنین در اندیشه فرو رفت. ضرورت و اضطراب بسیار جدی بود. او می‌دانست دولتش، بر اثر فعالیت براندازیش و تظاهرات آشوب — گرانه‌اش در برانگیختن کارگران کشورهای دیگر، نه اعتبار کافی می‌توانست برای خرید از خارج، تحصیل کند و نه اعتمادی بود که کمک‌ها بدون جانب‌داری و خاصه خرجی بدست محتاجان برسد. در اینجا می‌توانست از نام اشخاص بهره گیرد: اشخاصی که در

خارج اسم و رسمی داشتند و مورد اعتماد بودند و می توانستند از دولت ها، شخصیت های معروف و سازمان های نیکوکاری، کمک های شایان و کافی طلب کنند. البته خطر این هم بود که بار دیگر نام این اشخاص بر سر زبان ها بیفتد و مشهور بشوند و احتمالاً "بطور معمول قرار ملاقات با یکدیگر بگذارند و در باب مسائل عمومی بحث کنند. با همه این احوال اوضاع بسیار وخیم بود. ملیونها نفر، حتی اگر هم اعانه و کمک بسیار می رسید، در خطر هلاک بودند. حال در این وضع، کدام کشور به او و دولتش، که برای تسلط بر دنیا قدر است کرده است، کمک خواهد کرد؟ این سؤال سیاسی برای لنین تازگی نداشت: "کی از کی استفاده می کند؟" برای او این سؤال جوهر و عصاره هر سیاست در هر اتحاد و اتفاقی بود. کارت برنده قدرت، روزنامه، پلیس و افسران و نقل و انتقال، همه در دست های او بود. این قمار به امتحانش می ارزید.

گورکی تشویق شد در "کمیته نجات قحطی"، متشکل از شخصیت های معروف جامعه و افراد مناسبی از رهبران کمونیست، تحت ریاست فراکسیون کمونیست در کمیته، شرکت جوید.

در دوم ژوئیه سکوت مرگبار سلطه کمونیسم بر حیات عمومی، با خبر تکان دهنده ای در روزنامه ایزوستیا، شکست که بعضی از شخصیت های سرشناس جامعه، در صدد تشکیل یک کمیته نجات قحطی غیر دولتی هستند. چند روز بعد لو بوری سوویچ کامنف (۱)، رئیس "شورای مسکو" و قائم مقام رئیس "هیئت کمیسرهای مردم" به آقای پروکوپوویچ تلفن کرد و خواست که جمعی از شخصیت های سرشناس جامعه را جمع کند. کامنف اشتیاق خود را برای خدمت در این کمیته نجات قحطی، اظهار کرد - اظهار اشتیاقی که به

منزله معرفی خود بعنوان رئیس کمیته بود. در ۲۱ ژوئیه مردم، با تعجب، اسامی اشخاصی را شنیدند که مدتها بود در بوته فراموشی بودند: یک کمیته نجات قحطی سراسر روسیه، مرکب از تعدادی در حدود ده نفر از افسران عالی رتبه کمونیست و تقریباً "پنججاه نفر از افراد نابرابر جامعه، از آنها که در گذشته تحت فشار و فراموش شده بودند، بوجود آمد.

از بین کمونیستها کامنف به عنوان رئیس ریکوف (۱) قائم مقام اول لنین در هیئت کمیسرها، نایب رئیس - کراسین (۲) کمیسر تجارت، لونا چارسکی کمیسر تعلیم و تربیت. سماشکو (۳)، کمیسر بهداشت، تتودوروویچ (۴) کمیسر کشاورزی، شلیاپ نیکوف (۵) کمیسر کار، لیتوینوف (۶) نماینده کمیساریای وزارت خارجه و معدودی از گروه حاکمان جدید کمونیست که معروف نبودند، در آن شرکت داشتند. نام اشخاص غیر کمونیست معروف جامعه نیز کمتر از آنها جالب نبود. در بین آنان نویسندگان مشهوری چون کورولنکو، گورکی و بوریس زایتسف (۷) و شخصیت های سیاسی، لیبرال و سوسیالیستی چون پروکوپوویچ، کیوسکوا، کیوتلر (۸)، و نیکلای میخائیلوویچ کیشکین (۹) وجود داشتند. کیشکین، دکتر طب و رهبر کادت، که در روزهای آخر حکومت موقت در خدمت بود، در آخرین دفاع از قصر زمستانی، توقیف و سپس آزاد شد. باز در ۱۹۱۹ به اتهام شرکت در توطئه ای برای برانداختن دیکتاتوری لنین و استقرار یک حکومت دمکراتیک، از طرف چکا دستگیر و تا اوایل ۱۹۲۱ در زندان نگه داشته شد.

حالا نه تنها او را اختیار داده بودند که در کمیسیون نجات قحطی خدمت کند بلکه با این که بر اثر توقف در زندان شکسته و ضعیف شده بود، به عنوان سخنگوی شخصیت‌های معروف غیر حزبی عمل می‌کرد و به سخنان کامنف که حمایت حکومت را از آن تشکیلات اعلام می‌داشت پاسخ می‌داد که کمیسیون نجات قحطی، در این اقدامش، غیر سیاسی است و از خط مشی صلیب سرخ تبعیت می‌کند. نام فدور الکساندروویچ گولووین (۱) در خارج بخوبی شهرت داشت زیرا او رئیس دومای دوم بود، در دومای سوم هم خدمت کرده بود. در زمان جنگ رهبر "اتحادیه شهرها" بود که همراه با اتحادیه زمستفوس (۲) در زمان نیکلای دوم، امور جنگ مستقل همگانی و کارهای صلیب سرخ را زیر نظر داشت. بعد کمیسر حکومت موقت شد و بار دیگر، هرچند به مدتی کوتاه، زندانش کردند و سپس با کار کردن بعنوان متخصص در انستیتوهای مختلف شوروی، روزهای خود را بسر آورد. نام دیگری که در جلب کمک‌های خارجی افسون می‌کرد، نام آلکساندرا تولستوی (۳)، دختر رمان نویس مشهور جهان بود. او تا آن موقع چندین بار به زندانهای مختلف روسیه افتاده و آزاد شده بود. دو ماه در زندان مخوف چکا، در لوبیانکا تحت بازجوئی بود زیرا به دوستانش اجازه داده بود از اقامت گاه او برای اجتماع خود استفاده کنند بی آنکه خودش در این، با اصطلاح "کانون تاکتیکی" شرکت جسته باشد. الکساندرا تا شروع محاکمه‌اش آزاد بود تا اینکه سرانجام به سه سال کار اجباری در رُهبانگاه سابق نوووس پاسکی (۴) محکوم شد. پس از چندی یکبار دیگر با وساطت

- 1-Fedor Alexandrovich Golovin      2-Zemstvos  
3-Alexandra Tolstoy  
4-Novospassky

رهبر بلشویک و بر اثر تقاضای دهقانان ملک سابق پدرش که از او حمایت می‌کردند، آزاد شد. بعد باز هم به جرم شرکت در سخنرانی منشی پدرش بولگاکف (۱) که راجع بود به مخالفت تولستوی با اجرای مجازات‌های مهم و سنگین، در بند افتاد. پس از آزادی در موزه تولستوی در یاسنایا پلیانا (۲) بکار پرداخت و اکنون عضو رهبری در کمیته نجات قحطی است، یکی دیگر از اعضای مهم این کمیته سرجی بولگاکف بود که در سالهای اولیه یک مارکسیست بوده و تا آخر عمرش یک کشیش ارتدوکس و معلم الهیات باقی ماند. دیگر یوزین سومباتف (۳) هنرپیشه و درام نویس، بود که در یک خانواده نجیب گرجی بدنیا آمده و به زودی با عنوان "هنرمند خلقی" مفتخر خواهد شد. یکی دیگر و را فیگنر (۴)، تروریست معزز و انقلابی روزهای نخستین بود که سال‌های طولانی در زندان گذرانیده و بعد بر اثر یکی از فرمان‌های بخشودگی که در همان اوائل، برای آزادی زندانیان سیاسی قدیمی، صادر گردید، آزاد شد. در میان این جمع کسانی بودند از مدیران شرکت‌های تعاونی، مدیران سابق بانکها، امور مالی، بهداشتی و طبیبان، تعدادی از اشخاص سرشناس و بنام زمان گذشته، که دیگر شخصیت و معروفیتی نداشتند زیرا روزنامه‌های انحصار طلب کمونیستی جائی برای نوشتن به آنها نمی‌دادند و به اعمال و آرزوهای آنان توجهی نداشتند و نه اصولاً "به بود و نبود آنها. منشی کمیسیون بنکندورف (۵) بود - نام دیگری، که چون پدرش سفیر روسیه در انگلستان بوده، در خارج شهرت داشت. از کمیسیون دعوت شد که نظامنامه خاص خود را تدوین کند. به تعبیر کیوسکوا: "نظامنامه‌ای که انتخابات را با رأی مخفی انجام دهد، کمیته کوچکی

- 1-Bulgakov      2-Yasnaya Polyana  
3-Yuzhin-Sumbatov      4-Vera Figner  
5-S.A.Benkendorf

بمنظور دریافت کمک به خارج اعزام دارد و روزنامه‌ای در شرح قحطی و فعالیت‌های خودش منتشر کند. " خود گورکی هم به عنوان یک عضو کمیته نجات قحطی به خارج اعزام شد که به صورت سیار برای تقاضای کمک از همه "اشخاص خیرخواه" اقدام کند. کیوسکوا از طریق گورکی شنید که از همان نخستین وهله، در بین رهبران کمونیست دو نوع تمایل یا رفتار مختلف در قبال این کمیته بوجود آمده بود: "تمایل کرملین" که ترجیح می‌داد این کمیسیون و وظیفه محوله به آن را، با احتیاط، یک انحراف بنامد و "تمایل لوبیانکا" (لوبیانکا اسم خلاصه شده مرکز ستاد و سلول‌های سیاه چال چکا در میدان لوبیانکا بود) به عنوان پلیس روسی و بوروکراسی، مانند همیشه، نسبت به هر گونه فعالیت عام و مستقل، بی‌اعتماد بود. تمایل اول دریافتی بود که ارزش دارد با قبول یک خطر حساب شده، از اسم و رسم این شخصیت‌ها استفاده شود شاید با کمک آنها بتوان چند ملیون پود (وزن روسی معادل تقریباً ۱۸ کیلوگرم) غله از خارج وارد کرد. اما تمایل دوم مقصود و منظور گروهی که این تشکیلات خود جوش را، حتی تحت نظر و مدیریت کمونیست‌ها، بوجود آورده بودند، خطرناک می‌دید و تحت هیچ شرطی قابل تحمل نمی‌دانست. آنچه گورکی تصورش را هم نمی‌کرد این بود که لنین هم دو دل بود و تمایل کرملین و لوبیانکا، هر دو، در ذهنش جا باز کرده بود. "کیوسکوا تجربه خود را در خدمت هر دو حکومت، تزار و کمیسرها، در باب چنین کمیته‌های نجات بدین سان شرح می‌دهد: "وجود یک نظامنامه برای هر تشکیلات غیردولتی، برای هر حکومت مطلقه‌ای، غیر قابل تحمل است حتی وقتی که لطمه‌ای به دولت حاکم نزنند. بنابراین پیش‌بینی آن غیرممکن است که منازعه از کجا، کی و از چه چیزی آغاز خواهد شد."

منازعه زودتر از آن فرا رسید که کیوسکوا در انتظارش بود. کمیته دو میتینگ سودمند به ریاست کامنف برپا داشت. او به موقع به جلسه آمد و میتینگ را مؤدبانه و با ملاحظه اداره کرد. اختلاف نظرهای کوچکی بر سر این مسائل وجود داشت که آیا روس‌هایی که به خارج فرار کرده‌اند، با این کمیته کمک خواهند کرد و آیا برای اظهار همدردی و پشتیبانی به آن نزدیک خواهند شد؟

(کراسین پا فشاری می‌کرد): "در خارج هیچ روسی وجود ندارد در آنجا فقط خائنان هستند" اما بطور معمول همه چیز مؤدبانه و با کفایت انجام پذیرفت. ماشین جمع‌آوری کمک‌های سرشار، از تنها جایی که امکان آن بود - از دنیای سرمایه‌داری - آهسته به حرکت درآمد. کیوسکوا، و پروکوپوویچ، مأموریت یافتند برای جلب کمک به خارج بروند. اما ناگهان اتفاق غیرمترقبه‌ای روی داد: هربرت هوور از طرف مؤسسه نجات آمریکا، در پاسخ تقاضای شخصی گورکی، به او تلگراف کرد:

"من تقاضای شما را از آمریکاییان برای کمک خیرخواهانه به مردم گرسنه و بیمار روسیه با احساسات عمیق قرائت کردم... ما امروزه از سه ملیون و نیم کودک، در ده کشور مختلف، مراقبت می‌کنیم و علاقمندیم احتیاجات ضروری یک ملیون کودک روسی را از قبیل غذا، لباس و دارو، در حداقل مدتی که این تشکیلات بتواند، تأمین کنیم."

هوور چند قید و شرطی را هم که مؤسسه نجات آمریکا نسبت به همه کشورها مرعی می‌داشت بدان افزود (با یک استثنا) و آن این بود که آمریکائی‌هایی را که در روسیه، به زندان انداخته‌اند، آزاد کنند که به وطن خود بازگردند و بدین طریق بتوان از همه آمریکائی‌ها به آسانی مساعدت بیشتر طلب کرد.

شرایط دیگری که در تلگراف آمده "همان شرایط معمولی است که با هر یک از بیست و سه کشور که این اقدامات در آنها انجام می‌گردد، مقرر شده است: "دولت باید وجود این احتیاج را تأیید کند (لنین تا کنون وجود قحطی را، بطور رسمی، انکار کرده است. انکاری که درخواست کمک از آمریکائیان را دشوار ساخته است) نمایندگان کمیته نجات قحطی باید "اختیار کامل در رفت و آمد داشته باشند... کمیته‌های محلی را بدون مداخله دولت، تشکیل دهند... امکانات لازم دریافت دارند... اطمینان یابند مردمی که به آنها کمک می‌شود جیره معمولشان قطع نمی‌شود." هوور اضافه می‌کند:

"... از آن سوی، مؤسسه نجات آمریکا بر طبق اصول آماده است حمل آزادانه و رایگان محمولات را تعهد کند بشرطی که:

۱- آنها... بین تمام کودکان و معلولین، به تساوی و بدون تفاوت نژاد، اعتقاد و وضع اجتماعی، توزیع شود.

۲- اینکه نمایندگان آن مؤسسه در فعالیتهای سیاسی شرکت نداشته باشند."

موضوع از نظر لنین خاتمه یافت. لیتوینوف (۱) به قائم مقامی کمیسر خارجه به هوور پاسخ داد: "غذا هم یک نوع اسلحه است." افراد کمیته به کار خود ادامه دادند و کمیته بهر یک از اعضای تلگرامی موضوع را اعلام داشت. بی‌فایده بودن این آزمایش به خوبی روشن شد. در ذهن لنین "تمایل لوبیانکا" بر "تمایل کرملین" پیشی گرفت.

وقتی جلسه سوم در ساعت عادی خود تشکیل یافت، کامنف، رئیس جلسه، برای نخستین بار، تأخیر کرد. همه اعضای دیگر

کمونیست هم، شگفتانه، غیبت داشتند. تلفن به کامنف پاسخی در هم و آشفته داشت: کاری آمدن او را به تأخیر انداخته است و نمی‌تواند به موقع برسد. در همان وقت که این خبر به اطلاع اعضای جمعیت رسید، افراد چکا، همه مسلح، محوطه را اشغال کرده بودند. عده‌ای از آنها کنار دیوار صف کشیده درهای خروجی را گرفته بودند:

"رفیق چکا" در مقام سخن است. رئیس چکا نام‌های ورافیگنر، انقلابی کهنه کار، لو آلکساندروویچ تاراسویچ (۱) - طبیب سرشناس و متخصص میکروب شناسی و جلوگیری از بیماری‌های مسری که پس از مرگش بنیادی در این رشته بنام او باقی ماند، یوزین سومباتف (۲)، هنرپیشه بنامی که در ۱۹۲۳ مدیر تئاتر مالی شد، سادی رین (۳) مرد مقتدر و برجسته و رهبر جنبش تعاونی کشاورزی را، برزبان آورد و از آنها خواست سالن را ترک گویند. بعد بدستور فرمانده چکا، پس از آنکه اطمینان یافت اشخاصی چون گورکی و کورولنکو که توقیفشان ممکن بود ایجاد ناراحتی کند، در جلسه حضور ندارند، بقیه دیگر را، از جمله خبرنگاران خارجی را، توی اتومبیل‌های گشتی ریختند و یک راست به سیاه‌چال‌های لوبیانکا بردند. در زندان در مقایسه با زندانیان لوبیانکا، با آنها با ادبی غیر معمول رفتار شد. بعضی از آنها ظرف چند ساعت یا چند روز مرخص شدند اما رهبران آنها متهم شدند که به توطئه بر علیه کشور و تحریک نهانی قیام دهقانان در مناطق قحطی زده دست یازیده‌اند و بدون شنیدن مدافعاتشان، در دادگاه چکا، محکوم به مرگ از طریق تیرباران شدند. از جمله کسانی که به این مجازات محکوم شدند کیوسکوا و پروکوپوویچ بودند.

1-Lev Alexandrovich Tarasevich

2-Yuzhin-Sumbatov

3-P.A.Sadyrin

1-Litvinov

شخص متنفذي که کیوسکوا بهتر دانست نام او را مکتوم نگه دارد، زیرا در موقع نوشتن این مطلب آن شخص هنوز حیات داشت و در روسیه زندگی می کرد، نخست پیش رئیس چکا رفت و بعد به لنین متوسل شد تا از جنایت محکومین مطلع شود. رئیس چکا پاسخ داد: "تو می گوئی که کمیته حتی یک قدم برخلاف قانون برنداشته است. این درست است - اما آن کمیته برای همه باصطلاح "عامه مردم" روسیه یک کانون جاذبه بود... ما این را اجازه نمی دهیم... وقتی شما یک شاخه بید را در آب فرو می کنی، به سرعت شروع می کند به رشد کردن... به جوانه زدن... با همان سرعت هم "عامه مردم" روسیه شروع می کنند به رشد کردن، به بزرگ شدن همانطور که کمیته بزرگ شد... نفوذش زیاد شد... این شاخه کوچک بید را باید از آب بیرون انداخت و لگد مالش کرد."

لنین به همین شخص گفت:

"آیا کمیته واقعا "این جنایات را مرتکب شده است؟ نه هرگز! از این نوع کارها، نه! ما از وفاداری و رفتار و سلوک همه اعضای کمیته بخوبی آگاهیم اما بر ما واجب است - به علل سیاسی - آن را از بین ببریم."

گورکی وقتی از پیمان شکنی لنین با خبر شد و اطلاع یافت برای کسانی که با اعتماد به لنین و بر طبق خواست خود او کمیته را تشکیل دادند، مجازات اعدام در نظر گرفته شده است، سخت به خشم آمد. هرگز نخواهیم دانست که گورکی در اولین ملاقات خشم آلودش با لنین، که بعدا "پیش آمد، چه گفت زیرا قحطی چنان جدی بود و پیغام هوور آن سان او را به خود مشغول داشته بود که نتوانست درباره این دسیسه، برای عامه اظهار می کند اما به کامنف گفت: "تو مرا به صورت یک عامل تحریک کننده و آشوبگر درآوردی. در

تمام طول زندگیم، این اولین بار است که با چنین وضعی روبرو می شوم." لنین در اندیشه فرو رفت و با خود گفت آیا بهتر نیست گورکی روسیه را "به خاطر سلامتی" ترک گوید؟ روشن است که احساس عدالت خواهی آزارش می داد.

خوشبختانه غیبت ناگهانی این همه افراد سرشناس جامعه در ظرف یک ماه و اشاره روزنامه ایزوستیا به فعالیت انسان دوستانه آنها، جلب نظر کرد و اشخاص معروف و متشخص در همه کشورها در صدد برآمدند به منظور کمک به آنها اقدام کنند و خبری بگیرند که معلوم شد همه شان به سیاه چال های لوبیانکا افتاده اند. هربرت هوور و فریدجوف نانسن (۱) که هر دو از شخصیت های برجسته ای بودند که در اروپا در فعالیت های بین المللی نجات شرکت داشتند، اعتراضات شدیدی برای لنین فرستادند که بر اثر آن، بطور کامل "ناگهانی، لنین آنها را آزاد کرد و از کشور بیرونشان فرستاد. کیوسکوا و پروکوپوویچ و کمی بعد بولگاگف و تعدادی دیگر، محکومیت مرگشان تخفیف یافت و توانستند به زندگی خود، در آزادی، ادامه دهند - اما بسیار دور از آب و خاکی که دوست داشتند و در زمان حکومت مطلقه نیکلای دوم و لنین، با وفاداری شدید، به آن خدمت کرده بودند.

همه آنها نخست در پراگ و بعد در پاریس عمر گذاشتند، به استثنای آلکساندرا تولستوی که حق خارج شدن از کشور را از خود سلب کرد و پس از چند روز دیگر که در بند ماند، مجددا "مسئول امور اوراق و نوشته ها و یادگارهای پدرش در یاسنایا پلیانا گردید. در ۱۹۲۹ به کوشش دوستان قدیمش، برای ایراد سخنرانی و شرح افکار پدرش، از سوی بعضی دانشگاه های ژاپن، به آنجا دعوت شد.

به ملاحظه اینکه رد کردن این مسافرت ممکن بود سروصدای جهانی برانگیزد، از روی اکراه و بی میلی، گذرنامه‌ای با اعتبار سه ماهه به او دادند. آلکساندرا پس از خروج دیگر به وطن خویش باز نگشت و رهسپار آمریکا شد. در آنجا خاطرات خود را از پدرش انتشار داد (۱) و شرح حال خود را از وقایع زندگیش در روسیه، به دوزبان روسی و انگلیسی، نوشت و منتشر کرد. (۲) او در آمریکا، در مزرعه‌ای در نیوجرسی، در امور خیریه و کمک به پناهندگان روسی، وظائف مهمی بر عهده گرفت و به آنها کمک کرد تا بتوانند خود را با زندگی آمریکا تطبیق بدهند و در اجتماع آن جذب شوند.

بولگاکف کشیشی ارتدوکس و در الهیات مرد مهمی شد و در ۱۹۴۴ در پاریس درگذشت. کیوسکوا، به عنوان نویسنده مقالات سیاسی و روزنامه‌ای در بین مهاجران روسی، در پراگ و پاریس، به مدتی بیش از سی سال کارهای مهمی انجام داد. شوهرش پروکوپوویچ، که در مطالعات محصولات مهم ملی روسیه از پیشروان بود، به عنوان یک اقتصاددان شهرت بین‌المللی کسب کرد. او در ۱۹۵۵ و زنش در ۱۹۵۸ زندگی را بدرود گفتند. زندگی آنها، تحت حکومت خشن لنین و استالین، تا به این حد طولانی و ثمربخش نمی‌شد. کیوسکوا، همه زندگی خود را خردمندانه در جست و جوی افق روشنی بسر آورد که نشان دهد رسم و راه حکمرانان روسیه کم کم ملایم می‌شود و مردم وطنش کمتر در رنج و زحمت خواهند بود و دلش می‌خواست بخت به او روی آورد و به وطنش بازگردد و با شایستگی

1-Otets

۲ - نام این کتاب به روسی Proleski vo Tme است که به معنی "شعاع‌های نور در ظلمت" است و در انگلیسی بنام: ( I Worked for the Soviet ) منتشر شده.

به آن خدمت کند هرچند به این سعادت هرگز دست نیافت و در ۱۹۵۸ دیده فرو بست.

گورکی نمی‌توانست از سال‌های قحطی بزرگ یادی بکند و اشکش جاری نشود. در سال ۱۹۲۵ در ایتالیا، به الکساندر کائون، نویسنده شرح حالش، گفته است:

"ما بطور وحشتناک گرسنگی کشیدیم. بیش از صد نفر از دانشمندان از بی‌غذائی جان سپردند. نمی‌توانی تصور کنی که گرسنگی کشیدن و نبودن چربی و مواد شیرینی یعنی چه. از اولین پولی که از مؤسسه نجات آمریکا رسید، هیأتی برای تهیه مواد چربی و شیرینی به آسیای مرکزی فرستادیم... صندوقی هلوی خشک رسید... در آنجا مردمان محترم و آبرومندی از دانشمندان علوم، اشخاصی که شهرت بین‌المللی داشتند... صف کشیده بودند... دست‌هایشان بطور غریزی برای گرفتن آن نعمت‌ها می‌لرزید و در هوا دراز بود و چشمها از حرص و آرزوی می‌زد. پروفیسور خولسن (۱) را بیاد می‌آورم که وقتی درباره اینشتاین سخنرانی می‌کرد، دست‌هایش را به رحل گرفته به عقب و جلو در حرکت بود گوئی در دریای طوفانی در کشتی بخاری نشسته است... سرگی اولدنبورگ (۲) رئیس دائمی دانشکده علوم با چکمه‌های نم‌دیش این ور و آن ور می‌رفت... پروفیسور سیم کویچ (۳) رئیس دانشگاه پتروگراد در گوشه‌ای، در ظرفی، با عجله مقداری آرد جو و شیر را قاطی و سر هم می‌کرد و آزمندانه آن را می‌بلعید و چشمانش به اطراف دور می‌زد مثل بچه‌هایی که می‌ترسند شیرینی آنها را کسی از دستشان برباید."

گورکی از پیمان شکنی لنین در رفتار با کمیته نجات قحطی

1-Khvolson

2-Sergei Oldenburg

3-Simkevich

عمومی با کائون، هیچ نگفت و به این واقعیت هم اشاره‌ای نکرد که مردانی که او زندگیشان را نجات بخشید از آن گروه "انتلیجنسیای بورژوا" بودند که لنین آنها را در "طبقه دشمنان" طبقه‌بندی کرده بود و باز در این باب هم سخنی بر زبان نیاورد که در این عقیده اصلی حق با اوست نه با لنین که اقدامات در بخش هنری، برای افزایش معرفت و در راه تکامل علوم، اقداماتی است بی‌طبقه و ارجمند و با ارزش برای همه افراد بشر. اظهار اینکه "من به تو چنین و چنان گفتم" شیوه بیان گورکی نبود.

حتی در آن شدت قحطی، آن نگهبان فرهنگ با اهمال ماء‌موران و خطر همیشه آماده جوخه آتش، در ستیز و منازعه بود. مرگ دو شاعر بزرگ روسیه، یکی بر اثر مسامحه و اهمال و دیگری با آتش گشودن جوخه آتش بروی او، کاسه صبر و تحمل گورکی را لبریز کرده بود. اولی، الکساندر بلوک (۱)، یک شاعر بزرگ و نمونه بود. روح حساس او، ده سال قبل از سقوط تزار، زوال امپراطوری روسیه را از پیش دیده بود. در ۱۹۰۸ او هجوم "تروئیکا" (۲) را که نفس‌اسب‌هایش از سرعت بند آمده بود، می‌شنید... سوز برفی که از برون و درون برف‌هایی که دشت‌های دور افتاده و مرده را پوشانیده بود، می‌آمد روسیه را، با شتاب و سراسیمگی، به سوی سرنوشتی نامعلوم می‌برد. او آمدن انقلاب را، همچون فرود آمدن ضربات تبر دهقان، بقصد اضمحلال رژیم قدیمی روسیه و استقرار یک سلطنت دهقانی، مشاهده می‌کرد. گاه به نظرش می‌آمد بعلت اینکه "خدا بارانی نمی‌فرستد و آن چه هست در حال سوختن است" دهقانان مشعلی بدست گرفته

1-Alexandr Blok

۲- Troika کلمه روسی است به معنی ارايه‌ای که با سه اسب کشیده می‌شود.

دنیای قدیم را به آتش کشیده‌اند. در ۱۹۱۸ در "انتلیجنسیا و انقلاب" بطور علنی نوشت:

"وظیفه هنرمند این است... که در میان باد و طوفان نوای موزیک را بشنود... به بیند که همه چیز تازه شده است، که زندگی ناساز و ملال‌آور و کثیف و کذب‌آلود ما به یک زندگی درست و تمیز و شادی‌زای و موزون بدل می‌شود..."

در دفتر یادداشت روزانه‌اش نوشت:

"وظیفه فرهنگ روسیه این است که این آتش را بسوی کسی هدایت کند که آن را بگیراند، طغیان استنکارازین (۱) و یملیان - پوگاچف (۲) را به امواج هماهنگ موسیقی مبدل سازد، قدرت ویران‌گر آن را، بصورتی که از فروزش آن نکاهد بلکه آن را روشن نگهدارد، محدود کند، یک قدرت متهور و بی‌پروا سازمان دهد که کینه و انتقام را که ورای خشم و غضب روی نهفته است، نرم و ملایم سازد و این آتش فروزان را به تاریک‌ترین و مودی‌ترین زوایای روح بتاباند تا در آنجا، به بلندی آسمان، شعله بکشد و کالبد تنبل و پست را بسوزاند..." (۳)

1- Stenka Razin

سرکرده قزاق‌های روسی که در ۱۶۷۰ قیام کرد و با کمک نیروی مردم آستراخان و بعضی شهرهای دیگر را تسخیر کرد. پس از شکست زندانی و در ۱۹۷۱ به دار آویخته شد. (م)

2- Yemelyan Pugachov

قزاق و ماجراجوی روسی (۱۷۲۵-۱۷۲۰) که با کمک قزاق‌ها آشوبی برپا کرد و شهرهای قازان، سامارا و اورنبورگ را گرفت و مسکو را به خطر انداخت. (م)

۳- این مطالب و آنچه بعد می‌آید از کتاب Early Soviet

Writers (New York) 1958 نقل شده است.

بلوک کوشید با نشان دادن ایمان به یک معجزه محتمل الوقوع، انقلاب را خوش آمد گوید. شاید واقعا "شعله‌های آن آتش، فقط آن چه را که زشت و خبیث است بسوزاند، آن ضربت فقط آن چه را کندن است، ریشه کن کند و انتلیجنسیا، توده‌های بی سرپرست را بسوی ایجاد یک روسیه نوین و پاک و زیبا رهنمون شود. در ژانویه ۱۹۱۸، بلوک از پنجره اطاقش به بیرون نگریست و دید که ظلمت، در میان چرخش دانه‌های برف، عمیق‌تر می‌شود. چنین به نظرش آمد که دوازده سرباز ارتش سرخ، زمخت و ژنده پوش، در آن حوالی راه می‌روند، تیراندازی می‌کنند، آتش می‌زنند، نادرستی‌های قدیم را جبران می‌کنند و خلاف‌های تازه مرتکب می‌شوند... و همچنان در میان سوز برف و باد، در میان خون و نفرت، راه می‌روند... دنیای کهن را ویران می‌کنند تا شاید جهانی تازه بسازند... در میان انبوه برف‌های چرخان، و هم خیال پرورش دید که:

با تاج گل سرخ و سفید مه آلود،

عیسی مسیح از بالای سر آنها می‌گذشت.

او این شعر طولانی را، با آن برف که باد از رویش می‌وزید، با مردانی که راه می‌رفتند، با کارهای خون‌آلودشان، با فریادهای جنگ طلبانه شان، با دوازده سرباز ژنده پوشش، با دوازده صحنه گوناگونش "دوازده" نام نهاده است. آیا منظور از آن دوازده مرد ژنده پوش بی‌رحم دوازده حواری بود؟ آیا روحی که رهبریشان می‌کرد مسیح بود یا ضد مسیح؟ یا آنها فقط خراب کاران بودند؟ در و پنجره‌های خود را محکم به بندید،

امشب غارت‌گران بیرون ریخته‌اند،

درهای سرداب را یکباره بگشائید — شراب آزاد است،

امشب توده پراکنده مردم در نشاط و سرمستی‌اند.

و آیا آنها سطح زمین را برای آمدن چیزی تازه و خوب، تمیز می‌کردند؟

"بلوک بعدا" شرح می‌دهد — همچنانکه به کارم روی "دوازده" ادامه می‌دادم، تا چند روز دیگر، مدام صدائی به گوشم می‌رسید — منظورم این است که بدرستی و با همین گوشه‌ایم می‌شنیدم — صدای شدیدی در گرداگردم، یک صدای مداوم که (شاید صدای فروریختن دنیای کهن بود)."

این قطعه شعر هیجانی ایجاد کرد. بلشویکها، زمانی چند پنداشتند که در این استاد بزرگ با آن تخیل و موزیک دقیق، شاعر خود را یافته‌اند اما وقتی او آن "وحشی‌گری‌های درونی" را در کارهای ویران‌گر و بی‌رحمانه‌شان مشاهده کرد، امیدش به یأس و سرخوردگی بدل شد.

"— در یک سخنرانی بمناسبت سالگرد مرگ پوشکین، در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱، فریاد برآورد — صلح و آزادی! این‌ها اساس کار شاعر است تا بتواند موزیک بیافریند. اما صلح و آزادی را هم گرفته‌اند... آزادی خلق و ابداع، آزادی درونی. و شاعر که دیگر نمی‌تواند نفس بکشد، جان می‌دهد. دیگر زندگی برایش معنی ندارد."

همینکه شاعر از کشمکش و دل‌مردگی دم برآورد، ناتوانی جسمی و روحی برای نفس کشیدن، بدو روی آورد. سانسور و بازرسی حزب در امور چاپ و نشریات گلوی او را فشرد. گرسنگی و مسکن سرد و بی‌حرارت او را به تب روماتیسم مبتلا ساخت. قلبش شروع کرد به ضعیف شدن و نفس کشیدن برایش دشوار شد. روحش از یأس و ندامت، برای اینکه معنی انقلاب را بد فهمیده است، بیمار شد. تنها امیدش این بود که اجازه‌اش دهند به یک سناتور یوم، در یک سرزمین گرم و آفتابی، برود — جائیکه غنا و ثروت بیشتر و دیکتاتوری

کمتر است. کدام کشور است که به شهروندانش اجازه ندهد برای سلامتی و تفریح خودشان به خارج بروند؟ گورکی "اتحادیه نویسندگان" را واداشت برای بلوک تقاضای ویزای خروج بکنند. شش ماه، پراز ملال و دلهره، بلوک از اداره‌ای به اداره دیگر و از کارمندی به کارمند دیگر روی آورد تا در این باره تصمیمی بگیرند. زمستان به بهار رسید و بعد تابستان شد و بالاخره در ۱۰ اوت ۱۹۲۱، اجازه رسید - فقط با یک روز تأخیر. شاعر بزرگ شب پیش جان سپرده بود!

دو هفته بعد، در ۲۳ یا ۲۴ اوت ۱۹۲۱، شاعر بزرگ دیگری، نیکلای استپانوویچ گومیلوف (۱) به اتهام "شرکت در توطئه تاگانستف (۲)" وسیله چکای پتروگراد تیرباران شد. او فقط چند روز در زندان بود و در آنجا با آرامش، کتاب هومر و انجیل می‌خواند و مطلب می‌نوشت - همان کاری که روی عرشه کشتی و در میدان‌های جنگ اول جهانی می‌کرد. محاکمه‌ای انجام نگرفت. سند روشنی از اتهام باصطلاح "توطئه تاگانستف" منتشر نشد. کمیته‌ای از روشنفکران که در تشییع جنازه بلوک شرکت جست، در جست و جوی شاعر زندانی از این زندان به آن زندان سر کشید. در کمیته افراد زیر شرکت داشتند:

اولدنبورگ (۳)، رئیس دائمی دانشکده - فولینسکی (۴)، منتقد

ادبی - فولکوفیسکی (۵)، روزنامه نویس - الکساندر آودیویچ اتسوپ

(۶)، نویسنده - با تاءییید و تصویب دانشکده علوم، بنیاد ادبیات

1-Nikolai Stepanovich Gumilov 2-Tagantsev

3-S.F.Oldenburg 4-A.L.Volynsky

5-N.M.Volkovskii 6-Alexander Avdeevich Otsup

جهان و فرهنگ عمومی از چکا خواستند گومیلوف را به آنها بسپارند. دانشکده علوم ضمانت می‌کرد هر وقت لازم بود<sup>۱</sup> در محکمه حاضر شود. هم زمان با این اقدامات، گورکی به مسکو عزیمت کرد تا از لنین بخواهد در حق یکی از بزرگترین شعرای روسیه، وساطت کند که او به عنوان شاعر به فرهنگ روسیه بیشتر می‌تواند خدمت کند تا به سیاست‌های دیکتاتوری با قرار گرفتن در مقابل جوخه آتش. باکایف (۱) رئیس چکای پتروگراد به کمیسیون گفته بود که گومیلوف بعلت ارتکاب جرم "در حین خدمت، در پست رسمی خویش" توقیف شده است. اولدنبورگ پاسخ داده بود شاعر که پست رسمی ندارد! باکایف به ذهنش آمده بود که اشخاص متنفزی در مسکو و پتروگراد برای نجات قربانی او در فعالیت هستند و گفت "فعلاً" به شما چیزی نمی‌توانم بگویم. روز چهارشنبه به من تلفن کنید. در هر حال موئی از سر گومیلوف کم نخواهد شد. "قبل از آن تاریخ دیگر او زنده نبود (۲)". بدین سان، ماکسیم گورکی در مدتی کمتر از یک ماه، شاهد فقدان دو تن از بزرگترین شاعران معاصر روسیه بود. روشن است که بدین ترتیب قرار بین دیکتاتور روسیه و نگهبان فرهنگ ملی، نقض شد و هر دو، در لحظه واحد بدان توجه داشتند.

این "توطئه تاگانستف" هم مانند "توطئه" کیوسکوا و پروکوپوویچ

و کمیته عمومی نجات قحطی، از دسترس مطالعه دقیق دور است.

1-Bakaeu

۲ - اطلاعات درباره گومیلوف و توطئه تاگانستف، از روزنامه پتروگراد مورخ ۱ سپتامبر ۱۹۲۱، خاطرات خودا سویچ به عنوان "گومیلوف و

بلوک"، پاریس ۱۹۵۹ و از نامه‌های خصوصی Boris A.Fillipov خانم Irina Odeyevtseva شاعر روسی به نگارنده که

پس از نیم قرن بعد از آن واقعه خاطرات خود را شرح داده‌اند، اقتباس شده است.

مورخین شعر روسیه هم — و در واقع خود حکومت — ترجیح دادند موضوع به فراموشی سپرده شود.

تردید نیست که گروه کوچکی از توطئه‌گران در قسمت شمالی پایتخت بودند که به سقوط دیکتاتوری بلشویکها، امید بسته بودند. این توطئه به اسم تاگانتسف نامیده شد فقط به این علت که او تنها نام سرشناس آن گروه بود زیرا نام پدرش، سناتور و استاد حقوق جزا (۱۹۴۳ - ۱۸۲۳) برای هر روشنفکری شناخته شده بود. پروفیسور تاگانتسف، در حقوق جزا، از دانشمندان متشخص و برجسته روسیه بود، نویسنده قانون اساسی ۱۹۰۳، مدافع فسخ مجازات‌های سنگین و تعدیل آنها بود. (۱) اما پسرش، رهبر فکری گروه نبود. رهبر گروه پروفیسور لازارفسکی (۲) بود که بطور مبهم محکوم شد به اینکه "طرحی برای یک حکومت مستقل محلی و اصلاحات پولی" تهیه دیده بوده است. در توقیف این گروه کوچک روشنفکران، چکا از رسم و راه معمول خود، یعنی "دستگیری جمعی و از افراد مختلف" استفاده کرد. اشخاصی را در شرایط گوناگون که چکا می‌خواست با آنها تسویه حساب کند با کسانی که می‌خواست دست از انتقاد و مخالفت بردارند، با هم جمع کرد. گومیلف در کرونشتادت زاده شده بود و در زمان توقیف، به دریانوردان ناوگان بالتیک به تدریس شعر اشتغال داشت. بعضی از ناویان کرونشتادت، از جمله عده‌ای که تا شورش کرونشتادت، کمونیست بودند، همه با یک تور به دام افتادند. بعضی از گروه کادت بودند، برخی سوسیالیست‌های منشویک، عده‌ای سوسیالیست‌های انقلابی. گومیلف با هیچیک از این گروه‌ها موافق

۱ - در تمام دائره المعارف‌های روسی، از سناتور تاگانتسف بسیار محترمانه یاد شده ولی از "توطئه تاگانتسف" ذکری نرفته است.

2-Lazarevsky

نبود اما در بازپرسی‌ها، آشکارا، خود را یک "سلطنت طلب معتقد" اعلام کرد. پرنس اوختومسکی (۱)، مجسمه‌ساز، در جمع توطئه‌گران به شمار آمد زیرا "تشکیلاتی برپا داشته بود که امور مربوط به موزه را به خارج از کشور گزارش دهد" (چون در زیر سلطه دیکتاتوری توتالیتیر، تکامل و حتی محل و سرنوشت کارهای هنری یک راز دولتی به حساب می‌آید) از میان کسانی که محکوم شدند تاگانتسف بود و همسر بیست و شش ساله‌اش "به عنوان هم دستش"، پروفیسور لازارفسکی، کوزلوفسکی (۲) زمین شناس، اوختومسکی مجسمه‌ساز، جمعی از ناویان و افسران کرونشتادت، کسانی از دهقانان و کارگران و شانزده نفر زن - جمعا "شصت و یک نفر که یکی از آنها شاعر بود. تزار هرگز خواب آن را هم نمی‌دید که شاعر مخالفی را اعدام کند.

نام گومیلف ردیف سی‌ام از لیست شصت و یک نفری توطئه‌گران بود. روزنامه پراودای پتروگراد این جزئیات را درباره او باز - می‌گوید:

"گومیلف ۳۳ ساله، از خانواده متوسط سابق، زبان شناس، عضو هیئت "کانون نشر ادبیات جهان" غیر حزبی، افسر سابق، شرکت - کننده در تشکیلات جنگی پتروگراد، فعال در تهیه و اعلام طرحی ضد انقلابی، تعهد در پیوستن به تشکیلاتی که هم‌اکنون عده‌ای از روشنفکران برای قیام ترتیب داده‌اند و مداخله و فعالیت در آن قیام و دریافت پول از تشکیلات به منظور رفع نیازمندی‌های فنی آنها."

به عنوان شاعر، گومیلف همواره منزوی بود و ماجراجو و آواره. در نظر او امتحان یک شاعر حقیقی در این بود که آماده باشد روءایای خود را تحقق بخشد. او در دژ کرونشتادت - شهری که

پدرش طبیب نیروی دریائی آن بود — به دنیا آمده بود، در تزارسکو — سلو (۱)، تفلیس، سن پترزبورگ، پاریس، لندن، مصر، سومالی و حبشه زندگی کرده بود. در دانشگاه سوربن و سن پترزبورگ تحصیل کرده، از سن هشت سالگی به سرودن شعر پرداخته بود. شعرش، با هر کتابی که منتشر کرده بود، بهتر شده بود و او بعضی از بهترین و زیباترین نثرها را در نقد و روایت، به زبان روسی، پرداخته است. وقتی هنوز دانش آموز دبیرستان بود با آنا آخمتوا (۲) شاعر غنائی، عقد زناشوئی بست. تنها پسرش ل. ن. گومیلف که بعدها در دانشگاه لنین گراد به عنوان کارشناس مطالعات خاور دور خدمت می کرد، در زمان استالین تحت شکنجه و آزار قرار گرفت اما نه به خاطر پدرش بلکه در اجرای بخشی از برنامه ای که آندرای ژدانف (۳) رئیس فرهنگ استالین، برای بستوه آوردن مادرش به خاطر "اشعار عاشقانه، عرفانی و از نظر سیاسی، بی تفاوت" او طرح کرده بود. گومیلف، پسر، در ۱۹۵۶ یا ۱۹۵۷ از یک اردوگاه مجرمان سیاسی آزاد شد و همراه با اشعار مادرش "اعتبار گذشته" را باز یافت. بعدها، قرائنی بدست آمد که حکایت از این داشت که پدرش نیز بزودی اعتبار گذشته را باز خواهد یافت. گومیلف در ۱۹۱۸، پس از بازگشتش از خارج به روسیه، از همسرش جدا شد. در زمان توقیف با زن دومش، انگل گاردت (۴) در کانون هنر زندگی می کرد و به عنوان ناشر، همکار ماکسیم گورکی بود.

گومیلف از نظر عقاید سیاسی — بهتر است بگوئیم به صورت نظری — یک "سلطنت طلب" بود و این مطلب را با لجاجت و مکرر

به بازپرسانش می گفت اما نه سلطنت طلبی که به تزار نیکلای علاقمند باشد و نه به حکومت مطلقه. از آنجا که او در انگلستان توجه کرده بود که شاه در برخورد با مسائل و امور چقدر آقامنش و سلطنت در امان و دمکراتیک است، از خود پرسیده بود پس چرا سلطنت تزار اینقدر خشن و نامطمئن است. و نتیجه گرفته بود که قدرت انگلستان باید در مستعمراتش نهفته باشد، و مانند کسیکه در عالم رؤیا، خود به خود، در حرکت است بیهوده به آفریقا، حبشه و سومالی به سفر رفته بود تا برای پادشاهش مستعمره تهیه کند! "امپریالیسم" او همان قدر واقعیت داشت که "توطئه چینی" اش. آنچه مورد علاقه او بود سلطان واقعی روسیه نبود بلکه علاقه به رژیم او بود. او با یک نوع الهام و احساس شاعرانه زوال رژیم تزار را، سال ها قبل از سقوطش، پیش بینی کرده بود. در "جنگجویان آگامنون" سروده است:

چه دردناک، چه دردناک و شرم آگین است —

وقتی او را از دست داده ایم به زندگی ادامه دهیم.

و در ۱۹۱۷ در "گندلا" (به معنی کرجی) سروده است:

سال های رنج و بدبختی در پی داشت،

پایان آن دوره شادمانی.

چون آزادی، ای روشنائی کاذب،

ما را به تعقیب آن شادی هدایت کن.

او در آفریقا، در سرما و گرما برای رؤیای امپریالیستی و شاعرانه اش با جست و جوی مستعمره برای تزار، تعبیری یافت. بهمین طریق وقتی جنگ فرا رسید داوطلب خدمت شد. (برای زندگی کردن راه های گوناگون هست اما مردن یک راه بیشتر ندارد) او مقام افسر یافت و دوباره به خاطر شهادتش نشان گرفت اما خدمت

1-Tsarskoe Selo

2-Anna Akhmatova

3-Andrei Zhdanov

4-Anna Nikolaevna Engelgardt

سربازی را مزاحم یافت و از آن شغل رنج می برد . با این همه از درون آن بدبختی چنین نغمه‌هایی از طبع او تراوش می کرد :

"چون ضربات رعد آسای پتک ،

مانند جزر و مد بی آرام ،

قلب زرین روسیه ،

در سینه‌ام می طپد ."

گومیلف مخالفت خود را با دیکتاتوری بلشویک پنهان نداشت . پس از دریافت نامه‌ای از همسرش آنا آخمتوا که او را به اصرار به مراجعت ترغیب کرده و نوشته بود جای شاعر در میان مردم کشور خویش است و ریشه‌هایش در زبان بومیش ، از خارج به وطن بازگشت ( ۱ ) پس از مراجعت به پتروگراد قحطی و سرمازده و از لحاظ فرهنگی بی‌پناه ، همه وجود خویش را ، با جان و دل ، وقف فعالیت‌های ادبی کرد . همچنانکه لوینسون ( ۲ ) ، همکارش در بنیاد ادبیات جهان ، پس از مرگش نوشته است : "از سیاست تقریباً هیچ نمی گفت . یکباره و برای همیشه ، رژیم را با خشم و نفرت به یکسو نهاد . گوئی چنین چیزی برایش اصلاً وجود نداشت . " اما به فرهنگ و مردم روسیه با تمام قدرت کمال یافته‌اش ، خدمت کرد . در "ستاد نیروی دریائی کرونشتادت" در انستیتوی "کلمات زنده" "کانون هنر" "انستیتوی تاریخ هنر" و مؤسسات دیگر به تدریس در مباحث نگارش و نقد ادبی پرداخت . اشعاری از زبان فرانسه و انگلیسی ترجمه کرد و سپس ترجمه‌ای از متن فرانسه به عربی فراهم آورد . زیر نظر گورکی ترجمه‌ای

۱ - John Cournos ناقد ادبی انگلیس این نامه را ضمن

توضیحاتی در New Leader ، نیویورک شماره ۲۲ سال ۱۹۶۵ نقل کرده است .

2-A.Ya.Levinson

از کتاب "نظم و قافیه در میان دریانوردان قدیم" نوشته کولریج ( ۱ ) قصائدی از سوتی ( ۲ ) صحنه‌هایی از داستان‌های قهرمانی روبن هود ( ۳ ) ترجمه کرد . اشعار خودش غالباً "انعکاسی از حالات و افکار او بود . او گروه صنفی شعرا را بنیاد نهاد و بدان وسیله اشعار خود و شعرای جوانی را که از او الهام گرفته بودند و شور و شوق او در ادبیات ، به آنها هم سرایت کرده بود ، چاپ کرد .

"افسانه‌های عربی گیلگمش" را از فرانسه به روسی ترجمه کرد و سپس آنرا به زبان عربی برگرداند . در ظرف سه سال ، از زمان مراجعت از لندن تا موقع اعدامش ، تعدادی از کتاب‌های شعر سابقش را تجدید نظر و چاپ کرد از جمله کتابهای "مرواریدها ( ۴ )" و "شکوفه‌های رمانتیک ( ۵ )" . نوشته‌های نثر خود را از قبیل "آسمان‌های بیگانه ( ۶ )" "ترکش ( ۷ )" تجدید نظر کرد ولی زنده نماند تا آنها را چاپ کند .

کتاب‌هایی از اشعار جدید خود را چون "اردوی آتش ( ۸ )" ( اشعار جنگی ) "میک ( ۹ )" ( شعری از آفریقا ) "کوشک بلورین ( ۱۰ )" نشر داد . در سال توقیفش کتاب "خیمه ( ۱۱ )" ( اشعار تازه‌ای از آفریقا ) و "ستونهای آتش ( ۱۲ )" را فراهم آورد . پس از مرگش دو کتاب دیگر از او که ظاهراً آنها را در اوقاتی که از فعالیت‌های توطئه - گرانه‌اش باقی مانده بود نوشته است ، نشر یافت یکی بنام "سایه نخل" ( ۱۳ ) ۱۹۲۲ و منظومه‌ای لطیف و رمانتیک به نام "به سوی

1-Coleridge 2-Southy 3-Robin Hood

4-Pearls 5-Romantic Blossoms

6-Alien Skies 7-The Guiver

8-The Camp Fire 9-Mik

10-The Porcelain Pavilion 11-The Tent

12-The Pillar of Fire

13-Shade from a Palm Tree

ستاره آبی" (۱). روشن است که او نویسنده‌ای از مکتب گورکی نبود اما نگهبان فرهنگ آن هوشمندی را داشت که برای سهمی که گومیلف در غنای گنجینه زرین نظم و نثر روسی داشت، بشدت قدر او را بداند. او هم مانند بلوک منحصر به فرد بود و جانشین نداشت. یک گلوله توانست آن مغز بارور را متلاشی کند اما این همه ترورها و نعره‌ها و شعارهای سیاسی یکی را نتوانست به جای او بنشانند. از نوشته‌های انبوه و گوناگون شعرا و نقادان معاصر از جمله نیکلای اوتسوپ (۲) و لایسلاف خودا سویچ و گئورکی ایوانف (۳) که گومیلف را بخوبی می‌شناختند، کاملاً "روشن است که چکا، یک "مأمور مخفی" از مسکو اعزام داشته بود که خود را به عنوان "شاعر تازه‌کار" معرفی و از گومیلف تقاضای راهمائی و انتقاد از اشعارش را کرده بود. گورکی بما می‌گوید که این شاعر تازه‌کار را به عنوان "مأمور مخفی" فرستادند تا گومیلف را به دام اندازد و بعد بر علیه او شهادت دهد.

نامه خانم شاعر، ایرینا اودویوتسوا (۴) به نویسنده این سطور، بخوبی روشن می‌کند که این "مأمور مخفی" چگونه او را در "توطئه تاگامنتسف" بدام انداخته است. نویسنده در این نامه که پنجاه سال بعد از واقعه نوشته شده آن را، چنانکه دیده است، بدین گونه شرح می‌دهد:

"یک بار که بر حسب اتفاق جعبه‌ای را در میز تحریر او جا به جا می‌کردم، متوجه شدم که پر از اسکناس است. در پاسخ من که این همه پول را از کجا آورده‌ای، گفت، این پول‌ها برای نجات روسیه است و با گرفتن قول از من که این سر را فاش نکنم درباره توطئه،

بی‌آنکه از احدی نام ببرد، توضیحاتی داد.

این در بهار ۱۹۲۱ بود.

"چند هفته بعد گومیلف را که قرار بود روز بعد به "کانون هنر" منتقل شود، در فعالیت عجیبی دیدم. کتاب‌ها را از قفسه بیرون می‌کشید و اوراق آن را بهم می‌زد و لابلای آنها را می‌گشت. تعداد زیادی از کتاب‌ها را به این صورت جست و جو کرده بود. او برای من توضیح داد که لای صفحه یکی از کتابهایش اعلامیه ضد انقلابی که تهیه کرده بوده، گذاشته و حالا نمی‌تواند آن را بیابد. بالاخره هم از جست و جو خسته و منصرف شد. موقتاً "کتابهایش را در اطاق قدیمش گذاشت. پس از توقیف او بلشویکها (یعنی چکا) گشتند و آن اعلامیه را یافتند... که در ادعای نامه هم ذکر شده است."

در نظر گورکی و همه کسانی که او را می‌شناختند آشکار بود که این شاعر بشدت پرکار، سخنران، داستان‌نویس و نقاد (که حتی در این دوره هم از نوشتن باز نه‌ایستاد و کتاب "هنر شعر روسی" را که پس از مرگش منتشر شد در همین زمان نوشته بود)، "توطئه‌گر" عجیبی که به هنگام عبور از جلوی کلیساهای پتروگراد، با تظاهر خود را مذهبی نشان می‌داد و بر سینه خود علامت صلیب می‌کشید، همانقدر توطئه‌گر بود که هنگام سفرش به آفریقا به منظور تهیه مستعمرات برای "تزار"ش، "امپریالیست". چکا آن چه طرح‌ریزی کرده بود باز یافت: یک بسته اسکناس و یک طرح مانیفست. آن "مأمور مخفی" می‌دانست این طرح را، که خود گومیلف از پیدا کردنش عاجز بود، از کجا باید پیدا کند.

"خانم به نامه خود چنین ادامه می‌دهد - گورکی برای رهائی گومیلف هر کاری می‌توانست کرد. به این قصد به مسکو سفر

کرد و نزد لنین رفت. حتی به زحمت توانست فرمان لغو حکم اعدام را بدست آورد. تلگرامی هم به چکای لنینگراد فرستاد (نویسنده فراموش کرده است که در آن موقع نام این شهر پتروگراد بوده است) معلوم نیست آیا تلگرام دیر رسیده و یا، آنچه بیشتر محتمل است، چکای پتروگراد اینطور وانمود کرده و حکم را به موقع اجرا گذاشته است. یک "مأمور مخفی" بدون شک در این کار دست داشته است و ظن من به کسی متوجه است که چون هیچ مدرکی برگناه او ندارم، از بردن نامش معذورم.

گومیلف در زندان از هیچکس اسمی نبرد... کسی هم به مجازاتی محکوم نشد. او هرگز دیدگاههای ضد شوروی خود را مکتوم نداشت اما اظهار می کرد که او و "فعالیت هایش" کاملاً "علنی بوده و آنها نباید بر اقدامی بر علیه او تصمیم بگیرند. با این حال با احساسی قلبی، به عنوان یک شاعر، چنین به نظر می رسد که نحوه مرگ خودش را هم، چون سقوط سلطنت، از پیش دیده بوده. در سال ۱۹۲۱ در کتاب "ستون های آتش" نوشته است:

اینها کدو نیست که بر کف اطاق افتاده —

هر یک کله آدمی است.

جلاد، بهت زده و بی روح

سر مرا هم با ضربتی.

در میان سرهای دیگر روی زمین خواهد انداخت

با چشمانی خیره و نیشخندی بر لب.

و در کتاب "آتش بازی" — ۱۹۱۸ — کارگری را که برای تکمیل

کارش خم شده است، چنین تصویر می کند:

پیرمردی با قامتی متوسط،

در مقابل کوره آهنگری شعله ور، ایستاده است.

در پرتو نور قرمزی که چشمک می زند،

چشمانی مطیع و افتاده دارد.

رفیقانش همه در بسترها آرمیده اند،

تنها او بیدار است و نمی خواهد آرام گیرد

و سخت به شکل دادن گلوله سربی سرگرم است،

که پروازکنان بر سینه من خواهد نشست.

بیهوده است تاریخ خونبار دوره تزار را برای پیدا کردن حتی

یک مورد که شاعری را به خاطر دیدگاههای مخالفش اعدام کرده

باشند، ورق بزنیم. پوشکین (۱) با قیام کنندگان دسامبر همدردی

می کرد، شعرهایی با خط خودش در ستایش آزادی و در مخالفت با

ظلم و ستم، پخش می کرد اما تنها اقدامی که بر علیه او صورت گرفت

این بود که او را، تحت شرایط نه چندان سخت، به جنوب روسیه

فرستادند، بر روی آنچه چاپ می کرد سانسور شدیدی گذاشتند،

و نیکلای اول که سلطنتش با طغیان دسامبريست ها (۲) آغاز شد،

یک نوع سانسور حفاظتی بر روی تمام نشریات او برقرار کرد. گومیلف

اولین شاعر بزرگ تاریخ ادبیات روسیه است که قبرش گمنام مانده،

چنانکه خانم ایرینا سروده است:

گور او،

نه پشته خاکی دارد و نه صلیبی بر روی آن،

و نه هیچ چیز دیگر.

در سال ۱۹۲۲، هنگامیکه درام گومیلف، پس از مرگش، در

شاعر روسی (۱۸۳۷ — ۱۷۹۹) 1-Pushkin

۲ — نظامیان روس که در ۱۸۲۵ بر علیه تزار نیکلای اول قیام کردند و کشته شدند. (م)

پتروگراد به روی صحنه آمد، فریادهای اعتراض آمیز "نویسنده" "نویسنده" فضا را پر کرد و موجب شد که مقامات، ادامه آن را ممنوع سازند. برای زدودن نام و اعدامش از خاطرها، سعی کردند تاریخ ادبیات و شعر روسیه را در زمان استالین، بی آنکه از او نامی ببرند، چاپ کنند. در سال ۱۹۳۰ که هنوز لونا چارسکی فعال و رئیس هیئت مدیره دائره المعارف ادبیات روسی - در پنج جلد - بود یک مقاله دو صفحه و نیمی به گومیلف اختصاص یافت اما در "تاریخ ادبیات روسیه شوروی" که در سه جلد بزرگ در ۱۹۵۸ - ۱۹۶۰ چاپ شد از او نامی نیست. دائره المعارف بزرگ روسیه یازده خط و دائره المعارف مختصر ادبی (۱۹۶۴) چهل و شش خط، به اضافه مآخذ کتابنامه‌ای، درباره او دارد. با همه اینها، حتی در زمان استالین، بطوریکه ولادیمیر الکساندروویچ لوگووسکوی (۱) (در اثری که پس از مرگش در ۱۹۶۰ انتشار یافت) نوشته است، گروهی از جوانان شوروی را در تئاتر "کودکان مسکو" دیده است که این کودکان مسکو، غالبا "جوانهای کاری" سعی داشتند به هر طریقی یک جلد کوچک از کتابهای گومیلف را بدست آورند. آنها از شعرهای او نسخه‌هایی با دست می‌نوشتند...

اوگنی زامیاتین (۲) در کتابش بنام لیتسا (۳) یادداشت کرده است که دو مرتبه اتفاق افتاده است در ترن شبانه از مسکو به پتروگراد با ماکسیم گورکی، بلافاصله پس از زمانیکه به خاطر تلاش برای نجات زندگی عده‌ای، با لنین کشمکش داشته است هم سفر باشد. در هر دو سفر گورکی لباس عزا به تن داشته است. در نخستین بار در حالیکه خشم گینانه به سیگار خود پک می‌زده، به او گفته است:

1-Vladimir Alexandrovich Lugovskoy  
2-Evgeneii Zamyatin 3-Litsa

"به خاطر وساطتی که کردم رسماً" از طرف لنین سرزنش و توبیخ شدم "و افزوده است "وقت آن است که بدانی سیاست اصولاً" کار کشیفی است و بهتر آن است که تو خود را به این کارها آلوده نکنی."

در سفر دوم که کمی قبل از خروج گورکی از روسیه شوروی اتفاق افتاده، زامیاتین راجع به گومیلف شاعر که وسیله چکا تیرباران شد صحبت داشته است:

"او آدمی بود که در مسائل سیاسی و ادبی، در هر دو، با شیوه تفکر گورکی بیگانه بود. با وجود این گورکی آنچه می‌توانست برای نجات او، انجام داد... به زحمت توانست قول بگیرد که زندگی گومیلف در امان است اما مقامات پترزبورگ، بهر طریق، از آن خبر یافتند و حکم را، بی‌درنگ، بموقع اجرا گذاشتند. من گورکی را هرگز به آن شدت در خشم ندیده بودم." (۱)

حقیقت این است که سال‌های حکمرانی لنین و استالین برای شاعران، سال‌های تلخی بود: سال‌هایی که رومن ژاکوبسون (۲) در آن باره نوشته است: "نسلی که شاعرانش را هلاک کرد."

"اعدام گومیلف، اضطراب و رنج طولانی جسمی و روحی بلوک و مرگش، انزوای وحشتناک خلب نیکوف (۳) و فرجام بی‌رحمانه و دردناکش، خودکشی آگاهانه یسنین (۴) و مایاکوفسکی (۵)... بدینسان در سالهای بیستم این قرن شاعرانی که الهام‌بخش نسل ما بودند، در سنین سی و چهل سالگی، هلاک شدند. هر یک با احساسی از ناامیدی و بی‌تحملی به کناری افتادند... نه تنها

۱ - نقل از کتاب Litsa چاپ نیویورک ۱۹۵۵ ص ۹۳.

2-Roman Jakobson 3-Khelebnikov  
4-Yesenin 5-Mayakovsky

کسانی که کشته شدند یا خودکشی کردند بلکه آنها هم که در بستر بیماری جان سپردند، فاجعه بود."

گورکی توجه کرد که نیروی رهائی بخش او دیگر با این سه مورد به پایان رسیده است: دسیسه و توقیف کمیته نجات قحطی، مرگ بلوک، اعدام گومیلف. او دیگر کج خلق و به بیماری قلبی دچار شده بود و در پی راهی بود که صحنه را، بعد از آن شکست‌های تحقیرآمیز، ترک گوید. او مأموریت خود را، واقعا "با روئی گشاده در انجام درخواست‌های تأمین جیره، حرارت، روشنائی، سرمایه و استخدام، انتشار آثار کلاسیک بدون سانسور، تهیه سرمایه برای شرکت‌های انتشاراتی، طرح‌های بی‌شمار، درخواست، تقاضا، اعتراض، قبول تعهد، آغاز کرد و دیگر خدمت خود را، به عنوان نگهبان غیر رسمی فرهنگ ملی، با شکست و خیانت، حتی از سوی لنین، مثلاً "در مورد کمیته نجات قحطی و بی‌اثر گذاشتن دست خط او در لغو حکم اعدام، خاتمه یافته دید. حالا که لنین هم از وساطت‌های او در این "کارهای کثیف" بطور دائم‌التزاید در رنج و زحمت است، دیگر برای او، جز آنکه به خارج برود، چه می‌ماند؟ پاسخ دیکتاتور به پرسش او، به کمکش آمد. لنین در ۹ ژوئیه ۱۹۲۱ به او نوشت:

"من آن قدر خسته‌ام که دیگر هیچ کار کوچکی هم از من ساخته نیست. تو هم که با پروژنی ول نمی‌کنی. واقعا"، واقعا "که این بی‌وجدانی و نامعقول است. تو در اروپا در یک سناتوریم خوب می‌توانی هم خود را مداوا کنی و هم سه برابر، کارهای بهتر انجام دهی. براستی، براستی. اما در اینجا، در اینجا، نه چیزی برای مداوای تو هست و نه کاری که انجام بدهی. فقط مشغولیات. کارهای جزئی. کارهای پوچ و بی‌معنی. از اینجا برو و در پی سلامتی خودت باش. خود سرو لجوج نباش. خواهش می‌کنم." (۱)

این جواب کار را یکسره کرد. او دیگر هیچ موجبی برای ماندن نداشت. با همه اینها جا داشت لنین متشکر باشد و گورکی از آنچه برای فرهنگ ملی انجام داده است سربلند. هرچند کار به تنگنا و تبعید مجدد کشید. حالا حکومت روسیه دست آویز داشت که به لاف و گزاف پردازد و بگوید که ماکسیم گورکی برخلاف نوشته خود در حفظ و نجات انتلیجنسیا، موزه‌ها، آثار تاریخی، فرهنگ گذشته و خلق‌کنندگان و پاسداران فرهنگ آینده، بی‌اعتنا مانده است. اما همه کسانی که به فرهنگ ملی ارج می‌نهند، مشرب سیاسی شان هر چه باشد، سرخ، سفید یا سبز و در هر طیف سیاسی قرار داشته باشند و هر فرد روسی جا دارد از ماکسیم گورکی برای خدمتش، عمیقاً "سپاسگزار باشند.

منشویک‌ها منتشر شود. " (۱)

وقتی گورکی با گزارشهای خود از امور وحشتناکی که در پتروگراد به چشم می‌دید، لنین را زیر فشار می‌گذاشت و با هر شرح و توصیفی تقاضائی همراه داشت، لنین می‌کوشید او را متقاعد کند که او درباره بیماری‌های "اجتناب ناپذیر" شهر، عکس العمل "عصبی" دارد؛ "می‌نویسی که تو "مردم را از جنبه‌های مختلف" می‌بینی. دیدن چیزی است، احساس امور مهم روزانه، چیز دیگر. این دومی همان چیزی است که لازم است تو بیش از همه از این "باقی مانده"‌ها احساس کنی — بدلیل این واقعیت که شغل تو، ترا و می‌دارد که "پذیرنده" ده‌ها روشنفکر خشمناک بورژوا باشی، به علت شرایط زندگی‌شان. " (۲)

با همه این احوال، گاهی نامه‌های گورکی رگه‌های انسانی پنهان در سجایای لنین را تحریک می‌کرد زیرا او در مجموع موفق نشد خود را کاملاً "بازسازی کند و خویشتن را با تصویری که از یک انقلابی بی‌رحم و شفقت در ذهن داشت، منطبق سازد. گورکی گاهگاه موفق می‌شد او را قانع کند که این "باقی مانده‌ها" و نگهداری آنها چه بسا برای رژیم سودمند باشد و او، هرچند با اکراه و بی‌میلی، از نظریات نگهبان حمایت می‌کرد.

۱ — لنین قول داده بود که محدودیت مطبوعات موقتی است. گورکی می‌خواست نشان بدهد که انتشار روزنامه خودش هم زمان با روزنامه منشویک‌ها آزادی آنها تأمین می‌کند. تنها پاسخ لنین به این نامه این بود که دستور داد اداره روزنامه منشویک‌ها را یکسره بستند.

۲ — نامه ای طولانی و عتاب‌آلود. کتاب "گورکی و لنین" ص ۱۳۴ —

## فصل دهم

### پایان یک دوستی

حتی در آن هنگام هم که گورکی و لنین نزدیک و صمیمانه با هم کار می‌کردند، دوستی بین آن دو آرام و بی‌سر و صدا نبود. در مسائل سیاسی، حتی در یک مورد، نظر واحد نداشتند. گورکی در واقع با شوق با لنین قرار بست بدین امید که در او نفوذ کند، حتی او را تغییر دهد.

"— گورکی به دوستانش اظهار داشته است — این همه کناره‌گیری بس است. سوسیال دمکرات‌ها باید در صف بلشویک‌ها درآیند و بطور نامحسوس آنها را احاطه کنند. باید سعی کنیم در آنها نفوذ کنیم مبادا حماقت‌های جبران‌ناپذیر مرتکب شوند."

اما در بازی "کی از کی استفاده می‌کند" قدرت بیشتر از آن ولادیمیر ایلیچ است و اوست که بطور اجتناب ناپذیر فائق خواهد آمد و احاطه کنندگان، خود احاطه خواهند شد. دوران همکاری آنها پر است از مثال‌های متعدد در منازعه بین دو قدرت. مثلاً "در ژانویه ۱۹۱۹، گورکی "رندانه" به او می‌نویسد:

"تصور نمی‌کنی که حالا برای نشر روزنامه نوایا ژیزن موقع خوبی است؟ در این صورت بهتر است که آن، هم زمان با روزنامه

بارها پیش می‌آمد که لنین به فکر می‌افتاد برای متوقف کردن سیل درخواست‌ها و شکایات او، از این نویسنده سرشناس، استفاده‌های دیگر بکند. از این روی در تعدادی از نامه‌هایش گورکی را ترغیب کرده است همراه کروپسکایا، برای تبلیغ رژیم شوروی، با قایق بخاری روی رودخانه ولگا سفری بکند. دیدن دوباره ولگای عزیز، برای گورکی، جاذبه‌ای قوی داشت اما او این نامه‌ها را جواب نمی‌داد و بجای آن، باز به همان وظایف رنج‌آورش می‌چسبید.

لحظاتی پیش می‌آمد که پیشنهادها و اعمال گورکی (زیرا در زمینه انتشارات قدرت قابل ملاحظه‌ای در اختیارش بود) چنان بود که لنین را به شدت دچار خشم و غضب می‌کرد نظیر وقتی که به او نوشت: "از نوشته‌هایی که (برای چاپ) به خارج فرستاده‌ام شرح حال چرنف (۱) و مارتف (۲) به قلم خودشان است" و با اینکه گورکی این شرح حال‌های "ضد انقلابی" را که خودش در آنها تجدید نظر کرده و به نحو دل‌خواهی درآورده بود، برایش فرستاد، آرام نگرفت. (۳)

وقتی قرار بین آن دو به جهاتی که یادآور شدیم (کرونشادات، توقیف اعضای کمیته نجات قحطی، مرگ بلوک و اعدام گومیلف) شکسته شد، گورکی احساس کرد که به هیچ روی نباید از وظیفه‌ای که در نجات روسیه و حفظ بقیه روشنفکران به عهده گرفته است، ناخرسند باشد.

او با لنین هم عقیده نبود که می‌گفت او به "کارهای مشغولیاتی و امور ناچیز و بی‌اهمیت" پرداخته است. بخوبی آگاه بود که هنوز

قحطی، جان ده‌ها ملیون نفر را تهدید می‌کند و انتلیجنسیا هنوز در خطر نابودی است. عمق احساس او را نامه‌ای که به خانم آمریکائی جین آدامس (۱) - به مجرد اینکه در برلین اقامت گزید - نوشته است آشکارا می‌سازد: در سال دوم قحطی، در ۱۰ ژوئن ۱۹۲۲، به او نوشته است:

"بمن اطلاع رسید که در آمریکا این شایعه هست که دیگر در روسیه قحطی به آن صورت تهدیدآمیز وجود ندارد و اینکه خدمات سازمان هوور برای نجات جان ملیونها دهقان روسی که به مرگ بر اثر گرسنگی محکوم شده‌اند، کافی بوده است.

اجازه بدهید نکاتی را در این باب خاطر نشان سازم:

تصور می‌کنم خدمت سازمان هوور در جامع بودنش، پدیده‌ای است که هرگز در تاریخ نظیرش دیده نشده است. هرگز سرزمینی در تمام جهان، در گذشته، اینسان عظیم و شکوهمند، با این همه گشاده دستی و صرف نیرو و ذخائر، به کشور دیگر کمک نکرده است. کارکنان مؤسسه هوور واقعا "مردان متهوری هستند. اگر آنها را قهرمان بنامم، گزاف نگفتم. آمریکا حق دارد به آنها ببالد که در یک سرزمین وسیع مرگ، در فضائی آکنده از بیماری‌های مسری، خشونت و کشتار چنین عالی و بی‌باکانه، خدمت می‌کنند. این کار، گذشته از موضوع اصلیش - که نجات ملیونها نفر از مرگ و گرسنگی است - موضوع دیگری - به نظر من مهم‌تر و با عظمت‌تر - دارد: این کار، در مردم روسیه خسته و وامانده از جنگ، احساس انسانیت را بیدار می‌کند، روئیای مرده را جان می‌بخشد - روئیای امکان برادری مردم جهان را. اعتقاد به تعاون و کار دوستانه و مشترک بین ملت‌ها را.

جنگ اروپا - و پس از آن مداخلاتش و جنگ‌های خانگی وحشتناکش - قلب مردم روسیه را بدرد آورد. کاملاً "قابل درک است که در رعایا احساسات منفی نسبت به خارجیان، بی تفاوتی که چه کسانی هستند، پیدا شود.

و نگاه کن - در روزهای دهشتناک مرگ بر اثر گرسنگی، در روزهای درماندگی به تمام معنی، این دشمنان خارجی، به صورت نجات دهنده جان ملیونها کودک ظاهر می‌شوند. بدون خودخواهی و بی ترس و بیم به کار می‌پردازند و با کار خود احساس دشمنی و نفرتی را که در وجود مردم روسیه به جوش آمده است، یکباره نابود می‌سازند.

شما البته می‌فهمید که این چه کار مهمی است و مؤسسه هوور چه نتایج عالی از آن می‌گیرد. در طول زمان، بر رغم همه چیز، ما چون دوست و برادر زندگی خواهیم کرد، کار خواهیم کرد. درود و افتخار بر کسی که این لحظه‌های ضروری شادمانی ما را نزدیک‌تر می‌کند.

برگردم به موضوع اصلی نامه‌ام.

قحطی ریشه‌کن نشده. سازمان هوور با فداکاری در ولگا فعال است ولی نتوانسته است نکبت و مصیبت را از دیگر مناطق سرزمین وسیع روسیه زایل کند. در سواحل دریای سیاه، ادسا و کریمه، میلیونها مردم بیچاره نابود می‌شوند. آلمانیها، اقلیت ساکن جنوب، مردمانی با فرهنگ، کارگرانی عالی، جان می‌سپارند. یهودیان، خمیرمایه لازم برای روسیه بی حرکت و بی جنب و جوش، می‌میرند. تاتارهای با شرف و کار دوست مضمحل می‌شوند و البته بیش از همه آنها روسها و بخصوص بچه‌ها.

قحطی بسیار مهمتر و هولناک‌تر از آن است که گفته و نوشته‌اند.

سرزمین‌های وسیعی از کشت زارها را ملخ از بین برد. ملخ‌ها می‌خورند و مردم رنج می‌برند... ملخ‌ها دانه‌ها را، علف‌ها را، برگ‌ها را می‌خورند. بیماریهای مسری شیوع یافته و طاعون تهدید می‌کند. نمی‌توانم از مرگ و میر آمار دقیق بدهم چون در صحت آنها تردید دارم. نامه‌هایی که از همه جا برایم می‌رسد، از قحطی، تصویری وحشتناک دارند. در زمستان در همه جا از قحطی در مانده‌اند و مردم خود را، با حرص و ولعی زاید الوصف، بر روی اولین جوانه‌های بهاری می‌اندازند - روشن است که نتیجه آن چه خواهد بود.

اجازه بدهید توجه شما را به موضوع انتلیجنسیای روسیه - بیشترین مردم فهمیده و تحصیل کرده روسیه - جلب کنم. اینها همه افرادی پخته و مسن هستند، خسته و وامانده از سالها فعالیت ملال آور برای کارهای قهرمانانه شان، در شرایط سخت سرما و گرسنگی. اینها بهترین مغزهای کشورند، خالق علم و فرهنگ روسی، مردمی که روسیه به آنها بیشتر از هر کشور دیگری محتاج است. بدون آنها زندگی امکان ندارد همچنانکه بی روح تن زنده نیست. این مردمان، با معیار عمومی و انسانی در پهنه گیتی، از همه ارزشمندترند.

در سراسر روسیه تعداد آنها فقط نه هزار نفر است - چه تعداد کمی برای سرزمینی با این وسعت و برای کارهای فرهنگی که روسیه بدان نیاز دارد. این نه هزار نفر، که بیشترشان افراد ارجمندی هستند، به تدریج می‌میرند بی آنکه توانسته باشند کسانی را تربیت کنند که جایشان را بگیرند.

تصور می‌کنم آنچه شرح دادم برای برانگیختن انرژی دوستداران مردم روسیه که می‌خواهند به آنها کمک کنند تا در این سال‌های لعنتی زنده بمانند، کافی باشد.

با کمال احترام . م . گورکی (۱)

از این نامه پر شور بخوبی پیداست که علاقه او به این نه هزار نفر روشنفکر حتی بیشتر از علاقه‌ای است که در فعالیت با قحطی همگانی بروز می‌داد زیرا روشن فکران در نظر او "جوهر و خمیرمایه‌ای است که حافظ کل" است و روسیه را دگرگون خواهد ساخت . گورکی در نیمه دوم سال ۱۹۲۱ و در تمام سال ۱۹۲۲ که در اروپای غربی زندگی می‌کرد به فعالیت خود، بیش از گذشته و بدون وقفه، ادامه داد . یادداشت‌های زندگیش پس از آنکه روسیه را ترک گفت، کاملاً جمع‌آوری نشده با اینهمه از آنچه در لتوپیس (۱) ثبت و یادداشت شده و از مجموعه مکاتباتش می‌توانیم دریابیم که در تمام روز، تمام افکارش متوجه فعالیت برای گرسنگان بطور عام، و برای دانشمندان بطور خاص بوده است . شرح چند مورد بما کمک می‌کند که از وسعت فعالیتش تصویری در ذهن پیدا کنیم .

در سپتامبر ۱۹۲۱ مبلغی معادل ده هزار دلار از توبینگن برای کمک به قحطی زندگان گرفت . با خبرنگار "دیلی نیوز" لندن درباره "وضع روسیه" مصاحبه‌ای ترتیب داد . در اکتبر به همراه اولدنبورگ به دانشگاه هلسینگ فورس رفت که به تقاضای او، برای کمک به دانشمندان روسیه، کریمانه پاسخ مثبت داد . در نوامبر از

۱ - این نامه نخستین بار در نووی ژورنال جلد ۸۰ - ۱۹۶۶ ص ۲۸۷ - ۲۸۵ چاپ شد نامه در اختیار Isaac Don Levine است که آنرا در کتابش به نام I Rediscover Russia ( New York ) 1964 آورده است .

2-Letopis

یک مؤسسه نیکوکاری آمریکا تقاضای مساعدت کرد و نامه‌اش در "دایجست ادبی" چاپ شد در این نامه خواسته است اعتبار خاصی برای کمک به انتشار و ترجمه آثار دانشمندان روسیه، در خارج منظور دارند . در هشتم نوامبر ۱۹۲۱ نامه‌ای به روزنامه "Tageblatt" برلین نوشت و بعد باز در آن ماه نامه‌هایی به آمریکا فرستاد برای جروم دیویس (۱)، جان روکفلر (۲) بنیاد کارنگی (۳)، نیویورک هرالد . تقاضاهایش بدون توجه به طبقه خاصی بود و عاری از عوام‌فریبی . نامش معجزه می‌کرد و جواب‌ها همه کریمانه بود .

در ۶ دسامبر، لنین که همیشه همان بود که بود، و فعالیت‌های او را "ناچیز و بی‌اهمیت" تلقی می‌کرد، به او نوشت و خواست که از جرج برنارد شاو (۴) و اچ . جی . ولز بخواهد به عنوان سخنران سیار برای جمع‌آوری کمک جهت قحطی زندگان روسیه با او به آمریکا سفر کنند . گورکی نام ولز را جزو اقداماتش گذاشت اما شاو را بعلت اینکه خیلی بدگمان و عیب‌جو بود رد کرد .

موافقت کرد مقالاتی برای یک روزنامه اطریشی بنویسد و برای هر مقاله ۲۵۰۰۰ کرون برای کمک به قحطی زندگان کمک بگیرد . مبالغی از کارگران بندر لوهاور و مارسی و از روشنفکران اسپانیا، فرانسه و ایتالیا جمع‌آوری کرد . از آرژانتین، برزیل، از کارگران بخش هنر در وین تقاضای کمک کرد . در روزنامه Neue Freie Presse وین، و روزنامه Current History آمریکا، با امضای خود درخواست مساعدت کرد . در روزنامه Manchester Gardian در موضوع "انتلیجنسیا و انقلاب" مطلب نوشت و با کمک فرید جوف

1-Jerome Davis

2-John D. Rockefeller

3-Carnegie

4-George Bernard Shaw

نانس (۱) و گرهارت هاپتمن (۲) کتابی بنام "روسیه و جهان" تالیف کرد که سود بسیار آورد و همه آن را صرف خرید دارو کرد و با کشتی به روسیه فرستاد.

برای مردی که آنقدر بیمار بود که نمی توانست در روسیه بماند، اینهمه فعالیت در "حین استراحت" واقعا "حیرت انگیز است. او برای نجات زندگی شاعران و رهائی آنان از جلوی جوجه آتش، وقت بسیار صرف کرده بود و حال اوقاتی را که ذخیره داشت با قدرت شگفت آوری صرف فعالیت های ادبی می کرد بطوریکه این زمان از پربارترین دوره نویسندگی اوست. سال ۱۹۲۲ شاهد تکمیل کتابش بنام "خاطرات آندریف"، "خاطرات چخوف" جزوه غم انگیزی از خشونت در روسیه، درباره "وضع دهقانی روسی" و فشار و اختناق در روسیه، طرح های شرح حال مانند "دانشکده های من" و "صفحاتی از یادداشت های من"، تعدادی قصه، طرح و فیلم نامه، بود. هم زمان با این کارها، به مطالعه کتب نویسندگان جوان روسی پرداخت، از کارهایشان انتقاد و آنها را راهنمایی می کرد. نامه های بسیاری به اروپائیان متشخص و سرشناس نوشت و از آنها برای مجله بسدا تقاضای کمک کرد. این مجله درین قصد بود که نه تنها رابط نویسندگان روس در خارج با نویسندگان در داخل روسیه باشد بلکه هر دو گروه را می خواست با بهترین نویسندگان اروپا مرتبط سازد. اگر نام اعانه دهندگان را، اعم از روسهای مقیم روسیه یا مهاجر و آنها که در اروپا و یا آمریکا بودند، جمع آوری کنند بصورت کتابی نظیر Who's Who درخواهد آمد.

در بین کسانی که پرداخت اعانه را پذیرفتند نام آلبرت اینشتن،

توماس مان، آنا تول فرانس، گرهارت هاپتمن، برنارد کلرمن، رومن رولان، بنه دتو کروج، اوپتون سینکлер، گیدودا ورونا، ای. پ. پاولوف، س. ف. پلاتونف، س. ف. اولدنبورگ، آلکساندرا تولستوی، آندرای بلی، دیده می شد. اما این مجله که مشحون از وعده وعیدهای درخشان در گفتگوی بین روسیه و اروپا بود، خود موجب تازه های برای یک رشته مناقشات و منازعات تلخ با لنین شد.

گورکی یک مبارزه چریکی طولانی را با لنین و سران کرملین آغاز کرد که نخست آرام بود ولی به تدریج خشمگینانه شد. هدف او این بود که آنها را وادارد دیوارهای دژی را که نویسندگان روسی را در آن زندانی کرده و رابطه آنها را با روسهای خارج و با نویسندگان آزاد اروپای غربی، قطع کرده است، بگشاید. از مجله "بسدا" که در هر فصل یک شماره منتشر می شد فقط هفت شماره انتشار یافت اما حتی یک نویسنده در داخل روسیه مجاز نبود یک مقاله، یک شعر و یاداستانی در آن چاپ کند. ورود یک نسخه از مجله به روسیه و فروش آن مجاز نبود. این نخستین بار بود که گورکی طعم نظام توتالیترا در دنیای فرهنگ، می چشید. او حاضر بود تا حدی رفتار لنین را با مردم روسیه بر خود هموار سازد اما نه در زمینه آزادی فرهنگی و نوشت: "حتی یک خط هم برای روزنامه های روسیه نخواهم نوشت تا به مجله "بسدا" اجازه ورود به روسیه داده شود." اما دروازه های این دژ همچنان بسته ماند و مبارزه قدرت ادامه یافت.

لنین بیمار شد و ریکوف (۱) به جای او نشست و "قول اقدام" داد اما نه از روسیه کمکی برای مجله رسید و نه به آن در روسیه

اجازه پخش دادند. بیشتر اعانه دهندگان سرشناسی که نام خود را گرو گذاشته بودند فکر دیگری داشتند. از گفتگوئی که در مجله مطرح بود قصد نداشتند کسب حیثیت و افتخار کنند. دو سال سپری شد و این موضوع همچنان بین حکمرانان روسیه مورد بحث بود:

"گورکی به خوداسویچ نوشته است - درباره این سوءال، سوءال بی نهایت فوری! - که آیا ورود مجله "بسدا" به داخل روسیه باید مجاز باشد یا نه، کنفرانس فوق العاده‌ای با شرکت تعداد زیادی از عقلا تشکیل یافت. سه رأی موافق... بقیه دیگر گفتند: "به آن اجازه ورود ندهید زیرا گورکی هم به وطن باز خواهد گشت." اما گورکی باز نخواهد گشت. او هم به همان اندازه لجوج و سرسخت است.

در ماه مه ۱۹۲۵ بالاخره به تعدادی از این مجله اجازه ورود دادند (گورکی به خوداسویچ می‌گوید) اما بعد "عقلا" از نظر خود عدول کردند از این روی یک نسخه هم از آن فروش نرفت - پیش خوراکی که امروزه نامش "مبادلۀ فرهنگی" است و بعضی آن را اختراع تازه‌ای می‌دانند.

گورکی کم‌کم از آزادی که در اروپای غربی از آن بهره‌ور بود یک نوع قدردانی و ستایش تازه‌ای یافته بود و به خوداسویچ می‌نویسد: "مایه تعجب است که نامه‌های شما به من می‌رسد! ظاهراً" نامه‌های من هم بدست شما می‌رسد. پس لابد آدم باید باور کند که انگلستان کشور آزادی است."

برخلاف وضع ادبیات در اروپای غربی، فرهنگ روسی دست و پایش سخت بسته است. در اول ژوئیه ۱۹۲۴ می‌نویسد:

"می‌دانی چیست؟ اروپا، یا بهتر بگویم، ادبیات اروپا پدیده‌ای است یگانه و قابل ملاحظه در دنیا! آن همه چیز را می‌بیند، همه

چیز را می‌فهمد، می‌تواند درباره همه چیز، با شهامت و شرافت مندانه سخن بگوید، چیزی است شبیه یک "چشم همه‌بین".

ما باید این قضاوت گورکی را درباره اروپا و ادبیاتش، با همه حملات تند و طعنه‌آلود و خشنش درباره همین اروپا، در سال‌های افتش در روسیه، در زیر سلطه آهنین استالین، به حساب تعریفش بگذاریم.

مدتی قریب پنج سال، گورکی در سرزمین بومیش، به یک مبارزه نامتساوی، برای آزادی فرهنگ، پیش از آن که بر اثر پیری و تنهائی از پا درآید، ادامه داد. او از "نثر ضد روشنفکری که در روسیه به وجود آورده بودند (که بسیار متفاوت بود) از شعر عمیق و اصیل روشنفکری ادبیات روسی، بسیار غمین بود (وسیله‌ای که کنترل آن بسیار دشوار بود). از زندگی بی‌روح و غم‌زده روسیه در زیر استیلای یک نظام توتالیتار، که با شادی معصومانه زندگی در ایتالیا، حتی در زیر سلطه موسولینی، تفاوت بسیار داشت، ناراحت بود.

"در اینجا واقعا مردم در جشن و سرور هستند. باور کن! سه هزار توپ، دو گروه آتش‌بازی، پنج دسته ارکستر... همه اینها به افتخار "آلبوت آنتونینو" (۱) که صد سال پیش به یک نهنگ امر کرده است پسر بچه‌ای را که بلعیده مجدداً "بالا بیاورد و آن، چنان کرده است. جشن از یکشنبه ۲۴ ماه مه آغاز می‌شود و تا ۷ ژوئیه ادامه دارد."

اگر در این نامه، در شرح واقعه، اغراقی شادگامانه هست نامه دیگر بیشتر گریه‌آور است تا خنده‌ناک.

"می‌دانی، حالا فصل تعطیلات است. تقریباً هر روز در اینجا آتش‌بازی است، گروه‌های مردم برای افتاده‌اند، موزیک، پای کوبی

همگانی. اما در وطن؟ تصور می‌کنم و - مرا ببخشید - از غبطه، دلتنگی و دل‌واپسی، بیزاری و از خیلی چیزهای دیگر، به جایی رسیده‌ام که نمی‌توانم از اشک ریختن و خشم خود را نگه دارم. "ایتالیا هم در جنگ بود و آن را باخت. قیام خود را هم داشت اما در آنجا لااقل جشن و سروری هست و تکه نانی و پیتزائی. در حالیکه در روسیه‌ای که آنها از ۱۹۲۱ بجا گذاشته‌اند هیچ چیز نیست.

"- گورکی با تأثر به گالس ورثی (۱)، نوشته است - فرمان‌روایان جدید روسیه نمی‌توانند وجود هیچگونه تشکیلات سیاسی را در مسکو اجازه دهند زیرا آنها هیچ کس را نمی‌شناسند که از توی گهواره به سیاست آلوده نشده باشد.

به هر فرد و هر سیمای زندگی رنگ سیاست پاشیدن - اگر تعریف عملی نظام توتالیتار نیست، پس چیست؟ او در نامه دیگری می‌نویسد:

"اخباری که آدم را گیج می‌کند... در روسیه نادژدا - کروپسکایا (۲) و کسی بنام سپرانسکی (۳) خواندن کتاب‌های افلاطون، کانت (۴) شوپنهاور (۵)، سولوویف (۶)، تن (۷)، راسکین (۸)، نیچه

رئیس کلوب بین‌المللی قلم، 1-Galsworthy

2-Nadezhda Krupskaya 3-Speransky

فیلسوف آلمانی (۱۷۲۴ - ۱۸۰۴) 4-Kant

فیلسوف آلمانی (۱۷۹۷ - ۱۸۴۹) 5-Schaupenhaver

فیلسوف روسی (۱۸۳۵ - ۱۹۰۰) 6-Soloviev

فیلسوف و مورخ فرانسوی (۱۸۲۸ - ۱۸۹۳) 7-Taine

نویسنده انگلیسی (۱۸۱۹ - ۱۹۰۰) 8-Ruskin

(۱)، لئو تولستوی (۲)، لسکوف (۳) ... و افراد مرتدی نظیر آنها را قدغن کرده‌اند. بعلاوه مقرر شده است که در "بخش دین باید فقط کتب ضد دین تدریس شود" همه اینها که فرضی پنداشته می‌شود بهیچ روی خیالی نیست بلکه در جزوهای به نام "راهنمای برچیدن ادبیات ضد هنری و ضد انقلابی از کتاب خانه‌های مورد استفاده عامه مردم" به چاپ رسیده است.

... من سطور فوق را از روی "فرض و خیال" نوشتم زیرا هنوز نتوانسته‌ام وجود این امپراطوری هول‌انگیز روشنفکری را بخود بیاورانم و آنرا باور نخواهم کرد تا خود این جزوه را به چشم به - بینم.

اولین تأثیری که این خبر در من داشت آن قدر شدید بود که شروع کردم به نوشتن نامه‌ای به مسکو در خصوص لغو شهروندی روسی‌ام. هرگاه این عمل شیرانه حقیقت می‌داشت چه اقدام دیگری می‌توانستم کرد؟

اگر بدانی، عزیزم، که آن چقدر برایم سخت، دلتنگ کننده و یأس‌آور بود!

این نامه‌ای غریب و پیچیده است زیرا توانائی گورکی را نمایان می‌سازد که می‌تواند این ناراحتی‌های روحی را در درون خویش نگه دارد و در جست و جوی آن باشد که خود و دیگران را در مواردی که بخوبی می‌داند آن طور نیست، متقاعد سازد. در همان موقعی که به خودا سویچ نوشته است که دستورات وحشیانه کروپسکایا "خیالی و فرضی" است، از دو ماه پیش از آن نسخه‌ای

1-Nitzche فیلسوف آلمانی (۱۸۳۵ - ۱۹۰۰)

2-L.Tolstoy نویسنده روسی (۱۸۲۸ - ۱۹۱۰)

3-Leskov دانشمند فرانسوی دوره رنسانس (۱۵۱۰ - ۱۵۷۸)

از آن جزوه را در دست داشته است. سومسکی<sup>۱</sup> کاپلون (۱) نسخه‌ای از کتابچه تصفیه کتابخانه‌های عمومی را در ۱۴ سپتامبر ۱۹۲۳ به او داده بود و گورکی آن نامه را که به وسوسه لغو شهروندی خویش افتاده و نمی‌تواند وجود چنین دستورالعملی را بر خود بیاوراند، در ۸ نوامبر ۱۹۲۳ نوشته است. از آن گذشته دستورالعمل کروپسکایا در تصفیه کتابخانه‌های عمومی اولین آن نبود بلکه دومیش بود زیرا کتابچه راهنما با این مقدمه شروع می‌شود:

"با آن که در ۱۹۲۰ بخش تنویر سیاسی شورای کمیساریای خلقی دستورالعملی به بخش‌های مختلف فرستاد برای بررسی کاتالگ‌های (کتابخانه) بدین منظور که کتب منسوخ و مهجور را از کتابخانه‌های عمومی دور کنند، گزارش‌هایی که تا امروز به تشکیلات تنویر سیاسی رسیده است، با استثنای چندی، مجموعاً "فاقد کارهای انجام شده در تجدید نظر و تصفیه کتاب‌ها از کتابخانه‌هاست. در بعضی نواحی سازمان پلیس مخفی GPU لازم دیده است مداخله و تحقیق نماید که آیا این کار تصفیه آغاز شده است یا نه" (۲).

1-S.G.Sumskii Kaplun

۲- تا آنجا که نویسنده توانست اطمینان یابد از دستورالعمل کروپسکایا فقط یک نسخه در غرب وجود دارد که احتمالاً "همانست که سومسکی<sup>۱</sup> از آن در مقاله‌ای که نوشته استفاده کرده و سپس آنرا به گورکی داده است. کپی آن در مجموعه کتب، اسناد و آرشیو B.I.Nicoaevsky موجود است که اکنون در اختیار مؤسسه هوور است. آن یک جزوه چاپی ۲۲ صفحه‌ای است حاوی کتاب‌های بچه‌ها، ادبیات کلاسیک کودکان، کتابهایی در فلسفه، روانشناسی، تاریخ، اقتصاد، اخلاق، دین، رمان‌های تاریخی، کتب مربوط به حقوق مدنی، مصونیت فردی، مجلس مؤسسان، دموکراسی، گونه‌های دیگر سوسیالیسم حتی نوشته‌های پیشین بلشویک حاوی وعده‌هایی که عملی نشده است و دستورالعمل‌های تاکتیکی که صادر شده بود.

در بسیاری مسائل گورکی با خود و دیگران خیلی صادق و رو راست بوده است، آنطور که شایسته یک شهروند ارزشمند است و در این نامه هم خود را می‌خواهد چنان نشان دهد اما آن مسائل بیشتر مربوط به سرنوشت اشخاص بوده است نه سرنوشت کتب و مجلات.

یکی از روئیا‌های گورکی همیشه این بوده است که سوسیالیست‌های گوناگون را در یک خانواده واحد و برادرانه، جمع کند. در یک میزان بین‌المللی معنای آن متحد ساختن جنبش بین‌المللی سوسیالیستی است که اکنون به "بین‌الملل دوم"، "بین‌الملل سوم" و احزاب بین آنها تقسیم شده است که کم‌کم گروه‌های دیگری هم در شرف تشکیل است و به صورت مسخره آمیزی صحبت از تشکیل "انترناسیونال دو ونیمی" هم هست (۱). در اوایل ۱۹۲۲ نمایندگان این سه انترناسیونال اجتماع کردند تا شرایط اتحاد بین خود را بررسی کنند از طرف نمایندگان دو انترناسیونال، از جمله تقاضاهایی که از بلشویکها شد، دعوت به موقوف شدن ترور سوسیالیست‌های روسی و کارگران ولغو مجازات اعدام بود. جنبش سوسیالیست بین‌الملل از مدت‌ها پیش معتقد بود که مجازات‌های سخت و سنگین از بقایای بربریت است. خود لنین هم پیش از آن، در کنگره بین‌الملل به سود اتخاذ یک راه حل سوسیالیستی جهت لغو مجازات‌های سنگین، رأی داده بود (۲) اما اکنون که بوخارین (۳) و رادک (۴) در کنفرانس نمایندگان سه

۱- بعد از بین‌الملل دوم یک بین‌الملل دیگر در وین تشکیل یافته بود که لنین آنرا به مسخره (بین‌الملل دو ونیم می‌نامید. م)  
۲- در کنگره "سوسیالیست انترناسیونال" کپنهاک ۱۹۱۰.

انترناسیونال، دفاع از لغو مجازات اعدام را بر علیه رهبران حزب سوسیالیست انقلابی روسیه که لنین در صدد محاکمه آنان بود بر عهده گرفتند، او به سادگی دفاع نمایندگان را رد کرد و در ۱۱ آوریل ۱۹۲۲ در مقاله‌ای در روزنامه پراودا تحت عنوان "ما بهای گزافی پرداخته‌ایم" نوشت.

"به عقیده من نمایندگان ما درست عمل نمی‌کنند وقتی با این موارد روی موافق نشان می‌دهند که ۱ - چرا حکومت شوروی با تعدیل حتی یک حکم اعدام از تعداد ۴۷ نفر اعضای سوسیالیست انقلابی که در دادگاه محکوم شده‌اند، موافقت ندارد ۲ اینکه به نمایندگان هر سه انترناسیونال اجازه داده شود در محاکمه حضور یابند."

ماکسیم گورکی در این خصوص به لنین نوشته است که روابط شخصی خود را اگر حکم اعدام در مورد این افراد به موقع اجرا درآید به یکباره قطع خواهد کرد و به اعتراض خود همچنان ادامه داد. او از آناتول فرانس، روشنفکر عالی قدری که در کوشش او برای مبارزه با قحطی همراهی کرد، خواست به او به پیوندد و تقاضا کند دادگاه در رسیدگی به اتهام کسانی که غیر از رهبری حزب سوسیالیست که لنین آنرا غیرقانونی اعلام کرده، گناهی ندارند حق و انصاف را رعایت کند.

دادگاه که در ماه مه آغاز شد، کاریکاتور مسخره‌ای از یک دادگاه بود. و اندر ولده (۱) تئودور لیب کنشت (۲) و کورت روز نفلد (۳) از قبول عضویت در دادگاه به عنوان وکیل یا ناظر امتناع ورزیدند. مدافعان نمایندگی قانونی نداشتند. اینها کمونیست‌های وحشت‌زده و شکنجه دیده نبودند که به جنایاتی که مرتکب نشده بودند، اقرار

کنند. یکی از دوازده نفری که محکوم به مرگ شد، آبرام رافیلوویچ گوتز (۱) روحیه همه آنها را بخوبی بیان می‌کند که گفت:

"ما از این تربیون در شرح فعالیت‌های خود برای طبقات کارگر سود جستیم... اگر مقدر این است که این اعتراف آخرین وصیت ما باشد، ما باید به وظیفه خود، به عنوان یک انقلابی، تا آخرین مرحله تلخ و دردآلود آن، عمل کنیم. آری این درست است که ما نتوانستیم با پیروزی هم عهد شویم پس باید اکنون به جزای آن با مرگ عهد و پیمان به بندیم. من نمی‌دانم که سرنوشت، حیات را برای ما ذخیره دارد یا مرگ را. اگر مرگ باشد، چون یک انقلابی آنها را پذیرا می‌شویم و به چهره مرگ مستقیم و خیره می‌نگریم و اگر حیات باشد کار گذشته را از سر می‌گیریم و تمام نیروی خود را در راه منافع طبقه کارگر و سوسیالیسم به کار خواهیم برد... (۲)

دادستان کل در این دادگاه کرلنکو (۳) بود که خودش هم روزی در جایگاه زندانیان، در دادگاهی که ویشینسکی (۴) و یژوف (۵) دادستانش بودند، چاپلوسانه به شرارت و بی‌عاطفگی‌های باور-نکردنی، اعتراف کرد. آنچه دادگاه افراد سوسیالیست انقلابی را، در نظر گورکی، بیشتر شرارت بار می‌کرد این بود که لنین، رفیق سابق گورکی، لونا چارسکی را وادار کرده بود به سمت معاون دادستان در آن انجام وظیفه کند.

1-Abram Rafailovich Gotz

2-Wladimir Woytinsky "The Twelve who are to die" Karl Kautsky Berlin 1922

3-Krylenko

4-Vyshensky

5-Yezhov

وحشت و خشم در محیط سوسیالیست‌های اروپا تا به آن حد زیاد بود و طوفان اعتراض آن قدر نیرومند، حتی از سوی حزب کمونیست روسیه، که بوخارین معترضان را رهبری می‌کرد. لنین به رعایت مصلحت وقت خشونت رایی را گرفت و مجازات مرگ را موقتاً<sup>۱</sup> معلق و به ۱۲ نفر محکوم اخطار کرد اگر حزب سوسیالیست انقلابی یا یکی از اعضای آن در آزادی، به کوچک‌ترین عملی بر علیه قدرت لنین و حکومت دست بزند، حکم را اجرا خواهد کرد. ولادیمیر وی‌تینسکی (۱) که در جوانی لنینیست بود درباره اقدام لنین ادعا- نامه‌ای بدین شرح نوشته است:

دادگاه که به سرعت بر وجدان دنیای متمدن تأثیر گذاشت و همه نیروهای متمایل به افکار سوسیالیست و دمکراتیک را متحد کرد و به اعتراض واداشت، در نتیجه با یک رایی مهیب و بی‌رحمانه روبرو شد.

دوازده نفری که زندگی خود را در راه پیدایش انقلاب روسیه و سوسیالیسم بین‌المللی فدا کرده‌اند، از سوی دادگاهی که خود را سد سدید دفاع از انقلاب و سوسیالیسم وانمود می‌کند، به مرگ محکوم شده‌اند. حلقه طناب دار بر گردنشان افتاده است اما کسانی که طناب را در دست دارند آن را سفت نکشیده‌اند... منتظر چه هستند؟ آیا منتظرند حزبی که آن محکومان متعلق به آن هستند، به خاطر جان آنها، از مبارزه دست بردارد؟ نه. این چیزی نیست که بلشویکها انتظار می‌کشند. آنها فقط اجرای حکم را به وقت دیگری که مناسب‌تر می‌دانند، به تأخیر انداخته‌اند.

پراودا نوشت: "کافی است که یک کارخانه آتش بگیرد یا یک کمونیست وسیله ناشناسی به قتل برسد، آن وقت این محکومین آن

را با حیات خود تاوان خواهند داد. "این دوازده تن عملاً" سال‌ها در زندان ماندند و با مرگ "زنده" زندگی کردند و طناب دار را همواره بر گردن خود می‌پنداشتند تا زمان تصفیه استالین. لنین واقعاً قصد نداشت احکام اعدام را اجرا کند هرچند حزب آنها به فعالیت خود مانند سابق ادامه می‌داد. برای جانشین او این کار باقی ماند که در تصفیه‌های خونبار عمومی که زندگی کسان بی-شماری را، بیشتر از حزب خودش تا دیگر احزاب، تباه کرد، جان آنها را هم بگیرد.

با تشویق نهانی و تجاهل لنین، مبارزه بر علیه بزرگترین "نویسنده پرولتاریائی" شروع شد. در ۹ ژوئیه در ستون‌های روزنامه اومانیتیه گورکی مورد حمله قرار گرفت. در ۱۱ ژوئیه روزنامه ایزوستیا به آناتول فرانس حمله برد. در ۱۵ ژوئیه روزنامه Rote Fahne (پرچم سرخ) به گورکی تاخت. در ۲۰ ژوئیه دمیان - بدنی (۱) مقاله‌ای متضمن مطالب طعن آمیز به گورکی، در پراودا چاپ کرد. در ۲۱ ژوئیه از سوی اتحادیه تندنویسان و ماشین نویسه‌های پتروگراد و اتحادیه چاپ تصمیماتی بر علیه او اتخاذ گردید. باران نظایر اینگونه تصمیمات باریدن گرفت. در ۸ اوت، در میتینگ مسکو، نمایندگان کمیسیون دفاع فرهنگ روسیه به گورکی حمله آورد، در ۱۱ اوت در ایزوستیا، ماه بعد در یکی از شماره‌های محلی پراودا، در یک چاپ خاص، با حروف درشت نوشته شد گورکی مرد. این یک مرگ سیاسی بود که به آن اشاره می‌شد اما عملاً "یک دوستی بود که جان می‌داد."

گورکی در همین زمان به همسر سابقش و رئیس دائمی آکادمی علوم نوشته بود که قصد دارد به روسیه مراجعت کند. اما رایش

## فصل یازدهم

### سخن آخر

#### سه تصویر لنین از گورکی

گورکی سه تصویر از لنین ترسیم کرده است: یکی در ۱۸-۱۹۱۷. وقتی که لنین قدرت را به دست گرفت. دوم در ۱۹۲۰ که لنین پنجاه ساله شد. سوم در ۱۹۲۴، وقتی شنید لنین درگذشته است. از این سه تصویر که بیانگر صفات و خصوصیات و بطور معمول حاوی افکار و عقاید دقیق است، در نظر من، فقط اولی و سومی ارزش ادبی دارند. اولی در حال خشم و غضب به نگارش درآمده است و سومی در مدح و ستایش اوست. دومی بشدت مبهم و نامفهوم است گوئی خود گورکی هم نمی داند قصدش از آن شرح و بسط چیست و مثل آن که حال و حوصله درستی در موقع نوشتن آن نداشته است. این هر سه تصویر، فراز و نشیب یک دوستی پر درد سر یک هنرمند را با یک سیاستمدار، بخوبی نمودار می سازند.

بخش هایی از قسمت اول را خواندیم. (فصل ششم: زهر قدرت) در اینجا نکات مهم آن را که در دو قسمت دیگر نیز، با تغییراتی شگرف دوباره ظاهر می شود، می آوریم.

"- گورکی در ۱۹۱۷ می نویسد - لنین هم اکنون از زهر فساد - انگیز قدرت، مسموم شده است. این حقیقت از رفتار شرم آور او نسبت به آزادی بیان، آزادی فردی، و همه آن حقوقی که برای پیروزی آنها دمکراسی مبارزه کرده است، آشکار است. . . . لنین، در این راهی

تغییر کرد و بجای آن ترتیب زندگی را در ایتالیا داد. از لحظه صدور حکم اعدام این دوازده نفر سوسیالیست انقلابی تا لحظه مرگ لنین، گورکی کلمه ای برای او، یا راجع به او، ننوشت. ستایش و محبت گورکی نسبت به لنین در قلبش جایی عمیق داشت و این موضوع از تصویری که گورکی پس از مرگ او ترسیم کرده است، بخوبی نمایان است. با این احوال ماکسیم گورکی همه روابط خود را با او قطع کرده بود. اما نامه ای که این قطع رابطه را اعلام داشته هرگز در جایی چاپ نشده است. ما این مطلب را در کتاب خاطرات کسان دیگری که به گورکی نزدیک بودند می خوانیم (۱) و بهر حال این سکوت طولانی به خودی خود رسا و بلیغ است. این دوستی طولانی مشوش، جز برای ادای احترام و ستایش پس از مرگ، دیگر به پایان رسیده بود.

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)

۱ - به عنوان نمونه به این کتاب مراجعه شود:

Victor Serge: Memoirs of a Revolutionary,  
London 1963 P.164

که می‌پندارد "انقلاب اجتماعی" است، ارتکاب هر جنایتی را مجاز شناخته است . . .

طبقه کارگر بخوبی دریافته است که لنین فقط یک نوع آزمایشی را، با پوست و گوشت آنها، به مرحله اجرا گذاشته است . . .

لنین تمام خصائص و سجایائی را که برای یک "رهبر" لازم است، داراست از جمله فقدان اصول اخلاقی و عاری بودن از آن نوع شفقت حقیقی و آقامنشانه برای حفظ زندگی توده‌های انسان. اینها مطالب عمده ادعاینامه نخستین است.

در سال ۱۹۲۰، شاید بر اثر دوستی و به جبران کمکی که گرگوری زینوویف، حاکم پتروگراد و رئیس کمینترن به "نگهبان فرهنگ" کرده بود، گورکی دومین تصویر خود را از لنین، برای سازمان رسمی کمینترن، ترسیم می‌کند. این توصیف، مناسبتش پنجاهمین سال تولد لنین بوده است و هدفش قاعدتا "باید مدح و ستایش از او باشد با این همه می‌بینیم قدرت مشاهده گورکی و صداقتش در بیان آن چه می‌بیند، او را وادار کرده است بعضی از مطالب ادعاینامه نخستین را، گاهی کلمه به کلمه، تکرار کند. لنین با خود اندیشید که آن توصیف چه فایده‌ای دارد. حمله‌ایست به زبان ایما و استعاره، زبانی مدح آمیز در محکومیت او، آن هم در خانه سازمانی خودش! قصد خود گورکی از این کار چه بوده است، خواننده باید خودش قضاوت کند. بهر حال، مدح یا قدح، مسلم این است که هنرمند در بیان خطوط اصلی مشاهدات و احساسات خود صدیق مانده است.

"- گورکی می‌گوید - در نظر شخص من، نقش لنین به عنوان یک تغییردهنده روسیه، از عظمت او به عنوان یک انقلابی جهانی، بی‌اهمیت‌تر است. او نه تنها کسی است که تاریخ، وظیفه سنگین

زیر و زبر کردن سرزمینی را که روسیه نام دارد بسا آن تنوع و ناهم‌آهنگی و انبوه مردمانی سنگین و تنبل، به اراده او واگذاشته است بلکه اراده خستگی‌ناپذیر او، چون پتکی ویران‌گر، با ضربات سنگین خود سازمان‌های تاریخی غرب را بشدت می‌لرزاند و بنیان هزاران ساله استبداد نفرت‌انگیز و برده‌پرور شرق را، ویران می‌سازد. من هنوز هم - چون دو سال پیش - تصور می‌کنم که روسیه برای لنین یک موضوع آزمایش است. آزمایش برای سراسر جهان، برای تمام کره خاک. نخست، بر اثر ترحمی که بخاطر مردم روسیه فکرم را تیره کرده بود، دچار خشم و نفرت بودم. اما اکنون که می‌نگرم انقلاب روسیه، در مسیر خود چگونه گسترش می‌یابد و عمیق می‌شود و نیروهائی را، با قدرتی فزاینده، برمی‌انگیزد که قادر است بنیان‌های سیستم کاپیتالیست را از بیخ و بن براندازد، درمی‌یابم که اگر روسیه محکوم به این است که موضوع این آزمایش قرار گیرد، بی‌عدالتی است که همه ملامت و سرزنش را متوجه تنها کسی بکنیم که با دل و جان می‌کوشد نیروی بالقوه توده‌های زحمت‌کش روسیه را به یک قدرت حقیقی و پرتحرک، بدل سازد.

به هر کس به اندازه استحقاقش - این است عدالت. مردمی که در آب و هوای خفه‌کننده سلطنتی، ریشه دوانیده‌اند، بی‌حال و خمود و بی‌اراده، فاقد هر گونه عقیده و نظری از خود، نه به قدر کافی "بورژوا" که قدرت مقاومت داشته باشند و یا به خودی خود بر بی‌چیزی و گدامنشی خویش غالب آیند و با سرسختی و کوششی لجوجانه به سوی رفاه بورژوازی قدمی بردارند، چنین مردمی با منطق تاریخ بی‌ذوق و استعدادش، ناگزیرند با درام‌ها و تراژدی‌هائی بسر برند که لازمه زندگی مردم غیر فعالی است که در این دوران جنگ حیوانی طبقاتی زندگی می‌کنند . . ."

بهترین توضیحی که می‌توان برای این بیانات مبهم و دو پهلو پیدا کرد اینست که آنها نه در تحلیل سیاسی معنی درستی دارند و نه منظور از آن پوزش و اعتذار است. جای شگفتی نیست اگر لنین همان مطالب ادعانامه پیشین را باز در لباس ایما و استعاره، در این بیانات بیابد خاصه آنکه در همان زمان، نویسنده مجدداً "متن اصلی آن ادعانامه را در برلن، به زبان روسی، تحت عنوان "انقلاب و فرهنگ" نشر داد.

"- گورکی ادامه می‌دهد - وقتی به سخنان لنین گوش می‌دهی احساس می‌کنی که او، به صورتی تزلزل‌ناپذیر، به آنچه می‌گوید معتقد است، آن هم چه اعتقادی - اعتقاد یک فناتیک، اما نه از نوع ماوراءالطبیعه یا صوفیانه آن. اینطور به نظر می‌رسد که او تقریباً "بطور مطلق توجهی به افراد انسان ندارد و فکرش منحصر" متوجه احزاب، توده‌های مردم و دولت‌هاست و در این زمینه استادی است صاحب استعدادی شگرف در آینده‌بینی و دارای پینشی و بصیرت حقیقی یک اندیشمند آزمایشگر...

یک فرانسوی وقتی از من پرسید: "تصور نمی‌کنی لنین یک گیوتین باشد که فکر می‌کند؟"

این تنها گورکی است که جرات می‌کند چنین جمله سردی را در ستون‌های روزنامه "کمونیست انترناسیونال" (۱) بیاورد (۲). سپس گورکی می‌کوشد "اوتوپیا"ئی را تصویر کند که لنین در

1-Kommunistisches International

روزنامه ارگان کمیته اجرایی کمونیست انترناسیونال که از ۱۹۱۹ تا ۱۹۴۳ به زبان‌های مختلف چاپ می‌شد. (م)

۲ - گورکی در شماره ۱۲ سال ۱۹۲۵ این روزنامه درباره لنین چنین اظهار نظر می‌کند: "لنین زبانی آهنین دارد و بیانی به قدرت یک پتک..."

توهم و در فانتزی خود دارد و در تحقق بخشیدن به آن مجاهده می‌کند. در این مقال آن سبک متین و استوار و بیانگر نثر روسی او همراه با درک او از چگونگی فعالیت مغز لنین نقص و افت پیدا می‌کند. (او از خودش می‌پرسد و جواب می‌دهد): دنیای نوین لنین را چگونه می‌بینی؟

"نقشه بزرگ کره زمین که کار مردمی آزاد آن را چون قطعه زمردی عظیم، به صورتی شکوهمند، تراش داده است، در مقابل دیدگان من گسترده است. در هر گوشه‌اش شهرهایی است آراسته به باغها، و زمین‌هایی با بناهای عظیم. در همه جا قوای طبیعت مقهور هوش انسان است و سازمان یافته، در خدمت او. اما خود او - بالاخره! کاملاً "مسلط بر خود جوشی و خودروئی ابتدائی".

فقط این شیوه تعبیر آخر کاملاً "خصوصیت لنینیستی دارد زیرا لنین در همه عمر از آن نفرت داشت و برای کنترل و نظام بخشیدن به این خود جوشی اصیل با آزادی‌ها و تبعات غیرقابل پیش‌بینی همراه آن، مبارزه کرد. از همان نخستین دوره فعالیتش به عنوان لنینیست، در کتابش به عنوان "چه باید کرد؟" (۱۹۰۲) فصل جامعی به این مسأله (خود جوشی توده‌ها و آگاهی سوسیال دمکراسی) اختصاص داده است. این خود جوشی اصیل چیزی ناخوشایند بود و با آگاهی سوسیال دمکراتیک باید با آن مقابله کرد و آن را تحت کنترل درآورد. جوهر و عصاره "اوتوپیا"ی لنین در این آنتی‌تز نهفته است.

در اوایل ۱۹۱۸ اعلام کرد که این خود جوشی بی‌مقدمه و غیر قابل کنترل، این "هیدرا، با میلیونها شاخک حساس" (۱) از

۱ - هیدرا، در اساطیر یونانی نام مار بزرگ دریائی است که دارای چندین سر است و هر سری قطع شود جداگانه رشد می‌کند.

دهقانان و کارگران، که از نحوه تفکر آنها تاءثیر می پذیرفت، "دشمن عمده" بود. در سال ۲۳ - ۱۹۲۲، سال های آخر قدرتش، بار دیگر این نظر را تاءیید کرد و با تاءثر افزود: "خودجوشی خرده بورژوا خطرناک تر از مجموع اقدامات دنی کیتس، کولچاکس و یودینچس، است" (۱) حداقل لنین به این اندازه توانسته بود در ذهن گورکی این مطلب را رسوخ دهد.

تصور نمی کنم برای لنین روئیاهائی را توصیف کرده باشم که در نظرش بیگانه است. . . . به خاطر نمی رسد که او این روئیاهای دل انگیز را نداشته باشد. . . . زندگی شخصی او چنان است که اگر در عصری زندگی می کرد که مذهب سلطه و نفوذ کامل داشت، به او چون قدیس می نگریستند. . . . قدیس! - به کار بردن این عنوان برای کسی که "هیچ چیز مقدس" برایش وجود ندارد متضاد و خنده آور است. لنین مقدس! این عنوان برای کسی که رهبر تحصیل کرده و با فرهنگ حزب محافظه کار انگلیس، لرد چرچیل، او را مردی بسیار خشن و وحشی، نامیده است.

اما این لرد محترم لابد نمی تواند انکار کند که این تقدس کلیسایی هم به ندرت از خشونت و وحشی گری عاری بوده است و شاهد آن، خصومت طولانی آباء کلیسا. . . انگیزیون و بسیاری پلیدی های دیگر است. . .

من یقین دارم که ترور و کشتار، لنین را بی اندازه رنج می داد. . . این غیر قابل قبول و ناممکن است که تصور شود کسانی را تاریخ محکوم کرده باشد عده ای را، برای آزادی جمعی دیگر بکشند و این امر موجب شکنجه و عذاب روحی آنها نشود. . . هرکشت و کشتاری

در دیده من نفرت انگیز است. اما این اشخاص (خودشان) شهید هستند و وجدان من هرگز اجازه نمی دهد که آنها را محکوم کنم.

در این سطور من از مردی صحبت می دارم که قادر بود، بی ترس و بیم، یک انقلاب اجتماعی اروپائی و عمومی را در سرزمینی آغاز کند که تعداد قابل ملاحظه ای از دهقانان آن به اینکه فقط خرده بورژوا باشند و نه بیشتر، رضایت داشتند. این بی پروائی و نترسی را بعضی دیوانگی پنداشته اند. . .

لحظاتی پیش آمده است که احساس ترحم طبیعی من نسبت به مردم روسیه، مرا هم بر آن داشته است که آن را یک نوع جنون و حتی جنایت به پندارم. اما اکنون که می بینم این مردم خیلی بهتر می دانند که چگونه درد و رنج را تحمل کنند. . . تا اینکه آگاهانه و شرافتمندانه کار کنند - یک بار دیگر به آن جنون مقدس و به آن بی پروائی، درود می فرستم.

و ولادیمیر لنین، در میان آنان اولین و دیوانه ترین است. "لنن از خواندن این مدح و دفاعیه به خشم آمد اما آن چه در اعتراض به آن، به زینوویف گفته، قابل ثبت نیست. پس از مرگش مریدان او کوشیدند خشم او را با این بیان توجیه کنند که "از شخص پرستی خود در رنج بود".

تصویر سوم گورکی از لنین، مانند نخستین آن، هیجان انگیز و پرتحرک است. تصویر نخست (۱۹۱۷) از عشق گورکی به آزادی و شفقت و دل سوزی او به مردم روسیه، الهام می گرفت که در معرض ظلم و ستم تازه ای، به نام آزادی، و وسیله یک آزمایش بی رحمانه ای به عنوان انقلاب جهانی، قرار گرفته بودند. این تصویر را باید یک نوع پوزش خواهی گورکی از لنین تلقی کرد. اما تصویر سوم از تاءثر گورکی از مرگ لنین مایه گرفته است، از حرمت و قدردانی از

او که حتی دشمنانش نیز اکنون به رضا و گاه به اکراه، زبان به ستایش او گشوده‌اند. این توصیف بر پایه عشقی است که در مرگ مردی بزرگ که دوست نویسندۀ بوده است، به قلم آمده است. اما حتی در این نوشته ستایش‌آمیز در مرگ لنین، نشیب و فراز شگفت‌آوری در تصویر حقیقی او، به چشم می‌خورد و جوهر و عصاره همان نکات پیشین با کوششی در توجیه آنها، تکرار می‌شود. جانشینان لنین با سبک و روالی که در تهیه شرح حال اولیاء و مقدسان در پیش گرفته بودند و با فشار و سانسوری که بر روی نوشته‌های گورکی اعمال می‌کردند، او را، مکرر در مکرر، واداشتند این سوکنامه را، ملایم تر سازد. چاپ‌های مکرر این مقاله یا این جزوه در متن‌های مختلف، بخوبی نشان می‌دهد که جانشینان لنین و پلیس فرهنگی او در تغییر روحیه نویسندۀ برای نوشتن مطالب فرمایشی و درباره آنچه از لنین به نگارش در می‌آید، در زیر سلطه استالین، تا چه حد اعمال قدرت می‌کردند. تغییرات فاحش فرمایشی بر آن نوشته، که تحت تأثیر مرگ آن رهبر، به قلم آمده بود، نخست در متنی داده شد که تحت عنوان ساده "ولادیمیر لنین در نشریه Russkii Sovremennik (شماره ۱ سال ۱۹۲۴ صفحات ۴۴ - ۲۲۹) انتشار یافت و آخرین متن استالینیستی، به زبان‌های مختلف، در اوایل سال ۱۹۳۰ به عنوان "روزهائی با لنین، به قلم ماکسیم گورکی" منتشر شد (۱) آن چه در این کتاب آمده از این دو متن نقل شده است و در مواردی چند از متن‌های اولیه تغییر یافته، استفاده شده است.

گورکی سوکنامه خود را با ذکر مطالب ستایش‌آمیزی از "روزنامه‌های بورژوا" آغاز می‌کند که در بحث از رهبر در گذشته ناچار شده‌اند

۱ - ترجمه انگلیسی آن تحت عنوان لنین (مسکو ۱۹۳۱) روزهائی با لنین (نیویورک ۱۹۳۲) انتشار یافته است.

به نبوغ او اعتراف کنند. "لنین، حتی در مرگ هم، چه بزرگ، عالی - قدر و مهیب جلوه می‌کند".

روشن است که این ستایش - گورکی توضیح می‌دهد - تنها خیره‌نگریستن به مرگ یکی از مردان بزرگ و سخت‌فعال و کوشا نیست بلکه در آن، یادآوری افتخارآمیز انسانی است از انسانی. این لحنی آشنا و مأنوس در نوشته‌های گورکی است و نمونه‌های آن را در کتاب "در اعماق" او دیده‌ایم. او همین شیوه را در این سوکنامه بکار می‌گیرد اگر هم نتواند، حتی در یک روزنامه بورژوا، (در این مورد منظور Prager Tageblatt است) مقاله‌ای ستایش‌آمیز بر این مبنا، بیابد.

"- گورکی ادامه می‌دهد - لنین در نظر من تجسم کامل و اعجاب‌انگیز اراده‌ای بود که به سوی هدف در تکاپو بود، آن‌سان که هیچکس قبل از او، آن را بدین صورت تجسم نبخشیده و به مرحله عمل درنیاورده بود. بالاتر از این لنین برای من یکی از آن مردان درست، یکی از آن انسان‌های بسیار بزرگ و نیمه افسانه‌ای. وجودی غیر منتظره در تاریخ روسیه بود، مردانی با اراده و با استعداد چون پترکبیر، میخائیل لومونوسوف (۱)، لئو تولستوی و نظائر آنها... لنین برای من یک قهرمان افسانه‌ای است. مردی است که سینه خود را می‌شکافد و قلب آتشین خود را از درون آن، به بیرون پرتاب می‌کند که در پرتو آن، جلوی پای مردمان را روشنی بخشد تا از آشفتگی شرم‌بار عصر ما، از این حکومت مرکزی پوسیده، از این باطلاق

1-Mikhail Lomonosov

دانشمند و محقق بزرگ روسی (۱۷۶۵ - ۱۷۱۱)

خون آلود فساد، راهی بجویند. (۱)

... قهرمانی او از هر گونه تظاهر و درخشش خارجی برکنار بود. قهرمانی او - پدیده‌ای نادر در روسیه - بسیار فروتنانه و فداکاری زاهدانه و شریف یک روشنفکر انقلابی روسی بود که به اجرای عدالت در کره خاک، اعتقادی راسخ و استوار داشت. قهرمانی مردی که از تمام خوشی‌های زمینی، در راه تأمین شادی‌های مردمان، چشم پوشید.

بعد گورکی، مثل اینکه از آن چه برملا می‌سازد غفلت دارد، به تصویر لنین به صورتی می‌پردازد که گوئی او سرگرم جراحی روح خویش است تا آن را با طرحی که در ذهن از خصوصیات یک انقلابی دارد، وفق دهد. با شرحی که از رفتار لنین نسبت به موسیقی و اثر آن بر روحیه‌اش، می‌دهد، تصویر روشن و جالبی در مقابل نظر ما می‌گسترده.

"یک روز عصر در مسکو، در آپارتمان پشکوا (زن سابق گورکی) به سونات بتهوون گوش می‌دادیم... لنین گفت:

"من هیچ آهنگی را بهتر از Appassionata نمی‌دانم؛ حاضرم هر روز آن را گوش کنم. این یک موزیک شکوهمند و مافوق انسانی است. همیشه، با احساس غرور می‌اندیشم... بشر چه چیزهای با شکوهی می‌تواند ابداع کند!" بعد چشم‌ها را به بالا گرداند، پوزخندی بر لب آورد و غم‌زده افزود:

"اما من نمی‌توانم مدام به موسیقی گوش بدهم. روی اعصابم اثر می‌کند. دلم می‌خواهد شوخی‌های شیرین و سبک بکنم و بر

۱ - می‌توان تصور کرد که معمار کشور توتالیترا از انتقاد تلخ و تند گورکی از "حکومت" مرکزی پوسیده... چه اندیشه‌ای از ذهنش خواهد گذشت.

سر کسانی که در این جهنم کثیف زندگی می‌کنند و قادرند چنین زیبایی‌هایی را خلق کنند، دست نوازش بکشم. اما در زمان حاضر نباید مردم را نوازش کنی چون دستت را گاز می‌گیرند بلکه لازم است محکم بر سر آنها بکوبی. بدون شفقت و ترحم بکوبی. حتی اگر روحاً با بکار بردن هر نوع زور و تجاوز بر علیه انسان مخالف باشی. هام. هام. ما وظیفه‌ای سخت شیطانی و دیوسیرتانه داریم."

گورکی در این باب چنین توضیح می‌دهد:

"آری وظیفه رهبران شرافتمند مردم، بیش از طاقت بشری، دشوار است. ممکن نیست رهبری، بیش یا کم، ستم پیشه نباشد. شاید در حکومت لنین بیش از دوره وات تیلر (۱)، توماس مونزر (۲) و گاریبالدی (۳) آدم کشته شده باشد اما مقاومتی که به رهبری لنین در انقلاب نشان داده شد، سازمانی گسترده تر و عمیق تر داشت. این را هم باید اضافه کنیم که با پیشرفت "تمدن" زندگی انسان‌ها ارزش کمتری یافته است - حقیقت روشنی که با تکامل تکنیک برای نابودی انسانها و رغبت به این کار، در اروپای معاصر، جای گفتگو نمی‌گذارد.

مردی که در داشتن اراده‌ای بسیار نیرومند، اعجاب‌انگیز بود، از جهات دیگر نمونه کامل یک روشنفکر روسی بود. با همان منطقی که یکی از قهرمان‌های "آندریف" اظهار می‌داشت که چون

انقلابی سوسیالیست انگلیسی و رهبر مبارزه بر 1-Wat Tyler علیه فئودالیست (۱۳۸۱).

انقلابی آلمانی و رهبر در جنگ دهقانها 2-Thomas Munzer (۱۵۲۵).

میهن پرست و سیاست‌مدار ایتالیائی (۱۸۸۲) 3-Garibaldi - (۱۸۵۷).

"مردم بد زندگی می‌کنند پس من هم باید بد زندگی کنم" هنر را نفی می‌کرد.

در اینجا گورکی از ریاضت و انکار نفس لنین در آن دوران قحطی سخن به میان می‌آورد و سادگی زندگی او را توصیف می‌کند که آدم را بیاد کلمات قصار برتراند دوژوونل (۱) می‌اندازد که در کتابش به نام "درباره قدرت" می‌نویسد: "برای برکنار ماندن از خود خواهی، عموماً"، فرمان‌روایان فقط احتیاج دارند یک نوع ریاضت حساب شده را پیشه کنند چنانکه گوئی دوران اقتدار فاقد شادی‌های خاص خود می‌باشد.

باید اضافه کنیم و با گورکی هم رایی باشیم که ریاضت لنین "حساب شده" نبود بلکه کاملاً "طبیعی بود، آن جزء لاینفک "جراحی روح" او بود که می‌خواست شخصیت و سجایای خود را با آن تصویر "انقلابی واقعی" که در صفحه ذهن داشت، منطبق سازد.

گورکی در هر دو تصویری که از لنین - در ۱۹۲۴ - ۱۹۲۵ - ترسیم می‌کند او را با پترکبیر مقایسه می‌کند. مقایسه‌ای که ظاهراً لنین هم با آن روی موافق نشان می‌دهد که می‌نویسد:

"وظیفه ما این است که وضع کاپیتالیسم را از آلمان‌ها بیاموزیم، با تمام نیرو آن را تحویل بگیریم، بی‌آنکه معیارهای دیکتاتوری آن را کنار بزنیم، خود را کاملاً با آن، با شتاب تمام، منطبق سازیم همچنانکه پترکبیر در منطبق ساختن روسیه وحشی با غربی شدن شتاب ورزید و در بکار گرفتن روش‌های وحشیانه در مبارزه بر علیه وحشی‌گری، درنگ نکرد." (۲)

"- گورکی به ترسیم تصویر لنین ادامه می‌دهد - یک وقت،

1-Bertrand de Jouvenel

در حالیکه لنین بر سر و روی بچه‌ها دست نوازش می‌کشید، بمن گفت: "زندگی آنها از زندگی ما بهتر خواهد بود. آنها بیشتر آن چه را که بر سر ما آمده است، نخواهند دید. زندگی آنها خشونت کمتری خواهد داشت." و در آن حال که به آن دورها، به تپه‌هایی که دهکده‌ای در آرامش آن بنا شده بود، می‌نگریست آرزومندانه افزود:

"با اینهمه به آنها غبطه نمی‌برم. نسل ما وظیفه‌ای بسیار اعجاب‌انگیز با اهمیتی تاریخی، انجام داده است. خشونت زندگی ما، که شرایط و احوال موجود بر ما تحمیل کرده است، قابل فهم و قابل گذشت است. همه‌اش قابل درک است، همه‌اش! "بعد با حرکاتی آرام و با توجه و دقت، کودکان را نوازش کرد. (این مطالب درباره نسل آینده‌ای گفته شده است که باید شاهد قحطی، جنگ داخلی، اشتراکی کردن اجباری، صنعتی کردن اجباری، اردوگاه‌های اجباری، دیکتاتوری فرهنگی، تصفیه‌های خونین باشد. اما لنین هرگز تردیدی به دل راه نمی‌داد که زندگی آنها بهتر، شادمان‌تر و برکنار از خشونت خواهد بود.)

"- گورکی با لحنی پوزش خواهانه از ممدوحش، می‌گوید - زندگی با چنان مکاری دیو صفتانه نظم و نظام یافته است که اگر کسی نداند چگونه نفرت داشته باشد غیر ممکن است بتواند به درستی عشق بورزد. این تضاد و کشمکش در روح، به خودی خود، همان است که انسان را، در کنه ذاتش، فاسد می‌کند. این قاعده عشق ورزی در تقابل و از طریق نفرت، زندگی را به ویرانی و خرابی محکوم کرده است.

در روسیه، در سرزمینی که لزوم درد و رنج کشیدن به عنوان یک وسیله عمومی و مطلق برای "رستگاری روح" تبلیغ می‌شود، من

هرگز ندیده و نشنیده‌ام کسی نفرت را مانند لنین، با چنین شدت و عمقی، احساس کرده باشد - نفرت، انزجار و تحقیر از بدبختی و محنت و رنج انسان‌ها.

در دیده من این احساسات، این تنفر و انزجار از درام‌ها و تراژدی‌های حیات، ولادیمیر لنین را مقامی رفیع می‌بخشد، مردی آهنین در سرزمینی که وعاظ و مبلغان با استعداد، هنر خود را در تبلیغ و ترویج و عظمت رنج کشیدن بکار گرفته‌اند.

بعید نیست که لنین درام هستی را به شکل بسیار ساده آن فهمیده و زدودن کثافات ظاهری و نظام بخشیدن زندگی روسیه را بسیار سهل و آسان گرفته باشد.

اما این مهم نیست. برای من آنچه در او بخصوص مهم است وجود این احساسات تسکین‌ناپذیر، این دشمنی آرام نشدنی نسبت به بدبختی‌های مردم است، اعتقاد راسخ او به این که این بدبختی‌ها جزء لازم و اساسی و زوال‌ناپذیر حیات نیست بلکه زشتی و پلیدی است که باید مردم آن را از خود بزدایند.

من این خط و نشان اساسی را در روحیه مبارزه‌جوی او، خوش-بینی می‌نامم... دقیقاً "همین خصیصه است که روح مرا مجذوب او کرده - مردی که باید نامش را با حروف درشت نوشت." (یقیناً این اظهارات ما را با گورکی بیشتر آشنا می‌کند تا با لنین.)

"در خلال سال‌های ۲۵ - ۱۹۱۷ روابط من با لنین، از آنچه دلم می‌خواست باشد، بسیار دور بود اما جز آن هم نمی‌توانست باشد.

او یک سیاست‌مدار بود. صاحب، نظری تا حد اعلا ساخته و پرورش یافته، و بشدت محدود به یک خط راست و مستقیم و غیر

قابل انعطاف، برای راهنمایی و پیش راندن این گشتی مثل سرب سنگین و وسیع دهقان روسیه.

اما من - از سیاست یک تنفر ذاتی دارم و مارکسیستی مطرود و مردود هستم زیرا به دشواری می‌توانم به هوش و فراست توده، به طور عام، و به هوش و فراست دهقان، به طور خاص، اعتقاد و ایمان بیاورم.

برای روشن‌تر شدن موضوع باید بگویم که مانع اساسی و بنیادین اروپائی شدن و فرهنگ روسیه، در این حقیقت نهفته است که ده و روستای عامی بر شهر استیلا یافته و آن را پایمال کرده است - غلبه فردیت حیوانی روستائی و فقدان تقریباً "کامل احساسات اجتماعی در آن. به عقیده من، دیکتاتوری کارگران از لحاظ سیاسی با سواد، همراه با اتحاد نزدیک با انتلیجنسیا، تنها راه خروج از این بن‌بست دشوار است خاصه اکنون که وضع بعلت این جنگ، بغرنج‌تر شده و مهمتر از آن، این خاصیت آنارشستی ده و روستا بر دشواری آن افزوده است. من از جمع کمونیست‌ها در مسأله ارزیابی نقش انتلیجنسیا، فاصله می‌گیرم، جمعی که در میان آنها عده‌ای از "بلشویک‌های" قدیمی را می‌توان نام برد که صدها نفر از کارگران را با روحیه قهرمانی سوسیالیستی و روشنفکری عالی، تعلیم داده‌اند. انتلیجنسیای روسیه - هر دو، روشنفکران و کارگران فهمیده - حال همچون گذشته برای مدتی دراز، تنها "اسب بارکشی" خواهد بود که بار سنگین تاریخ روسیه را باید بدوش بکشد. علی‌رغم همه هول و هراس و اعلام خطرانی که وسیله آنها شده است، هوش و فراست توده‌های مردم، هنوز به یک رهبری از بیرون خود، محتاج است.

می‌دانم که سیاست‌مداران، به این نحوه تفکر من لب خند تمسخر

می‌زنند اما این را هم می‌دانم که خردمندترین و شرافتمندترین آنها از روی صداقت نخواهند خندید بلکه — بر حسب وظیفه . . . " (در کنگره هشتم حزب کمونیست روسیه، منعقد در مارس ۱۹۱۹، لنین تأثیرات افکار گورکی را در ارتباط از حمایت از انتلیجنسیا و فایده آن، به شیوه خاصی که از منشور ذهن بدبین و بدگمانش می‌گذشت، منعکس کرد و گورکی در اینجا آن مطالب را، با غرور، نقل می‌کند:

"— لنین در کنگره اظهار داشت — این مسأله‌ای است که باید برای آن تعریف کامل و دقیقی یافت. کمونیسم تنها بر این پایه استقرار تواند یافت که بتوانیم امکانات و وسائل تکنولوژی و علم بورژوازی را، بطور کامل، در دسترس توده‌ها قرار دهیم. اما همانقدر که احتیاج داریم وسائل و ماشین آلات از بورژوازی بگیریم، بهمان اندازه هم احتیاج داریم کارشناسان را بسوی کارهای خود بکشانیم. غیر ممکن است بدون کمک کارشناسان بورژوا، بتوانیم سطح نیروی تولید را بالا ببریم. ما باید "روشنفکران بورژوا" را در یک محیط همکاری و رفاقت آمیز، از کارگران، کمیسارها و کمونیست‌ها، در میان بگیریم (بعنوان مباشر و ناظر) و در شرایطی قرار دهیم که نتوانند از کار دست بکشند بلکه فرصت‌هایی برای آنان فراهم آوریم که برای ما بهتر کار کنند تا برای کاپیتالیست‌ها. این طبقه از بورژواهای تحصیل کرده، به صورت دیگر کار نخواهند کرد. امکان ندارد تمامی یک طبقه از این گروه را بشود به زور چماق به کار وادار کرد. کارشناسان بورژوا به کارهای فرهنگی، عادت کرده‌اند. آنان آن کارها را در چهارچوب ترتیب و نظام بورژوا انجام می‌دهند. منظورم این است که آنها با قبول تعهدات بدنی و مالی هنگفت برای بورژوازی و انجام کارهای بی‌اهمیت فرهنگی برای پرولتاریا، موجب

غنای بورژوازی می‌شوند. اما به این طریق آنها، هم فرهنگ را تقویت خواهند کرد هم پیشه خود را. در طول زمان وقتی می‌بینند که طبقه کارگر نه تنها به فرهنگ آنها حرمت می‌گذارد، بلکه کمک می‌کند آن را در میان توده‌ها گسترش دهد، آن وقت رفتار خود را با ما عوض خواهند کرد. بدین ترتیب نه تنها آنها روحا "به سوی ما کشیده می‌شوند بلکه از لحاظ سیاسی هم، از بورژوازی بی‌زاری می‌جویند. ما باید آنها را در مجموعه سازمان خود جذب کنیم و برای این کار به فداکاری‌هایی احتیاج داریم. در روابط خود با کارشناسان نباید رسم و راه حقیرانه عیب‌جوئی و سرزنش را پیشه خود سازیم. باید برای آنها، تا جایی که مقدور است، شرایط زندگی بهتر فراهم کنیم. این است بهترین سیاست . . ."

(لنین در واقع رسم و راه گورکی را می‌گیرد اما آن را از آن حالت حرمت و تکریم به صورت خشن یک نوع رشوه‌دهی نجیبانه درمی‌آورد.)

"— گورکی ادامه می‌دهد — ولادیمیر لنین مردی بود که با مهارت و زیرکی می‌کوشید روش زندگی عادی مردم را دگرگون سازد — کاری که هیچ کس قبل از او بدان دست نیافته است.

من نمی‌دانم کدام را او بیشتر برانگیخته است: عشق را یا نفرت را. نفرت در نظر او کاملاً "عریان و تواءم با کینه و بی‌زاری، روشن و مشخص است. لکه کبود و کشنده آن، به وضوح، در همه جا قابل روئیت است.

اما ترس من از این است که حتی عشق هم در دیده لنین، در بعضی موارد، فقط ایمان و اعتقاد تیره مردمی مایوس و فرسوده به وجود یک معجزه‌گر باشد. عشقی که چشم به راه یک معجزه است اما برای اینکه قدرت خود را در کالبد زندگی نفوذ دهد، هیچ کاری

نمی‌کند."

"غالبا" اتفاق می‌افتاد که با لنین درباره خشونت تاکتیک‌های انقلابی و طرق زندگی گفتگوهای داشتیم.

او با تعجب و خشم می‌پرسید: "چه انتظار داری؟ آیا رعایت اصول انسانی در یک چنین جدال ناشنیده و سبع و خشن امکان دارد؟..."

یک دفعه پس از رد و بدل کردن سخنان تند از من پرسید: "با چه معیار و میزانی تعداد ضربات ضروری و غیر ضروری را در یک جنگ و نزاع، اندازه می‌گیری؟" به این سؤال ساده من فقط می‌توانستم یک جواب شاعرانه بدهم. تصور می‌کنم جواب دیگری نباشد... یک بار از او پرسیدم: آیا فقط به نظر من می‌آید یا اینکه تو واقعا "نسبت به مردم احساس تأثر می‌کنی؟"

— "نسبت به افراد هوشمند احساس تأثر می‌کنم. در میان ما افراد باهوش کم است. بیشتر مردم، افراد با استعدادی هستند اما در هوش و فراست کند و تنبل. روس باهوش تقریبا "همیشه یهودی است یا کسیکه خون یهودی در رگهایش دارد." (۱)

۱ — در تمام کتبی که در زمان استالین و خروشچف نشر یافته و در چاپ‌های مختلف مجموعه آثار گورکی و در مقالاتی که از او در داخل و خارج روسیه منتشر شده است، این جمله لنین درباره نقش یهودیان حذف شده است. همچنین مقالات متعددی که گورکی به مناسبات مختلف درباره یهود نوشته است در مجموعه آثار او نیامده است. Boris Souvarine مطالعاتی کرده است درباره مطالبی که از آثار گورکی حذف شده و نتیجه آن را در کتابی بنام Dissent (۱۹۶۵) منتشر کرده است. مبنای مطالعات او مجموعه‌ای است که Leon Bernstein فراهم آورده است. برن اشتاین درباره سانسور آثار گورکی از طرف بنیاد ادبیات جهان، آکادمی علوم و "میراث لنین" مطالعاتی کرده است.

غالبا "از زبان او شنیده‌ام که از رفقا تعریف و تمجید می‌کرد، حتی از کسانی که آنها، بر حسب شایعات، ظاهرا "مورد علاقه شخص او نبودند. لنین قادر بود از انرژی و قدرت کار آنها به شایستگی تمجید کند.

وقتی از قضاوت مساعد او نسبت به یکی از رفقا تعجب کردم و یادآور شدم که چنین تعریفی از او، برای بعضی غیرمنتظر است، گفت: "آری، آری، می‌دانم. کسانی هستند که درباره مناسبات من با او، دروغ می‌گویند. دروغ‌های بسیاری بر سر زبان‌هاست و به خصوص دروغ‌های زیادی، ظاهرا "درباره من و تروتسکی می‌گویند" و بعد در حالیکه مشت خود را روی میزش می‌کوبید، ادامه داد: "دلم می‌خواهد آنها یک رفیق دیگر را به من نشان بدهند که قادر باشد در ظرف فقط یک سال، یک قشون نمونه سازمان بدهد، آری، و در عین حال بتواند احترام کارشناسان نظامی را هم جلب کند. اما ما چنین آدمی را داریم. ما همه چیز داریم (در کشور خود) و معجزه‌هایی به وقوع خواهد پیوست. (۱)

\* \* \*

"ولادیمیر لنین روسیه را بیدار کرد و آن دیگر به خواب نخواهد رفت... ولادیمیر لنین، یک مرد بزرگ، یک مرد واقعی در جهان، درگذشت... مرگ او ضربه هولناکی است بر قلب همه کسانی که او را می‌شناختند، ضربه‌ای بسیار هولناک.

عبور از کناره تیره تابوت او فقط کمک می‌کند که عظمت و بزرگی

۱ — این قسمت از بیانات لنین هم از مجموعه آثار گورکی حذف شده است.

او را روشن تر به چشم جهانیان بیاوریم .

با آنکه ابر تیره‌ای از نفرت دروغها، بدگوئی‌ها و بهتان‌ها نام او را در میان گرفته و حتی تیره تر و ضخیم تر شده است، هیچ نیروئی قادر نیست مشعلی را که لنین در این ظلمت معنوی جهان که رو به جنون می‌رود برافروخته است، خاموش سازد .

و هیچ کس دیگری نیست، چون او، واقعا " شایستگی آن را داشته باشد که در خاطره جهان، ابدی بماند .

در خاتمه، آن چه ارزش دارد و پیروز می‌شود، کار درست و شرافت‌مندانه‌ای است که آدم انجام می‌دهد و بدون آن کار، یک آدم حسابی نخواهد بود . "

\* \* \*

این ختام عجیب و مبارزه جویانه که در آن بیشتر خود گورکی جلوه می‌کند تا لنین، بعدها در زمان استالین تغییر یافت و بدین صورت درآمد .

"ولادیمیر لنین درگذشت اما میراث افکار و اراده او زنده است . آنها حیات دارند و کار او را ادامه می‌دهند که از هر چه در تاریخ بشر وجود دارد، موفق تر است . "

نه تنها فکر در این ختام بلکه سبک آن هم از گورکی بیگانه است . نکته تعجب آور در این سه تصویر اینست که در اولی که به صورت یک ادعانامه و در دومی و سومی ستایش‌نامه است، نکات همانندی بازگو می‌شود :

۱ - لنین مردی است با اراده‌ای آهنین و بطور شگفت‌آوری با اقتدار .

۲ - می‌کوشید مردم روسیه را به کاری وادارد که هیچ کس پیش از او سعی نکرده بود آن را عملی سازد .

۳ - اراده خود را تحمیل کرد و با زیرکی و مهارت مانع آن شد که مردم زندگی عادی خود را ادامه دهند و آرزوهای ساده خود را تحقق بخشند .

۴ - او مردم را بر طبق اراده خویش وسیله یک آزمایش قرار داد و بر آن شد که از مردمی عقب مانده، ناخواسته و بدون آماده بودن، یک انقلاب جهانی به راه بیندازد .

۵ - این آزمایش به بهای جان بسیاری از انسانها تمام شد و هیچ انقلابی در تاریخ جهان این همه تلفات نداشت . از بی‌رحمی و شقاوت آن در تصویر اول به عنوان "بی تفاوتی اربابانه" در دومی به صورت "فقدان کامل علاقه به افراد انسان" از طرف کسی که "فقط به احزاب، توده‌ها و کشورها فکر می‌کند" یاد می‌شود و در سومی از "قانون عشق ورزی از راه نفرت" سخن به میان می‌آید . اینک هنرمند در هر سه مورد، در ادعانامه و در ستایش‌نامه، نکات اساسی واحدی را بازگو می‌کند بهترین شاهد وفاداری او به خویش است به عنوان یک هنرمند صادق و ناظر دقیق .

ماکسیم گورکی در جست و جو بود "مردی را بیابد دارای ایمانی درست و جاویدان" اما لنین در جست و جوی هنرمندی بود که با وفاداری، صداقت و به طور انحصاری با هنرش، در خدمت حزب و ایدئولوژی آن باشد . مردی که - چنانکه گورکی با عصبانیت به والنتینف گفته است - کارش جانشین "اعلامیه‌های کمیته" بشود و هنرش به خط مشی حزب رنگ هنری بدهد . سرتاسر دوره

سفارش نامه دست نویس لنین که به گورکی، در کارهایش مربوط به انتلیجنسیا، همه گونه مساعدت شود.

رفقا من از شما مصرانه می خواهم در تمام مواردی که رفیق گورکی ممکن است در این مسائل به شما مراجعه کند، همه گونه مساعدت در حق او روا دارید. هرگاه موانع، مشکلات یا اعتراضاتی، از هر نوع، پیش آید، از گزارش آن به من، هر چه باشد، غفلت موزید.

و. اولیانف (لنین)

۲۲ آوریل ۱۹۲۰

مربوط به صفحه ۱۱۸

Holograph of Lenin's request that all assistance be given to Gorky in his works on behalf of the intelligentsia. The text reads:

Comrades! I urgently ask you on all occasions on which Comrade Gorky may address himself to you on such matters, to give him *every sort* of assistance; if there are obstacles, hindrances, or objections, of one sort or another, don't fail to report to me in what they consist.

V. ULYANOV (LENIN)  
April 22, 1920.

دوستی طوفانی آنها به این حقیقت گواهی می دهد که هیچ یک از آن دو، در دیگری، حقیقتاً "آن چه را که جست و جو می کرد، نیافت.

پایان

نامه دست نویس چاپ نشده ماکسیم گورکی به آناتول فرانس  
که به او متوسل شده است برای نجات جان محکومین سوسیالیست های  
انقلابی، به حکومت شوروی فشار وارد آورد.

نقل از مجموعه بوریس. ای. نیکولایوسکی (۱) در انستیتوی  
هوور.

\* \* \*

ضمیمه ۲

آقای آناتول فرانس بسیار محترم

محاکمه سوسیالیست های انقلابی در وضعی انجام می پذیرد  
که ذهن عامه را برای کشتن مردانی که در راه رهایی مردم روسیه،  
با صمیمیت خدمت کرده اند، آماده نموده اند. من مصرانه از شما  
تقاضا می کنم یک بار دیگر به منظور تفهیم ناروا بودن چنین جنایتی،  
به حکومت شوروی مراجعه کنید. باشد که اهمیت و نفوذ کلام شما،  
جان این سوسیالیست ها را نجات بخشد. من کپی نامه ای را که  
شخصاً به یکی از نمایندگان حکومت شوروی فرستاده ام، ضمیمه  
می کنم.

با درودهای قلبی - م. گورکی

مربوط به صفحه ۲۱۵

*Товарищи! Очень прошу Вас во всех тех случаях, когда г. Горький будет обращаться к Вам по подобным вопросам, оказывать ему всяческое содействие, если же будут препятствия, помехи или возражения чего или иного рода, не отказать сообщить мне, в чем они состоят.*

В Ульянов (Ленин).  
22 IV 1920 г.

*Снимок с автографа  
пр. 10/2/20, н.ч.  
наша и в. Горький  
на 1000 и в.ч.  
И. М. Горькому, Н.С.  
Онищенко с автогра-  
фом, в Ленинский  
Собр. 1920*

*В. И. Ленин*

Революция В. И. Ленина на заявле-  
нии С. П. Костычева, направленном  
А. М. Горькому о предоставлении  
материалов для его лаборатории  
Автограф.

Уважаемый Анатоле Франс!  
 Суд над социальными революционерами превращается в публичную подготовку к убийству тех, кто искренно служил делу освобождения своего народа. Убежденно прошу Вас: обратитесь еще раз к Советской власти с требованием наложить строгие запреты на дальнейшее участие в этих делах. Союзом Вас и моего движения много одушевлено преданных делу Советской власти. Сердечно приветствую.  
 М. Горький

Holograph of unpublished letter of Maxim Gorky to Anatole France, appealing for pressure on the Soviet government to save the lives of the condemned Social Revolutionaries. The text reads:

Most esteemed Anatole France!  
 The trial of the Socialist revolutionaries is taking on the character of a public preparation of the murder of men who have sincerely served the cause of the emancipation of the Russian people. I urgently beg you: turn once more to the Soviet Government with the purpose of indicating the impermissibility of this crime. It may be that the weight of your influential voice may save the lives of these socialists. I am enclosing a copy of the letter which I myself am sending to one of the representatives of the Soviet Government.  
 With heartfelt greetings,  
 M. Gorkii

نامه دست نویس چاپ نشده ماکسیم گورکی به الکسی ریکوف (۱)  
 قائم مقام لنین و رئیس کل شورای کمیته های خلق .  
 نقل از مجموعه بوریس . ای . نیکولایوسکی در انستیتوی هوور .  
 الکسی ایوانویچ

اگر محاکمه سوسیالیست های انقلابی ، به اعدامی منجر شود ،  
 آن اعدامی از پیش طرح ریزی شده ، قتل رسوا و شرم آور خواهد بود .

از شما تقاضا می کنم این عقیده مرا به آگاهی ل . د . تروتسکی  
 و دیگران برسانید . امیدوارم از این تقاضای من تعجب نکنید چه  
 شما می دانید که در تمام مدت انقلاب ، هزاران بار به حکومت شوروی  
 تذکر داده ام که قلع و قمع نیروهای روشنفکری در سرزمین ما که  
 بی فرهنگی و بیسوادی بر آن حاکم است ، چه کار بی معنی و جنایت باری  
 بوده است .

امروزه من متقاعد شده ام که اگر سوسیالیست های انقلابی  
 اعدام شوند ، این جنایت موجب می شود که سوسیالیست های همه  
 اروپا ما را از لحاظ معنوی محدود سازند و در انزوا قرار دهند .

م . گورکی - ۱۹۲۲/۷/۱

مربوط به صفحه ۲۱۰

گورکی همواره دو نوع دست خط مشخص بکار می برد. یکی خط اریب با حروف چایی متمایل به عقب برای نامه های خیلی رسمی و محترمانه، نظیر نامه ای که به آناتول فرانس نوشته است. آن دیگر خطی تند با حروفی متمایل به جلو و پیوسته مانند این یادداشت خشم آلود برای ریکوف که با او صمیمی و نزدیک است. نام لنین به عنوان مهمترین محرک طرح اعدام سوسیالیست های انقلابی با توجه و دقت و با استعمال فرمول "ل. د. تروتسکی و دیگران"، حذف شده است.

مربوط به صفحه ۲۱۵

www.adabestanekave.com

Gorky always employed two distinct handwritings, the one a backward slanting print lettering for more formal and respectful letters as in the preceding letter to Anatole France, the other an impetuous forward-slanting cursive hand as in the present angry note to the more intimately known Rykov. The name of Lenin as the prime mover of the plan for the execution of the Socialist Revolutionaries is studiously omitted by the use of the formula "L. D. Trotsky and the others."

Алексей Иванович!  
Если процесс социал-революционеров  
будет закончен убийством, это будет убийство  
с заранее обдуманной подготовкой, — это  
убийство.  
Я прошу Вас, сообщите Л. Д. Троцкому и другим  
это от мое имени. Надеюсь, что не забуду  
Вас, что Вам известно, что за все время революции  
я постоянно указывал Сов. власти  
на бесчеловечные и преступные намерения  
интерны в Москве буржуазии и контр-революции  
Франции.  
Надеюсь, что они не забудут, — что  
прежде всего Совет Сов. социал-революционеров  
Франции поражают Л. Д. Троцкого.  
1 VII 22. М. Горький

From the Boris I. Nicolaevsky Collection of the Hoover Institution.

Holograph of unpublished letter of Maxim Gorky to Alexei I. Rykov, Lenin's Deputy and Acting Chairman of the Council of People's Commissars. The letter reads:

Alexei Ivanovich!

If the trial of the Socialist Revolutionaries ends with a murder, it will be premeditated murder, an infamous murder!

I beg you to make this my opinion known to L. D. Trotsky and the others. I hope this won't surprise you, for you know that during the entire revolution I have indicated a thousand times to the Soviet Government how senseless and criminal it was to exterminate the intellectual forces in our illiterate and uncultured land.

Today I am convinced that if the Socialist Revolutionaries are executed this crime will result in the moral blockade of Russia by the socialists of all Europe.

M. Gorky

1/VII/22

# فهرست اعلام

|                         |                        |                         |                         |
|-------------------------|------------------------|-------------------------|-------------------------|
| ۲۴۵                     |                        |                         |                         |
| ۲۲۶ - ۲۲۳               | پترکبیر                | ۱۴                      | برلین ایزایا            |
| ۸۷                      | پرومته                 | ۲۳۲                     | برنشتاین                |
| ۲۰                      | پلتنر                  | ۱۳۳                     | بلو برگ                 |
| ۲۲۴ - ۲۸                | پشکوا                  |                         | بلوک الکساندر ۱۷۴ - ۱۷۶ |
| ۲۰۳                     | پلاتوئف                |                         | ۱۷۷ - ۱۷۹ - ۱۸۶ - ۱۹۲   |
| ۸۲ - ۸۱                 | پلخائف                 | ۱۹۶                     |                         |
| ۱۰۵                     | پلوه                   | ۲۰۳                     | بلی آندری               |
| ۱۱۵                     | پنزا                   | ۱۶۵                     | بن کندورف               |
| ۱۱۵                     | پوتیلوف                | ۲۱۲ - ۲۰۹               | بوخارین                 |
| ۶۴                      | پودیاچف                | ۳۸                      | بورتین                  |
| ۱۰۰                     | پوس پوسه ولادیمیر      | ۱۱۱                     | بوستروف                 |
| ۱۸۹ - ۱۷۷ - ۹۱          | پوشکین                 | ۴۷                      | بوسیاک                  |
| ۸۳ - ۸۲ - ۸۱            | پوکروفسکی              | ۶۶ - ۴۱                 | بوگاتیر                 |
| ۱۷۵                     | پوگاچف                 |                         | بوگدانف ۳۳ - ۷۷ - ۷۸    |
| ۵۶                      | پیاتینسکی              | ۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۸۱ - ۸۰  |                         |
| ۳۹                      | پیشکوف الکسی ماکسیمویچ | ۳۲                      | بوگدانویچ               |
| ۷۵ - ۴۷ - ۴۳ - ۴۲       |                        | ۵۰                      | بوگروف                  |
| ۶۱                      | پیلنیاک                |                         | بولگاکف ۱۶۵ - ۱۷۱ - ۱۷۲ |
|                         | ت                      | ۷                       | بیکن فرانسیس            |
| ۱۶۹                     | تاراسویچ               |                         | پ                       |
| ۱۸۶ - ۱۸۰ - ۱۷۸         | تاگانفسف               | ۲۵                      | پاسترناک                |
| ۱۸۱                     |                        | ۲۰۳ - ۱۲۳               | پاولوف                  |
| - ۱۰۵ - ۸۲ - ۶۱         | تروتسکی                | ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰         | پروکوپوویچ              |
| - ۱۵۶ - ۱۲۱ - ۱۰۹ - ۱۰۷ |                        | - ۱۷۱ - ۱۶۹ - ۱۶۷ - ۱۶۳ |                         |
| ۲۳۳ - ۱۵۷               |                        | ۱۷۹ - ۱۷۲               |                         |

|              |                    |                 |                   |
|--------------|--------------------|-----------------|-------------------|
| الف          |                    |                 |                   |
| آدامس جین    | ۱۹۷                | اوتسوپ          | ۱۷۸ - ۱۸۶         |
| آخمتوا       | ۱۸۴ - ۱۸۲          | اوختمسکی        | ۱۸۱               |
| آرمان اینسا  | ۱۰۳ - ۲۳           | اودویوتسوا      | ۱۸۹ - ۱۸۶         |
| آلکساندر ویچ | ۱۴۷                | اورل            | ۱۱۵               |
| آلکسینسکی    | ۸۳ - ۸۲            | اورنبورگ        | ۱۷۵               |
| آنتونینا     | ۱۵۳                | اوریتسکی        | ۱۳۷               |
| آندریف       | ۲۲۵ - ۷۹ - ۶۷ - ۴۹ | اولدنبورگ       | ۱۷۸ - ۱۷۳ -       |
| آندریوا      | ۸۰ - ۵۷ - ۲۸       |                 | ۲۰۳ - ۲۰۰ - ۱۷۹   |
| استالین      | در بیشتر صفحات     | اینشتاین        | ۲۰۲               |
| استاسوا      | ۱۵۴                | ایوانف گئورگی   | ۱۸۶               |
| اسپرانسکی    | ۲۰۶                | ب               |                   |
| استنکارازین  | ۱۷۵                | باتیوشکوف       | ۱۳۳               |
| استولی پین   | ۱۰۷ - ۸۴           | بازاروف         | ۸۲ - ۸۱ - ۸۰ - ۷۷ |
| افلاطون      | ۲۰۶                | باکایف          | ۱۷۹               |
| اکسلرود      | ۸۲                 | بالابانوف       | ۱۲۲               |
| انگلگاردت    | ۱۸۲                | برانت           | ۱۳۳               |
| اوبوخوف      | ۱۱۴                | برتراند دوژوونل | ۲۲۶               |
| اوبوخوفسکی   | ۱۱۱                | برشت برتولد     | ۶۰                |

تن

۲۰۶

تو خاچفسکی

۱۵۹

تئودوروویچ

۱۶۴

تولستوی لئو ۱۵-۳۹-۴۴

۴۶-۵۵-۵۶-۶۸-۷۱

۷۲-۷۴-۷۶-۱۱۷-۱۲۰

۱۴۷-۱۶۵-۲۰۷-۲۲۳

تولستوی الکساندر ۱۶۴-۱۷۱

۲۰۳-۱۷۲

چ

چخوف

۴۶

چرچیل

۲۲۰

چرنف

۱۹۶

چیوکوفسکی

۱۴۱-۱۳۹

چکا ۱۲۷-۱۴۸-۱۵۹-۱۶۳

۱۶۴-۱۶۶-۱۶۹-۱۷۰

۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۶

۱۸۷-۱۸۸-۱۹۲

خ

خلب نیکوف

۱۹۱

خودا سویچ

۱۵۰-۱۴۱

۱۵۱-۱۸۶-۲۰۴

خولسون

۱۷۳

۴۹

دانکو

۲۶

دانیل

۲۰۳

داورونا گیدو

۱۲۷

دزر ژینسکی

۶۰

دستینسکی

۵

دکارت

۲۲۰-۱۵۸

دنی کیتس

۹۲

دون کیشوت

۲۰۱

دیویس جروم

ر

رادک

۲۰۹

راسکین

۲۰۶

رحیمی - مصطفی

۱۶

روبین هود

۱۸۵

روزنفلد کورت

۲۱۰

روکفلر جان

۲۰۱

رولان رومن

۲۰۳

روماس

۱۲۹-۶۱-۴۶

رومانوف کنستانتین

۱۵۳

رومانف کاوریل

۱۵۴-۱۵۳

ریکوف آلکسی

۲۰۳-۱۶۳

۲۴۲-۲۴۱

ز

۱۶۳

سیماشکو

۱۷۳

سیم کویچ

۱۰۲

سی تین

۲۰۳

سینکلی

۲۶

سین یاوسکی

ش

۱۵۴

شالیاپین

۲۰۱

شاوبرنارد

۱۵۷-۲۳

شلیاپ نیکوف

۱۳۹

شکسپیر

۵۰

شمیت

۱۴۸-۱۴-۱۳ شوب دیوید

۲۰۶

شوپنهاور

ژ

ژاکوبس رومن

۱۹۱

ژدائف

۱۸۲

س

سادیرین

۱۶۹

ساوا موروزف

۵۰

سرژ ویکتور

۲۱۴-۶۰

سرگی

۱۲۵

سوتی

۱۸۵

سورین

۵۷

سوشی نینا

۲۲

سولووتسکی

۱۵۹

سولوووف

۲۰۶

سومباتف بوژین

۱۶۹-۱۶۵

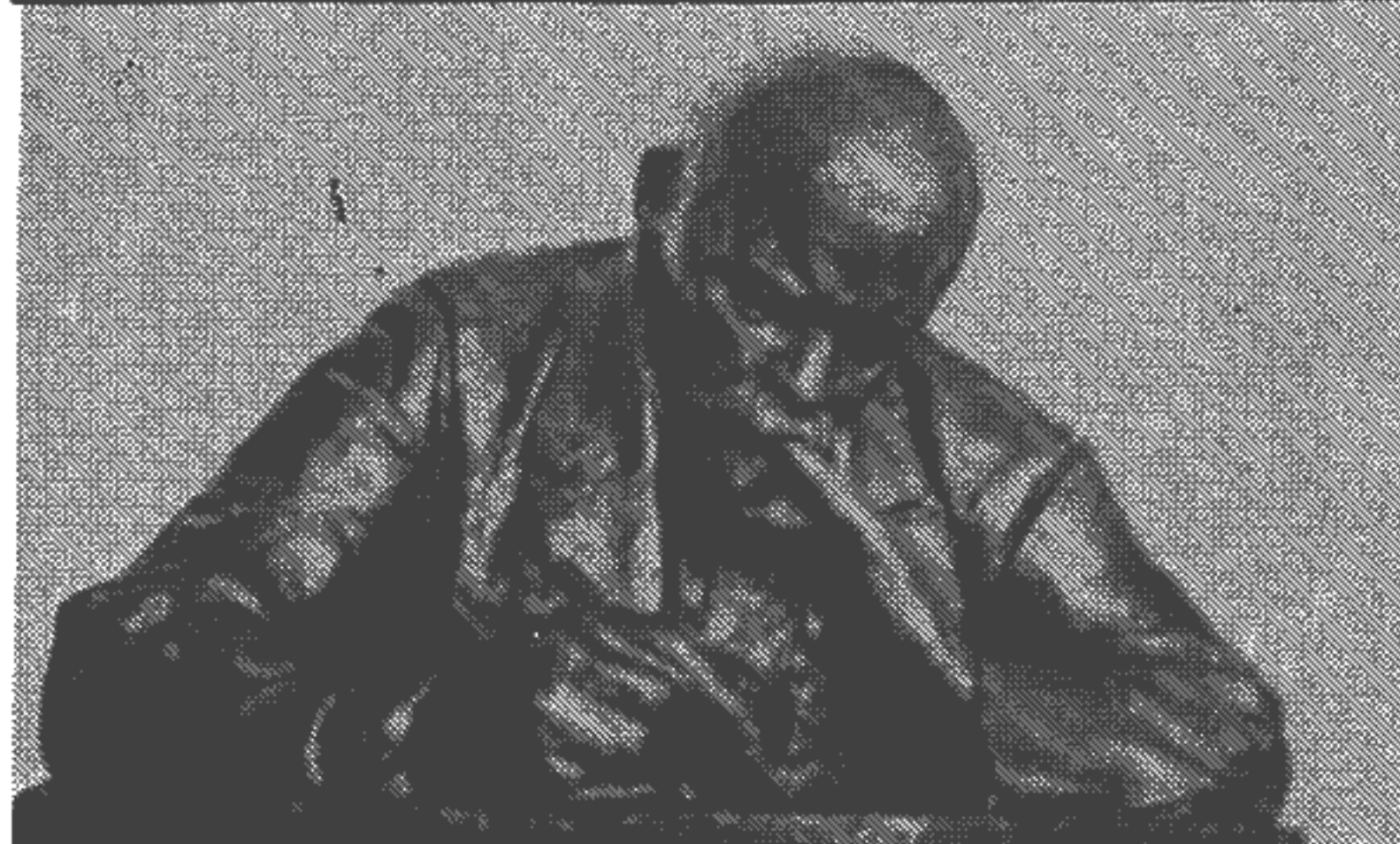
سووارین

۲۳۲

فیگنر ورا

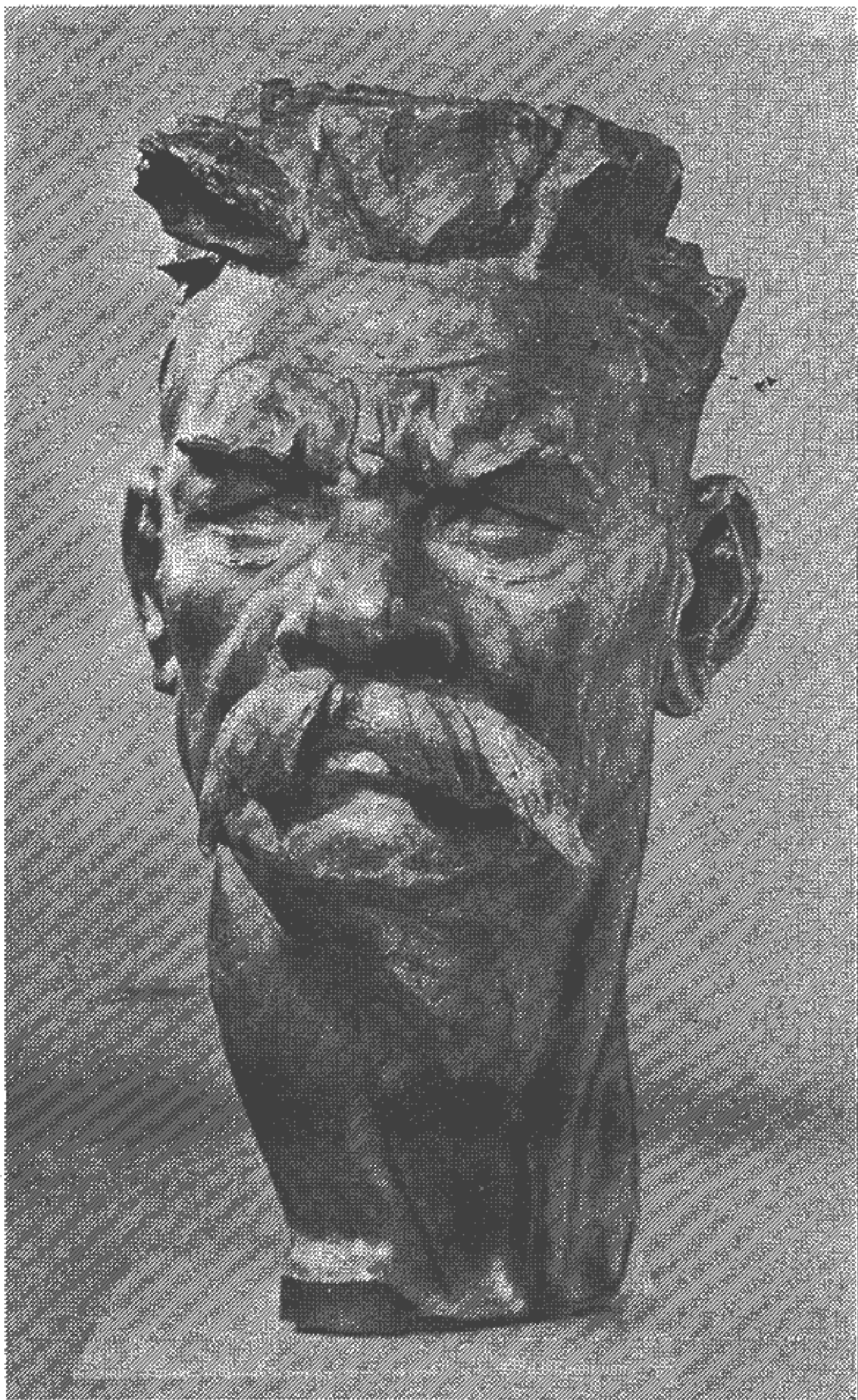
۱۶۹-۱۶۵

|                  |                 |                |                 |                |                    |             |
|------------------|-----------------|----------------|-----------------|----------------|--------------------|-------------|
| ک                | کیشکین          | ۶۳             | لاوازیه         | ۱۱۴            | مونرز توماس        | ۲۲۵         |
| کاپلان فانی      | کیوتلر          | ۱۶۳            | لدیش نیکوف      | ۲۶             | میخائیلوویچ گئورکی | ۱۴۷         |
| کائوتسکی         | کیوسکوا         | ۵۳-۹۶-۹۷       | لسکوف           | ۲۰۷            | میخائیلوویچ نیکلای | ۱۴۷         |
| کائون الکساندر   | ۱۶۰-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۵ |                | لنین            | در بیشتر صفحات |                    |             |
| ۱۲۴-۱۲۳          | ۱۶۶-۱۶۷-۱۶۹-۱۷۰ |                | لوگزامبورگ روزا | ۸۲             | ن                  |             |
| ۱۳۴-۱۷۳-۱۷۴      | ۱۷۱-۱۷۲-۱۷۹     |                | لوگووسکوی       | ۱۹۰            | نانسن              | ۲۰۲-۱۷۱     |
| کاسیرر ارنست     |                 |                | لومونوسف        | ۲۲۳            | نچایف              | ۱۰۹-۱۰۸     |
| کامنف            | گ               |                | لونا چارسکی     | ۳۳-۷۷-۷۸       | نیچه               | ۲۰۶         |
| ۱۶۲-۱۶۳-۱۶۵      | گاریبالدی       | ۲۲۵            | ۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳  |                | نیکلای دوم         | ۱۷۱-۱۶۴-۱۵۳ |
| ۱۶۷-۱۶۸-۱۷۰      | گالس ورثی       | ۲۰۶            | ۸۵-۱۰۷-۱۳۱-۱۵۴  |                | نیکلایوسکی         | ۲۴۲-۲۳۹     |
| کانت             | گزنکو           | ۱۱۳            | ۱۶۳-۱۹۰-۲۱۱     |                | نیکووسکی           | ۲۰۸         |
| کراسین لئونید    | گسه خیوس        | ۱۳۳            | لوین            | ۲۰             | نوووس پاسکی        | ۱۶۴         |
| ۵۰-۱۶۳           | گلادکوف         | ۵۹             | لوینسون         | ۱۸۴            |                    |             |
| ۱۶۷              | گلزونف          | ۱۲۴            | لیاپونف         | ۱۳۳            | و                  |             |
| کروپسکایا نادژدا | گوتز فیلوویچ    | ۲۱۱            | لیب کنشت        | ۲۱۰            | وات تیلر           | ۲۲۵         |
| ۱۹۶-۲۰۶          | گوردیف ایگنات   | ۱۳۴            | لیتوینوف        | ۱۶۳-۱۶۸        | والنتینوف          | ۵۸-۶۴-۱۰۵   |
| ۲۰۸              | گورکی           | در بیشتر صفحات |                 |                | ۱۰۱                |             |
| کروچه بنه دتو    | گولووین         | ۱۶۴            | م               |                | وایتمن وات         | ۱۳۹         |
| ۲۰۳              | گومیلف          | ۶۱-۱۷۸-۱۷۹     | مارتوف          | ۸۲-۱۹۶         | ولتر فرانسوا       | ۶           |
| کلرمن برنارد     | ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲-۱۸۴ |                | مارکس           | ۵۴-۵۷-۷۸       | ولز اچ جی          | ۲۰۱-۱۲۳     |
| ۲۰۳              | ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹ |                | مان توماس       | ۲۰۲            | ولده واندر         | ۲۱۰         |
| کورولنکو         | ۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۶ |                | مانوخین         | ۱۴۷-۱۴۸-۱۵۳    | ولف                | ۷۶-۱۲۶      |
| ۴۶-۱۶۳-۱۶۹       |                 |                | مایاکوفسکی      | ۱۹۱            | ولنی               | ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰ |
| کورنس جون        | ل               |                | محمود محمود     | ۹              | ومی تیلنسکی        | ۲۱۲         |
| ۱۸۴              | لاتسیس          | ۱۲۷            | موسولینی        | ۲۰۵            | ویبورک             | ۱۱۱         |
| کوزلوفسکی        | لازارفسکی       | ۱۸۰            | موسی            | ۷۵             | ویژوف              | ۲۱۱         |
| ۱۸۱              |                 |                |                 |                |                    |             |
| کوسورولف         |                 |                |                 |                |                    |             |
| ۱۳۳              |                 |                |                 |                |                    |             |
| کولانژ فوستل     |                 |                |                 |                |                    |             |
| ۹                |                 |                |                 |                |                    |             |
| کولچاکس          |                 |                |                 |                |                    |             |
| ۱۵۸-۲۲۰          |                 |                |                 |                |                    |             |
| کولیریچ          |                 |                |                 |                |                    |             |
| ۱۸۵              |                 |                |                 |                |                    |             |
| کولونتای         |                 |                |                 |                |                    |             |
| ۱۵۷              |                 |                |                 |                |                    |             |
| کونووالف         |                 |                |                 |                |                    |             |
| ۱۰۵              |                 |                |                 |                |                    |             |
| کونووالوس        |                 |                |                 |                |                    |             |
| ۳۸               |                 |                |                 |                |                    |             |

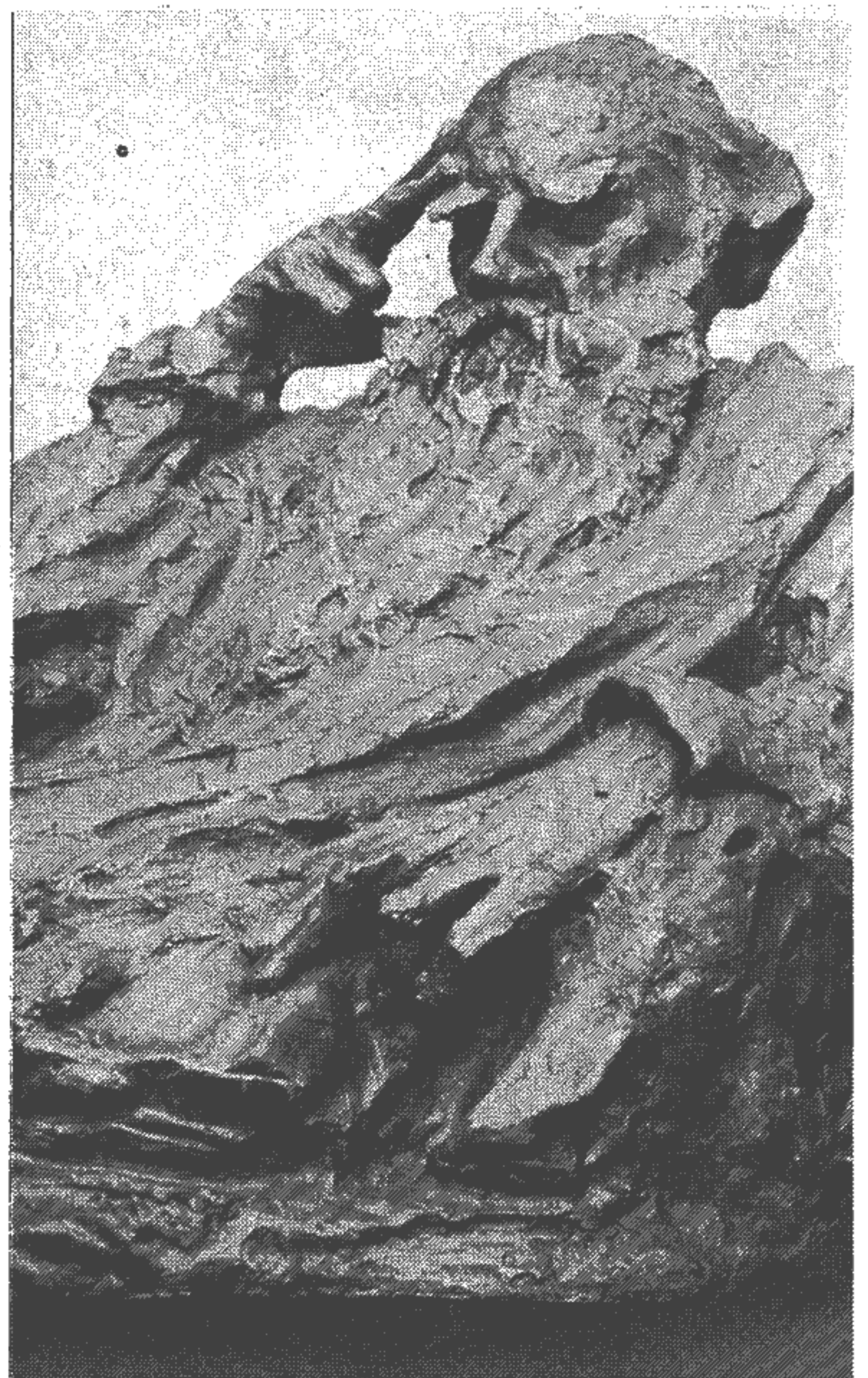


ماکسیم گورکی و ولادیمیر • ایلیچ • لنین

|               |         |                    |
|---------------|---------|--------------------|
| ۲۵۰           |         |                    |
| ویسلین ولپین  | ۲۶      | هوور ۱۷۱-۱۶۷-۲۸-۱۰ |
| ویشینسکی      | ۲۱۱     | ۱۹۸ ۲۴۲-۲۳۹        |
| ویلونف        | ۸۴      |                    |
|               |         | ی                  |
| ه             |         | یاگودا ۲۰          |
| هایتمن گرہارد | ۲۰۳-۲۰۲ | یسنین ۱۹۱          |
| ہومر          | ۱۷۸     | یودنی چس ۲۲۰-۱۵۸   |



ماكسيم گوركى

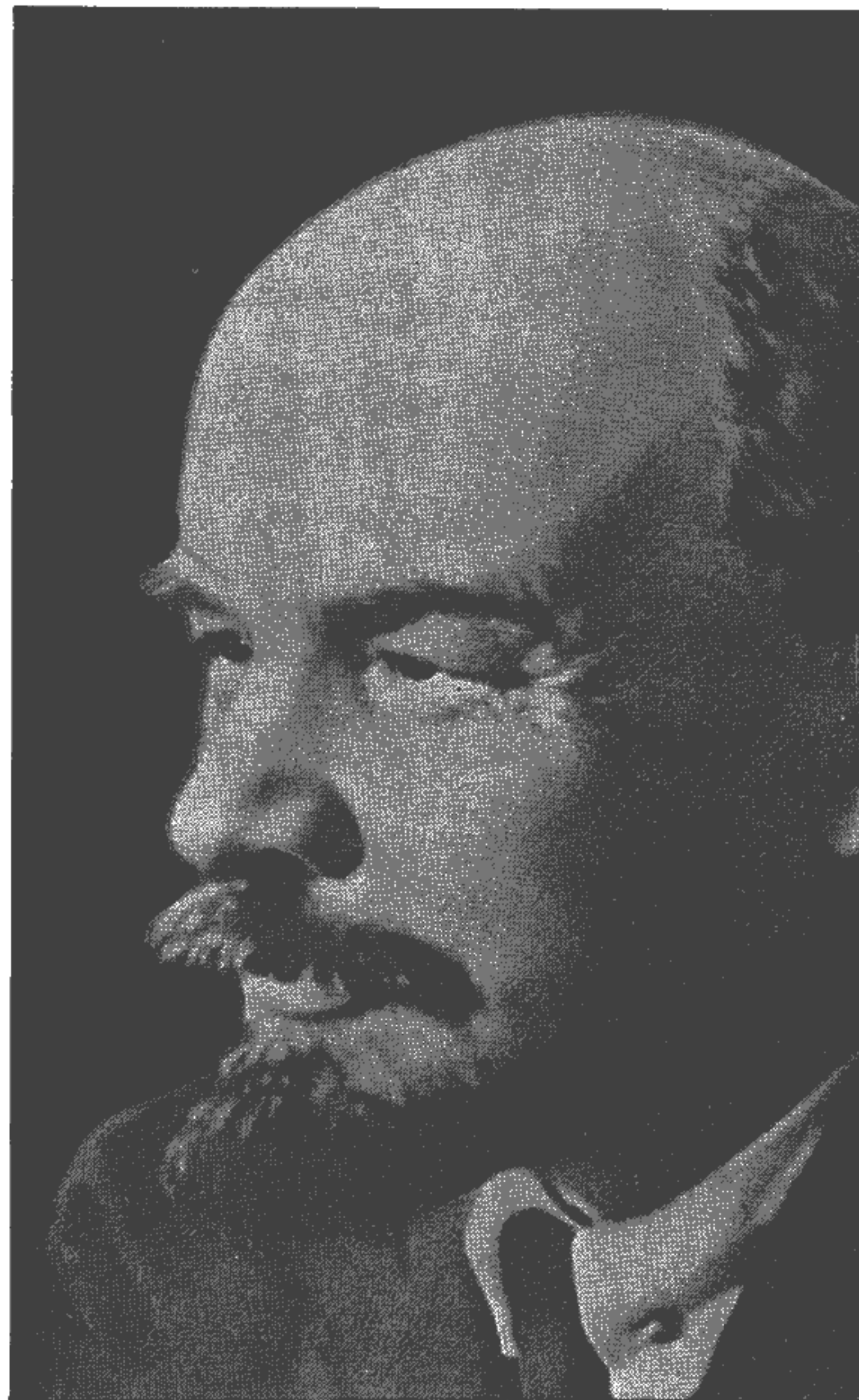


لئو تولستوى



نظر خواننده در باره کتاب گورکی و لنین  
متشکریم اگر ما را از نظرات خود آگاه سازید :

[www.adabestanekave.com](http://www.adabestanekave.com)



ولادیمیر • ایلچ • لنین